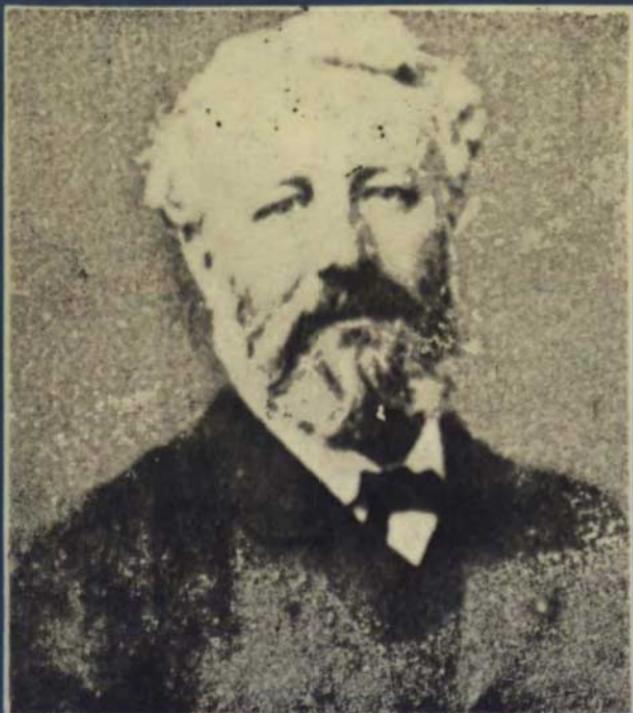


صاحب دنیا

شاهکار شولورن



ترجمه: سکیباپور



دینا می سماں

بھاء ۳۰۰ روپے

شاهکار
ژول ورن

صاحب دنیا

ترجمه:

کریم کیوان



تهران - خلاصه پسند ایران

تلفن ۰۲۱۷۱۹۳

حق چاپ دائم این کتاب برای ناشر محفوظ است

چاپ البرز



شرح مختصری از زندگی ژول ورن و آثارش

ژول ورن هشتاد و داشتار با نوادهای منصل و چندین کتاب علمی و تاریخی
مانند چهار آفیای مصور فرانسه و مستعمرات آن (۱۸۶۸) و تاریخ مسافرت‌های
بزرگ و مسافرین مشهور (۱۸۷۸) و گردی‌تکمیل (۱۸۸۳) نوشته و تنها با
همکاری دیگران بقدر پنجاه نمایشنامه نمایش داده است.

شهرت او مسد ساله است برای اینکه این نمایشنامه‌ها در سالهای ۱۸۶۳
تا ۱۹۵۰ نمایش داده شده و در فاصله این مدت کتابهای مشهور و بسیار قدیمی
مانند صحیح هفته در بالون، مسافرت به مرکز زمین - مسافرت از زمین تا کره
ماه که جزء بهترین داستانهای او بشمار می‌آید انتشار یافت.

در قرنی که دورهٔ ظهور عده‌ای از نوابغ مانند بالزالک - دیکنس - دومای بد -
تولستوی - دامتایوسکی - تور گینف - فلوبر - ستاندال - ژرژ البوتوزو لا
بوده این نویسنده بزرگ مانند ستاده‌ای در خشان در بین آنان ظاهر شد و شبیه
یک هنرمند فوق العاده و جون کسی که از دنیا غیب خبر نمی‌دهد با قدرتی عجیب
و خلاقه مانند مردی که چیزهای نادیده را می‌بیند و می‌تواند در عالم خیال
تصویرات صحبت بکند تاریخ علوم انسانی را ورقی ذد و آنجه که نوشت در نوع

ژول ورن

خود بی سابقه بود .

مردم درباره او سخن‌ها گفتند و شهرتها دادند اما کسی نمیدانست این نویسنده بی‌ظیر با این قدرت خلاقه چگونه توانسته است اسرار تاریک جهان آینده را روشن کند .

درحقیقت این واقعه بیمار عجیبی بود که یک نویسنده معمولی مانند هزاران نویسنده قلم بدست بگیرد و در مدت نزدیک یک قرن مطالبی اسرار آمیز در داستانهای خود بنویسد که تا آن‌روز دانشمندان موفق نشده بودند آثار آنرا در علوم بدست بیاورند .

آنچه را که او در داستانهای خود نوشته مر بوطبا آینده است اما او توانسته است راهی برای رسیدن به این آینده نشان بدهد .

ژول ورن مانند شاعر قرن نوزدهم است و شbahتی به مهندس قرن پیشتر ندارد .

رادیو - اشنه مجھول - اختراع سینما و اتومبیل که او شاهد پدیدآمدن آنها بوده در آثار او نقش مهمی بازی نمیکند و در داستانهای او بطور مثال قمرهای مصنوعی یا گلوله‌های را که ستاره‌شناسان بسوی ماه میفرستادند نقش یک ماشین تئاتر را بازی می‌کند .

یکی از دمانهای مشهورش بنام پانصد میلیون فرسنگ زیردریا انسان را بیاد آن زیردریائی‌ها میاندازد که ده سال بعد از آن مهندس لابوف با باب انداخت .

ژول ورن وسائل فنی بدست اشخاص نمیدهد که با آن بتوانند با سرار جهان نزدیک شوند اما او در داستانهای خود وجود وجود این اسرار و امکان قدرت رسیدن به آن را نشان میدهد .

او یک مرد فوق العاده‌ای نیست باین دلیل که ادیسون هم که یکی از مخترعین بنام است نمی‌توانست پیش‌بینی کند که یک روز خواهد توانست باین کشفیات بزرگ برسد .

تحولات بزرگی که علم می‌توانست در جهان امروز ایجاد کند هرگز

بنگر مختربین نمیرسید اما هرچه بود این بود که ژول ورن با قدرتی عجیب با اینکه در سال ۱۸۲۵ کتاب مینوشت از تمام مختربین و آنچه که در سال دو هزار مسیحی واقع خواهد شد خود را تندیکنر میدید.

اویک موجود جداگانه ویک نویسنده ذبر دستی بود که در علوم تمرکز نداشت ولی میتوانست قدرت‌های عجیب و وحشتناک را پیش‌بینی کند یک موجود خلاقه‌ای بود در عصری که راه آهن‌ها و کشتی‌های عظیم مسافر بری زیبا را واژگون می‌ساختند حادثه و قدرت‌هایی را که انسان خواهد توانست در آینده بوجود بیاورد در بر این نظر مردم مجسم می‌ساخت.

در دنیای ما زندگی می‌کرد و با جهان کیهان و علوم متافیزیک آشنایی نداشت اما مانند پاسال در جایگاه دور دست تصور و خیال قدم میزد اما وقتی کتاب میشل استروگوف اورا می‌خوانیم دنیایی از تجزیه و تحلیل در آن نهفته و فیروهای اتفاقی روی شوروی را در نظر می‌سازد.

اویک داستان نویس و درام نویس و خالق چیزهای نادیده‌ای است و با قدرت واستعدادی عجیب حوادث بزرگ جهان را بهم می‌پیوندد.

او مثل الکساندر دوما کتاب مینوشت اما ژول ورن از داستانهای او الهم می‌گرفت. گذشته را با اینده ارتباط میداد و طور خلاصه ژول ورن زمان حال را توصیف می‌کند و حوادث آنرا با اینده مربوط می‌سازد.

۳

ژول ورن در تاریخ هشتم فوریه سال ۱۸۲۸ در شهر نانت بدنیا آمد پدرش پیر ورن فرزند یکی از قضات پروانس در سال ۱۸۲۵ دفتر کاریکی از وکلای دادگستری را خریداری کرد و در سال ۱۸۲۷ با سونی آلوت که دختر یکی از اشراف نانت بود ازدواج نمود و افراد خانواده این دختر از دریانوردان معروف بودند.

ژول ورن برادری بنام پل (۱۸۲۹-۱۸۹۷) و سه خواهر بنامهای آنا ماتیلا و ماری داشت.

در سن شش سالگی دروس ابتدائی را از زن بیوه یکی از افسران آموخت

ژول ورن

و چندی هم با برادرش در مددسه من داشتند به تحصیل مشغول شد . در سال ۱۸۳۹ تحت سپرستی یکی از دریانوردان سوارکشی و عازم هندوستان شد اما چون پدش از این ماجرا اطلاع یافت بهانه آورده که قصد داشته است که برای دخترعمویش کارولین از آنجا یک گردنبند کهر با بیاورد و چون مورد مؤاخذه قرار گرفت قسم یاد کرد که از این بعد در عالم خجال به مسافرت برود .

در سال ۱۸۴۳ در لیسه نانت نام نویسی کرد و قصد داشت که در این لیسه دوره منطق و فلسفه را بگذراند .

وقتی دبیلم خود را گرفت چون پدش می خواست که او حرفه قضاؤت را پیش بگیرد شروع به خواندن رشته حقوق نمود .

در این بین هنوز دخترعمویش کارولین را دوست داشت و در عین حال مشغول نوشن کتابها و سروdon اشعار و یک تراژدی منظوم برای تأثیر شد اما تراژدی او مورد قبول واقع نشد و کسی ندانست نام آن چه بوده است . کارولین در سال ۱۸۴۷ با دیگری ازدواج نمود و ژول ورن را در حالتی نامید تنها گذاشت .

اولین امتحان رشته حقوق را گذراند و بعد از انجام تحصیل از پاریس خارج شد در سال بعد یک درام دیگر نوشت که موضوع آنرا مردم در روزنامه‌ی نانت خوانندند .

از فن تأثیر نویسی خوش می‌آمد باین جهت دو مرتبه پاریس رفت و از پدرش اجازه گرفت که برای پایان دادن رشته حقوق به پاریس برود و برای بار دوم در تاریخ دوم نوامبر ۱۸۴۸ سوارکشی عازم پاریس شد .

هنوز بیوفانی کارولین را فراموش نکرده بود و در این خصوص نامه‌ای بیکی از دوستان موسیقی دان خود بنام آرسیفرد که بعدها در تأثیر بالوهمرانی کرد باین مضمون نوشت :

برای اینکه اذنوشته‌های استقبال نکردند و نامزدم مرا رها کرد از این شهر می‌روم اما همه آنها بکروز خواهند دانست که این پسر بچه بیسر و پاکه

حال با ورن می گویند چه آتشی روش خواهد کرد .
در پاریس بایک جوان ناتقی در مدت تحصیل هم منزل شدنام این دوست اداره بونی بود که دریک منزل شیک و مبله در کوچه کومدی قدیم منزل داشت .
چون برای دانستن و آموختن هر چیز حرس واشیاق زیاد داشت و از طرف دیگر بواسطه مقری مختصر نمیتوانست در همه جا حاضر باشد با شرکت بونامی ، دریکی از نایشنامه ها بازی کرد و بالاخره این دو جوان با کمک یکدیگر دو تأثیرهابنای آمد و رفت را گذاشتند و بقدرتی در این فناشیاق داشت که روزها روزه میگرفت و با پول مختصر بمطالعه نایشنامه ها سرگرم میشد .
با شوق و علاقه زیاد شروع بنوشن نایشنامه نمود و در این مرحله با الکساندر دوما پدر آشنا شد و در منزل او بنای آمد و رفت گذاشت بطوری که توانست دریکی از نایشهای تفنگداران جوان الکساندر دوما شرکت نماید .
در سال ۱۸۴۹ نایشنامه نوشته که دو تای آن معلوم بود از نایشنامه های دوما اقتباس شده و نام این نایشنامه دسته بندیهای باروت ، حادثه در دوران ولایت عهدی و یک کسدی منظوم در یک پرده بنام حصیرهای پاهه شده بود .

این نایشنامه سوم بود که مورد توجه دوما واقع شد بطوریکه چندین بار آنرا نایش دادند و بدنبال آن دو نایشنامه دیگر بنامهای دانشمند و کسی گه می خنده که آنها هم نایش داده شد .
در این سرگرمی ها تحصیلات حقوق او در بیال میشد و زول ورن توانست در سال ۱۸۵۰ پایان نامه حقوق را بنویسد بموجب وصیت پدرش قرار بود که شغل وکالت یا قضایت را پیش بگیرد اما زول ورن از این شغل خوشن نمی آمد و تنها چیزیکه او را بست خود میکشاند نویسنده گی بود .

با این حال از پاریس خارج نشد و برای امرارمعاش مجبور شد درس بدهد ولی باز هم مشغول نوشن بود تا اینکه در سال ۱۸۵۲ در مجله ، موزه خانوادگی کتاب او لین کشته های مدیانوری را انتشارداد و بدنبال آن کتاب سافرت با بالون و داستان دکتر اویس ، بنام مردی در هوای با دو داستان و

ژولورن

کتاب مسافر نهای عجیب از چاپ خارج شد.

در سال ۱۸۵۲ ژولورن اولین نوول مفصل خود را بنام «مارگین پاز که یک داستان بود و ماجراهای هندیها و اسپانیولیها و اهالی پرو را با وصفی عجیب شرح داده شده بود انتشارداد.

در بیستم آوریل سال ۱۸۵۳ که در آن تاریخ با تمام مجتمع هنری آشنا شده بود در تأثیر لیریک توانست نمایشنامه معروف خود کولی مبارد را که اپرت درسه پرده بود و آنرا با کمک و همکاری میشل کاره نوشته بود و دوستش اریستید هیکار موسیقی آنرا تنظیم نمود نمایش بدهد.

در این تاریخ چهل نمایشنامه از او نمایش داده شده بود و این خود پیشرفت و موققبت بزرگی بود.

سال بعد کمی بعد از مرگ ژول سوستر از تأثیر لیریک خارج شد و در اطاق کوچک خود واقع در بولوار بن نوول شروع بکار نویسنده‌گی نمود و اولین قطمه، ارباب زکریا را در ۱۸۵۴ دری و بید، گذراندن زمستان در مناطق قطبی را انتشار داد در حالی که نمایشنامه‌های او بدنبال یکدیگر نمایش داده می‌شد.

در سال ۱۸۵۷ با هونورین آن ھبه مورن بیوه زن بیست و شش ساله که مادر دو فردند بود آشنا شد و ژول ورن بسبب آمد و رفتی که با پدر این دختر داشت و بعدها با دخترش ازدواج نمود به عنوان نماینده حوالجات داخل بورس شد.

از آن تاریخ در بولوار مونت مارترسین در کوچه سور، منزل گرفت نوشته‌های او در این تاریخ خوانندگان و علامه‌مندان زیاد داشت و در این مدت چند بار هم بسفر انگلستان وايرلند و نروژ و اسکاندیناو (۱۸۶۱) وفت.

در سال ۱۸۶۰ یک اپرت دیگر با موسیقی هیگال و یک ترانه کمدی با کمک شارل والدت بنام یازده روزه دپا یغخت نوشت.

در همان سال در تاریخ سوم اوت ۱۸۶۱ اولین فرزند او، میشل ورن بدنبال آمد.

در سال ۱۸۶۲ در مجله هنری کتاب پنج هفته در بالون را نوشت و قراردادی با او بست که بیست سال تمام با او همکاری کرد.

در این تاریخ حرف مخصوص او آغاز گردید و داستانی که در سال ۱۸۶۲ انتشار یافت چنان سوکه و پیشرفته در فرانسه و در دنیا پیدا کرد که ژول ورن میتوانست با فراتر از تمام بنویسدگی مشغول شده واذکار کردن در بورس دست بکشد اما هنری از او تقاضا کرد که در انتشار مجله‌ای بنام *تعلیم و تربیت* با او همکاری کند.

در متونهای این روزنامه بود که از شماره اول آن از بیستم مارس ۱۸۶۴ به ترتیب کتابهای معروف او و کتاب پرسو و مداریش بنام *حوادث کاپیتان هارتراس انتشار یافت* و بعد از مصوبت کتاب بسیار قطوری درآمد.

در همان سال از کتابخانه‌های معروف کتاب، مسافرت به روز زمین و سال بعد از زمین تا ماه و حدله ۹۷ ساعت بدست مردم رسید این کتاب یعنی از زمین تا ماه ابتدا در روزنامه دبا منتشر شده بود اما وقتی این کتاب طور جدای از جاپ خارج شد و داستانهای مهیج از در مجله ب Fletcher مردم رسید جمی از جوانان نسبت بنویشهای اول علاقمند شدند و کسانی که در علوم مشغول مطالعه بودند از خواندن کتابهای او اطمینان علاوه میکردند.

عقاید او درباره علوم چنان سرو صدا پیدا کرد که فزیک دانان و ستاره شناسها مانند ژول زانن و دیاضیدان معروف ژوف برتراند کتابهای او را می خوانندند و با راهنمایی از این کتابها فواصل سیارات را می سنجیدند و در خواندن کتاب مسافرت به این فکر جدیدی برای مسافرت با این کره نورانی در هنر مردم پیدا شد.

باید گفت که همین مطالعات برای نویسنده پر کار مقام و منزلتی خاص پیدا کرد و خودش هم در اثر نوشتن این کتابها با روشی تمام میتوانست در اسرار خلقت و هزاران عجایب و اسرار قضاوت نماید.

این مرد عجیب و نویسنده با استعداد درسن بیست و هفت سالگی چنان شهرت پیدا کرد که تعداد بیشماری دوستان پیدا کرد و اورا مانند کاشف با

ژول ورن

استعدادی میدانستند که میتواند برس زمین های ناشناس دست پیدا کند . مردم اورا بیشتر از سایر نویسندهای کان دوست داشتند و اورا میپرسانندند و می گفتند نویسندهای مانند بالزالک ، ویکتور هوگو ، تولستوی ، فلوبر ، زولا مادراتحت اختیار خود گرفته و بما حکومت میگفتند اما ژول ورن ماقنده دوست و همکار مهربانی است که نژاد او غیر از نژاد ما است و هرچه را که بما می گوید راست و حقیقی است .

این نویسنده هرچه مینویسد درست است او با ما زندگی می کند اما از جهان دیگر واژه های ناشناس بنا خبر میدهد و مادرابسوی مسافرت های عجیب می کشاند .

این عقاید بین مردم درنتیجه انتشار چند جلد کتاب مهم ژول ورن پیدا شده بود و مردم با خواندن کتابهای ، کودکان کاپیتان گرانت (۱۸۶۷) بیست هزار فرسنگ زیردریا (۱۸۶۹) مسافت دور دنیا در هشتاد روز (۱۸۷۳) جزیره اسرار آمیز (۱۸۷۴) میشل استروگوف (۱۸۷۶) خط های سیاه (۱۸۷۷) یک کاپیتان پانزده ساله (۱۸۷۸) مسافت در جاده چین (۱۸۷۹) پانصد میلیون (۱۸۷۹) اشنه سبز (۱۸۷۹) فرشته لجوج (۱۸۸۳) ماتیاس ساندروف (۱۸۸۵) مجمع الجزاير در آتش (۱۸۸۴) فانع شبکرد (۱۸۸۰) دوسال تعطیل (۱۸۸۸) قصر کارپاتها (۱۸۹۲) جزیره آفتاب پرستان (۱۸۹۵) در پیشگاه پرچم (۱۸۹۶) یک درام دلیونی (۱۹۰۴) صاحب دنیا (۱۹۰۴) دچار حیرت میشدند .

مانند تو این تمام کتابها را در اینجا نام بیریم ولی نام بردن بیست جلد از این کتابها نشان میدهد که این نویسنده بالاستعداد بچه پیروزی خارق العاده دست یافته و توانسته است چه حوادث بزرگی را در جهان پیش بینی نماید .

این کتابها و تهیه چنین مطالب مهم و بسابقه نشان میدهد که نویسنده با استعداد تا چه حد توانسته است باعماق اسرار جهان فرو برو او دارای استعداد و هنرمندی عجیبی بوده و در نامه هایش با هزار دلیل این استعداد راثابت میگند و اسرار زیاد داشته است که همه چیز را بشناسد .

سالهایی که کتابهای اویکی بدنبال دیگری انتشار میباافت شب و روزگار میکرد بمسافرت میرفت ، مطالعه میکرد و قلمانی را مینوشت و همه را مانند سلسله زنجیر در اختیار خوانندگان میگذاشت .

در سال ۱۸۶۶ پس از گذراندن پیروزیهای اولیه در ناحیه کروتوفی ، منزلی اجاره کرد و اولین کشته را که نام پرسش راروی آن گذاشته بود خریداری کرد بنام سنت میشل این یکنوع قایق ماهیگیری بود که بعضی دست کارهای آنرا برای دریانوردی آماده ساخت و در واقع محلی بود برای کار و آلتی برای راهنمایی های فکری او بود ابتدا با این قایق در روی رودخانه سن و مانش بگردش و سیاحت میرفت و در همین گردشها مختصر بود که بتدبیح پایه مسافرت های بزرگتری استوار گردید .

ژول ورن کسی نبود که بگردش و سیاحت داشته اند و در دخانه ای اکتفا کند.

در اوایل سال ۱۸۶۷ با تفاق برادرش پل بمسافرت آمریکا و سواحل کربیت استرن رفت و این مسافرت بوسیله کشته بزرگی انجام شد که با تمام کابلهای تلفنی مجهز شده بود و در بازگشت از این سفر بود که توانست اوقات خود را صرف نوشتن بیست هزار فرسنگ زیر دریا نماید قسمتی از آنرا ابتدا در ساحل سن میشل که آن را اطاق کار خود مینامد بر شته تحریر درآورد .

در سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۱ ژول ورن در ساحل کروتوفی اقامت نمود و مشغول نوشتن شد و تا روزی که مجله هنری بکار میافتد او چهار کتاب برای انتشار حاضر کرده بود در سال ۱۸۷۲ در موطن خود ، در آمبین ساکن شد دو سال بعد یک هتل شخصی و یک کشته بزرگ بنام من میشل خریداری نمود و انتشار کتاب گردش بدور دنیا در هشتاد روز که بعضی قسمتهای آنرا با همکاری اتفاق داتری نوشته بود در سن مارتن غوغای عجیبی پاکرد و در مدت بیست سال کارش این بود که بمسافرت برود و در مراجعت با نوشتن چند کتاب افکار عامه را بسوی خود جلب نماید .

در سال ۱۸۷۱ گردش و در ۱۸۸۷ مادرش را از دست داد و برادرش پل در سال ۱۸۹۷ نایبد پدید گردید و خودش در سال ۱۹۰۲ دچار بیماری آبمراهی وارد

در چشم شد .

در این خصوص در سالهایی که به پیروزی نهائی رسیده بود می‌نویسد زندگی من پر از کامرانیها است و این تنها چیزی بود که من از زندگی می‌خواستم . در سالهای ۱۸۸۶-۱۸۸۷ بعد از حادثه تیراندازی که می‌گفتند یکی از خواهرزاده‌هایش کمبتلابه جنون‌منزی بوده گلوله‌ای بسوی او آنداخت و ژولورن در اثر این حادثه مجروح گردید ، پس از فروش کشی از زندگی اجتماعی دست کشید بمسافرت‌های طولانی رفت و عاقبت در شهر آمین - اکن شد و بکارهای شهرداری که برای او معین کرده بودند سرگرم گردید .

در آن روزها از کارهایی که کرده بود احسان خرسنده می‌کرد و در سال ۱۸۹۲ بیکی از خواهرهایش نوشت دیگر مردم پاریس مرا نخواهند دید زندگی ژول ورن برای آنها سرسام آورد است دیگر دارای آن نشاط و سرمستی نیستم کارهای من تمام شده و ضریعه‌ای گلوله که بمن اصابت کرده مرا ذنده نخواهد گذاشت .

با اینحال تا وقتی که مینوانت قلم بدست بگیرد نویسنده کی دارها نکرد دربرابر نویسنده گان ایتالیائی گفته بود :

وقتی که من چیز نمی‌نویسم مثل این است که ذنده نیستم .

در همین حال بود که مشغول نوشنده داستان حوادث ارتوگرودون بنام ادگار پو شد و این نویسنده از کسانی بود که در مدت پنجاه سال توجه ژول ورن را بخود جلب کرد و اورا دوست داشت .

سپس ، حوادث قهرمانان آمریکائی را بنام ابو لهول جنک نوشت و تاریخ ۲۳ مارس ۱۹۰۵ که مرگ او را در دبود بازهم چندین کتاب مفید بنام او انتشار یافت .

۳

اولین کتابی که بعد از مرگ ژول ورن درباره او نوشته شد اثر شارل لومیر بنام ژول ورن است که در سال ۱۹۰۸ منتشر شد .

بعد از این تاریخ بسیاری از آثار و مقاله‌ها در فرانسه و در سایر کشورها

در باره ژول ورن و زندگی او انتشار یافت.

چون ما فرصت نداریم که تمام این کتابها و مقالات را نام بیریم خوانندگان و کسانی که علاقه دارند زندگی ژول ورن را بدرسی بشناسند بنوشهای یکی از خواهرزاده‌های او بنام مارگریت دعوت می‌کنیم کتاب او در سال ۱۹۲۸ بوسیله سیمون کارل انتشار یافت و در سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۶۶ در کتابخانه هانت چندین بار بچاپ رسید.

گذشته از آن باید آثار آنقدر پرموقی و بوئیه دولاشانل را نام بیریم که کتابی بنام تاریخ زندگی یک ناشر و نویسنده کان نوشته و در مجله‌های آن مه مینتوانند تاریخ مفصل زندگی ژول ورن را مطالعه نمایند.

شماره‌های مجله، سویته ژول ورن، که سیزده شماره است و از نوامبر سال ۱۹۳۵ تا دسامبر ۱۹۴۸ طول کشیده دارد مطالب و اطلاعات بسیار مفید و نشینیده‌ای است که در تمام کتابخانه‌ها یافت می‌شود.

باید بگوییم که شماره‌های مخصوص مجله هنر و ادبیات و نامه‌های ادبی و پاریس ولیور دوفرانس هشت مطالبی را بطور خصوصی در باره ژول ورن نوشته که خواندن و مطالعه هر کدام مسائل تازه و اطلاعات مفیدی را در اختیار می‌گذارد.

دو گشتو ر چه هی گذشت

سلسله کوههای عظیم سواحل اقیانوس اطلس در امریکا که کشورهای کارولین شمالی و ویرژینی و پنسیلوانیا و ایالت نیویورک را احاطه کرده بدو نام کوههای آلگانی و آبالاسن معروف شده است این رشته جبال عظیم دارای دو سلسله مشخص است در سمت مغرب کوههای کمبلند و درمشرق به کوههای آبی شهرت دارد.

اما این کوههای عظیم امریکای شمالی که محوطه‌ای در حدود نهصد هزار مایل تایکصد و شصت هزار کیلو متر را احاطه کرده چندان ارتفاع زیاد ندارد و بطود متوسط بلندی آن در بعضی جاهای ازش هزار پا تجاوز نمی‌کند و سرآشیبی آن نسبت کوههای واشنگتن بیشتر است این سرآشیبی‌های عظیم که از یک طرف در آبهای ساحلی الاما و از سمت دیگر به رودخانه‌های سن لوران منتهی می‌گردند آن روز نظر کوه پیمایان را بطرف خود جلب نکرده بود و چون قله بسیار مرتفعی نداشت کسی در آن فکر نبود که ببالای آن بروید معهذا قسمتی از این کوه که بنام غول عظیم معروف بود سیحان تا آن روز نتوانسته بودند

بقلمه آن برسند زیرا جاده اش بسیار مشکل و بالا رفتن از این سرایی خطرناک کار بسیار دشواری بود.

با وجود اینکه قله غول عظیم تا آن روز طرف توجه کسی نبود بر اثر حوادث عجیبی که بعدها اتفاق افتاد توجه عموم را بسوی خود جلب کرد این مطلب را بدان جهت می گوئیم که حادثه این کوه از وقایع بسیار عجیب و خارق العاده ای بود که خواه ناخواه دنیای قرن بیستم را شاهد ماجراهای وحوادث شگفت قرارداد و گاهی از خود می - پرسیدم آیا آنچه را که من دیده بودم واقعیت داشت و با مطالبی را که شاهد آن بودم توانستم کمال و تمام شرح بدhem و اگر بخواهم حقیقت را بگویم اعتراف می کنم که آنچه را دیده و در اینجا برای شما نقل میکنم آنقدر شگفت و دوراز حقیقت است که باور کردنش برای خودم که در این ماجرا حضور داشتم مشکل است.

اما چون شغل و ماموریت من بازرسی کل پلیس واشنگتن بود و از راه کنجهکاوی مرا خواه ناخواه بسوی خود کشید در مدت پانزده سال خدمات خود با بسیاری از ماجراهای عجیب مواجه شده و خودم نیز در انجام این ماموریتهای سری ذوق و علاقه مخصوصی داشتم معاذ تمام این پیش آمد ها س - شد که شاهد شگفت ترین واقعه تاریخ شدم و عجیب در این است که روسای مربوطه هم نسبت بهم ایمان مخصوصی داشتند و از بین هزاران مامور زیر دست مرا برای کشف این حادثه عجیب فرستادند و پیش آمد ها هم با من مساعدت کرد که بتوانم با چنین راز عظیم رو برو .

فقط از خوانندگان این داستان خواهش دارم که آنچه را مینویسم

ژول ورن

ازمن باور کنند زیرا من نه اغراق گوهستم که بخواهم از خود داستانی
بسازم و آنقدرها استعداد علمی در خود سراغ ندارم که عجیب ترین
حادثه را باین شکل درآورم و برای اینکه شما سخنان مرا باور کنید
متاسفانه هیچ شاهدی برای صدق ادعای خود غیراز خودم ندارم و اگر
هم نخواستید حرفهایم را باور کنید خود دانید.

این کوه بنام غول عظیم معروف شده دریکی از قسمتهای مهم
سلسله جبال کوههای آبی قرار گرفته و در نواحی کارولین شمالی بشکل
نیم رح یک کوه عظیم نمایش داده میشود.

اگر کسی از مزارع مورکانتون که در ساحل رودخانه ساروا،
قرار گرفته خارج شود در فاصله چند میلی میکل اپن کوه عظیم را بشکل
عجبی مشاهده می کند.

آیا این غول عظیم چیست؟ آیا نامی را که مردم اطراف کوه -
آبی بآن داده اند برای این کوه درست و مناسب است.

البته کوههای آبی از نظر اینکه در برابر افق آبی قرار گرفته نام
گذاری آن چندان عجیب نیست ولی باید دانست برای چه باین قسمت
نام غول عظیم داده شده است آیا در حوالی این کوه پرندگانی وحشی
وشکاری یا عقابهای وحشی یا لاشخوارهای قطبی زندگی می کنند و
آیا این مرکز اسرار آمیز محل زندگی پرندگان و حیوانات شکاری
است؟ شاید اینطور باشد زیرا در قله کوههای آلگانی از این نوع پرندگان
lashخور دیده میشود و عجیب تر از همه اینکه اخیراً دیده بودند
هر وقت دستهای از لاشخوارها باین کوه نزدیک می شوند مانند اینکه با
حادثه فوق العاده ای رو برو شده اند پا بفرار میگذاشتند و پس از اینکه در

مسافت بعیدتری دورمیزدند امتداد مقابله را پیش گرفته و با سروصدای زیاد و سرعت عجیب از آنجا دور می شدند.

پس این نام غول عظیم برای چه بود آیا این بهتر نبود که آنجا را تپه خلوت نام بگذارند؟

گاهی اینطور بنظر مردم میرسید که باید در قله آن گودالی کنده باشد در اینصورت چه کسی این گودال عمیق را حفر کرده است کسی چه میداند که در آنجا دریاچه‌ای وجود نداشته و بالبینار بزرگی برای جاگرفتن آبهای برف و باران نباشد همانطور که نظایر آن در قله کوههای آپالاش و سایر سلسله‌های جبال که در قاره قدیم وجود دارد نباشد آیا اکنون که کاشفین و جغرافی دانان مشهور برای اکتشاف

مراکز مختلف قدم گذاشته‌اند باید بدانند آنجا چه خبر است؟
بالآخره برای اینکه از این فرضیه‌های مهم بکنار برویم نمی‌شود تصور کرد که این کوه هم مانند هزاران کوههای دیگر کوه آتشفشن است که فعل ادرحال خاموشی بسرمیردو شایدیک روز دو مرتبه دعا نهایش بازشده شروع با آتشفشنی نماید.

برای چه باید مانند کوههای آتشفشن کراکاتو و کوه پله نباشد.

فرض دیگر هم ممکن است. یعنی اگر قبول کنیم که این کوه از سلسله جبال آتشفشنی است آیا احتمال این را نمیدهد که در گذشت سالها پس از اینکه آبهای برف و باران بداخل کوه نفوذ پیدا کرده در اثر فعل و انفعالات درونی تبدیل بکوه آتشفشن واقعی شده و مانند انبعارات سال ۱۹۰۲ که در نواحی مارتی نینک دیده شد آبهای باران

تبديل به بخارات سنگين شده و موجبات يك آتش فشان خطرناك را فراهم سازد اتفاقاً با تکاي اين فرضيه اخير مردم آن نواحي گفته بودند که بعضی اوقات لرزشها و بخارات مختصری در آن حوالى مشاهده کرده‌اند و يكدفعه هم دهائقين وزارعين که در صحراء مشغول کار بودند صدای عجیب و غریب را در اثر انفجارات درون زمین شنیده بودند و هنگام شب شعله‌های آتش در هوا بنظر رسیده بود و بخاراتی غلیظ و سیاه رنگ از قله کوه غول عظیم خارج شد و چون باد این شعله‌ها را بطرف مشرق متغیر ساخت در روی زمین مقداری خاکستر و دوده ذغال بر- جای می‌ماند

بالاخره در بحبوحه تاریکی شب این شعله‌های رنگارنگ که در اثر برخورد با ابرها بر نک بشق درآمده بود نور خیره کننده اش در اطراف و حوالی منتشر گردید

در برابر این نمودارهای خطرناك دیگر جای تعجب باقی نماند و مردم با وحشت و اضطراب تمام مجبور شدند آن نواحي را تحمل نمایند و دیگران بدنبال این اضطرابها و نگرانیها بفکر افتادند که در این باره تصمیم جدی بگیرند.

روزنامه‌های کارولین اسرا رکوه غول عظیم را تفسیر نمودند و می‌گفتند با این وضع توقف و زندگی کردن در این محل کار بسیار خطرناکی است مقالات مهیج روزنامه‌ها بر درجه اضطراب و نگرانی مردم افزود و بسیاری از مردم در صدد برآمدند که تحقیق کنند و علمت این آتش فشانیها را بدانند زیرا در اطراف زمینهای بلی کارون، ناحیه مورکانتون مزارع و کشتزارهای بسیار وسیع وجود داشت و تا سواحل

سلسله جیال آپالاش جمعی کثیر زندگی میکردند.

برای بعضیها تعجب آور بود که بچه‌جهت تا آنروز کوه نوردان و سیاحان نخواسته‌اند ببالای این کوه بروند تا آنروز کسی قدم بجاده‌های سنگلاخ این کوه نگذاشته و سوراخ و متقدی هم وجود نداشت که از آن راه بتوانند بسمت دیگر کوه خود را بر سانند.

از همه عجیب‌تر این بود که قله کوه غول عظیم آنقدرها هم ارتفاع نداشت که رفتن با آن مشکل باشد و تا شعاع چند کیلو متری مردم میتوانستند قله کوه را ببینند و در فاصله نزدیک آن کوه‌های واشنگتن دیده می‌شد که اگر از این کوه بالا میرفتند قله کوه غول عظیم بسهولت دیده می‌شد.

با این حال عده کثیری از مردم خواهان اکتشافات این کوه بودند و بنقع مردم و ساکنین آن محل لازم بود بدانند وضع این کوه چگونه است و آیا واقعاً حالت آتش‌شانی دارد و ممکن است یک روز باعث خطر کارولین شود و از همه اینها گذشته در اثر مشاهده این بخارات لازم بنظر میرسد که برای کشف قضیه اقدام فوری بعمل آید

اما قبل از این اقدام که انجام آن در ظاهر هم بسیار اشکال داشت اتفاقی واقع شد که عده کثیری را بر آن داشت که به روشیه شده وضع این کوه اسرارآمیز را روشن سازنده اوایل ماه سپتامبر همان سال یک بالون گازی بر هبری خلبان دیگر عازم مرز کانتون شدند

این بالون با گاز حرکت می‌کرد و در صورتیکه باد مساعدی وجود داشت میتوانست از محلی به محل دیگر حرکت کند و در آن روز با استفاده از وزش باد که از طرف مشرق می‌آمد بالون میتوانست

ذولورد

خود را بنواحی کوه غول عظیم برساند. شاید هم شانس با او یاری میکرد و موفق میشد که از نزدیکیهای قله کوه عبور نماید و اینطور در نظر گرفته شد که وقتی بالون بچند کیلومتری بالای کوه قرار گرفت با دوربین خواهد توانست تا جائی که ممکن است اطراف و اعماق کوه را از نظر بگذراند و اگر واقعاً دهانه یکی از قسمتهای کوه باشده دیدن آن برای ویلکی کار مشکلی نبود.

مسئله مهم در همین قسمت بود و هرگاه این تصمیم بموقع اجرا گذاشته میشد موضوع آتش فشان برای مردم روشن می شد و می دانستند که در مقابل این حادثه چه راهی انتخاب نمایند بموجب برنامه معین این پرواز بموقع عمل گذاشته شد و باد منظمی در انجام این نقشه کمک کرد و چون آفتاب طلوع کرده بود بخارات غلیظ اطراف کوه تا اندازه ای پراکنده شده بود مگر اینکه بخارات داخل کوه غول عظیم آنقدر زیاد باشد که مانع اکتشافات هوایی شود.

اگر واقعاً بخاراتی از آنجا مصاعد میشد دیگر جای تردید باقی نمی گذاشت که باید در داخل کوه فعالیتهای خطرناک وجود داشته باشد و در اینصورت بیم آن میرفت که آتش فشانهای سایر کوههای مجاور هم خطر ایجاد نماید.

ابندا بالون بارتفاع ۱۵۰۰ پائی بالا رفت و مدت یک دفع ساعت بیحرکت ماند، در این ارتفاع وزش باد چندان محسوس نبود در حالیکه در سطح زمین وزش باد شدت بیشتر داشت امام موضوع عجیب این بود که بالون تحت تأثیر فشارهوا قرار گرفت و بجای اینکه در آن نقطه ثابت بماند بطرف مشرق رانده شد و با سرعتی از سلسله جبال دور می شد

که قدرت نداشت دو مرتبه با آنطرف مراجعت کند ساکنین مزارع اطراف دیدند که بالون رفت و رفته از نظر ناپدید گردید و بعدها دانستند که بالون در زمینهای کارولین شمالی دریاچه، یلیف، بزمین نشسته است چون از این اقدام نتیجه ای بست نیامد تصمیم گرفته شد که با شرایط بهتری این برنامه را تجدید نمایند، در همان روزها سروصداهای بزرگتر همراه با بخارات غلیظ و روشنایی‌های رنگارنگ که سطح ابرهارا پوشانده بود تجدید گردید دیگر معلوم است که کسی قادر نبود جلونگرانی و اضطراب مردم را بگیرد و ساکنین آن نواحی بطور آشکارا در معرض تهدید و خطر بزرگی واقع شده بودند.

دراواتل ماه آوریل آن سال حوادث دیگری بوقوع پیوست که بیش از پیش اسباب وحشت مردم شد بدنبال این سروصداها غرش‌های زیرزمینی روزنامه‌های ناحیه‌ای را اوادار کرد که با ناقوس وحشت را بصدای در آورند و تمام آن نواحی بین سلسله جبال مرز کانتون و غول عظیم دچار ترس شدیدی شده و حوادث بسیار خطرناکی را پیش‌بینی می‌کردند شب چهارم آوریل ساکنین، پیرنت کارون، از سروصدا و اتفجار عظیمی از خواب پریدند. همه تصور می‌کردند که کوه‌های این نواحی همه یکدفعه متوجه شده است، همه از منزه‌ها خارج شدند و می‌خواستند فرار کننداما از آن می‌ترسیدند که بر اثر این سروصداها تمام مزارع و آبادیها تا ارتفاع ۱۵ مایلی از هم پاشیده شود.

شب بسیار تاریکی بود ابری سیاه بر آسمان مزارع دیده می‌شد بطوریکه در وسط روز هم از شدت تاریکی نمی‌توانستند قله کوه‌های آبی

رامشاهده نمایند.

در بحبوهه این تاریکی و حشتناک تشخیص هیچ چیز امکان پذیر نبود و کسی هم قدرت نداشت بفریادها و زاریهای مردم که از هر طرف بلندمیشد پاسخ بدهد گروههای وحشت‌زده از مردوزن و بچه در جستجوی راهی برای فرار بودند و فریادهای وحشتناک می‌کشیدند. از اینطرف و آنطرف شنیده می‌شد که مردم بهم می‌گفتند زمین- لرزه شده است.

دیگری می‌گفت آتش‌فشن شده است.
از کجا آمده است
از کوه غول عظیم

و تا حدود رود کاتتون این خبر انتشار یافت که سنگهای عظیم با مواد مذاب آتش‌فشن بر سر مردم ریخته شده است. لااقل لازم بود فکر کنند که در حالت آتش‌فشن طبعاً سر و صداها بسیار عظیمه شود و شعله‌های دود و آتش باستی از بالای قله آتش‌فشن مشاهده شود این شعله‌ها چنان روشنائی داشت که در تاریکی هم از نظر محو نمی‌شد اما در آن حال وحشت این فکرها بمغز کسی نمی‌آمد. بر عکس در آن حال وحشت و اضطراب تصور می‌کردند که خانه‌های شان آتش گرفته و یا لااقل لرزیدن خانه‌ها را دیده‌اند اما بخود نمی‌گفتند که اگر خانه‌ها لرزیده است این تکلیف مختصر ممکن است از اثر سقوط قطعه سنگی باشد که ازدهانه کوه جدا شده است.

همه منتظر این حوادث بودند و خود را آماده می‌ساختند که بطرف رود کاتتون یا پیش‌رنت کارون همگریزند.

یکساعت بدون حادثه‌ای گذشت و در اینمدت باد مختصری از طرف مغرب واژ کوههای آپالاش میوزید و بر گها و خاشاک مزارع رادر دره‌ها و کوههای لغزندۀ سرلزیر میساخت اما لحظه بعدسر و صدا و غرش تمام شده بود بطوریکه قصد داشتند دومرتبه بمنزلهای خود بر گردند مثل این بود که دیگر نباید ترسی داشته باشند معهذا آنقدر صبر کردند تا هوا روشن شود.

بعضیها فکر می‌کردند که شاید سنگ عظیمی از فراز کوه غول – عظیم فرود آمده است اما اینهم زیاد مسلم نبود و به محض اینکه او لین شفق صبحدم در اطراف انتشار یافت با نظری دقیق و مو شکاف اما با ترس اطراف و حوالی رانگاه کردند و مطمئن شدند که حادثه فوق العاده‌ای واقع نشده است.

اما ناگهان مقارن ساعت چهار بعد از ظهر اغتشاشی جدید و شعله‌هایی تازه‌در بالای سرشار مشاهده کردند این شعله‌ها چون با ابرهای آسمان مخلوط می‌شد فضای وسیعی را روشن می‌کرد و در همان لحظه جرقه‌های آتش مشاهده گردید.

آیا در آن نقطه حریقی واقع شده و اگر آتش سوزی است چه علت دارد؟

روشنائی آسمان انقدر نبود که بتواند آن فضای عظیم را نورانی سازد و علاماتی هم از صاعقه بچشم نمی‌خورد و اگر واقعاً صاعقه آسمانی واقع شده بود می‌توانست چیزهایی را بسوزاند زیرا در تمام ارتفاعات کوههای آپالاش درختان زیادی بارتفاع زیاد دیده می‌شد که اگر صاعقه آسمانی فرود بپاید لازمه‌اش این است که ساقه‌ها و برگهای خشک

را بسوزاند.

نولورن

اما یکدفعه دو مرتبه فریاد کشیدند آتش‌فشن ... آتش‌فشن این فریادها از هر طرف بلند می‌شد و مردم بدسته جمعی مانند آتش‌فشن غول عظیم از کوه‌های قدیم آتش‌فشنی بود شاید پس از اینکه سالها و قرنها خاموش بوده اکنون دو مرتبه شعله‌گرفته است پس اگر حریق یا آتش‌فشن واقع شده بایستی سنگهای عظیم و مواد گداخته دیگر همراه آن بروی زمین ریخته شود.

مردم می‌گفتند آیا این مواد گداخته با آن سنگهای عظیم هم - اکنون برس ما نخواهد ریخت و کوه‌های آتش همچرا نخواهد سوزاند و دهات و مزارع و کشتزارها و جنگل‌هارا تا حدود پیش‌نست کارون و مور کانتون بسوزاند نابود نخواهد شد.

این بارترس ناگهانی افراد مردم را بطوری فراگرفت که جلوگیری از آن امکان نداشت، زنها با حالی وحشت‌زده بچه‌ها را بطرف خود کشیده و با سرعتی هر چه تمامتر بطرف جاده طرف مشرق برآه افتادند شاید خود را از اثر این بلای ناگهانی نجات دهند، گروه مرد و زن خانه‌ها را خالی می‌کردند، بسته‌های کوچک و بزرگ و از آنچه که قیمتی داشتند بر میداشتند، حیوانات اهلی، اسبها و مواشی و گوسفندهای خود را آزاد کرده و باحالتی وحشت‌زده از یک طرف پا بفرار می‌گذاشتند اکنون باید تصور کرد که چه اغتشاشی عظیم در آن هوای تاریک در اطراف جاده‌ها، جنگل‌ها و رو دخانه‌هایی که آب آن بطرف جاده سرازیر می‌شده بوجود می‌آمد و وحشت آنان بقدیم زیاد بود که می‌ترسیدند زمین از زیر پایشان پلغزد و گودالی جلو راه درست شود در آن حال‌ها خود

فکرمی کردند اگر توده‌ای عظیم از سنگها و مواد گداخته جلو راهشان ریخته شود آنقدر قدرت خواهد داشت که در مقابل این مصیبت عظیم جان خود را از خطر مرگ برهاند.

باین حال عده‌های از صاحبان املاک و مزارع که از دیگران پر-
دلتر و بی‌باکتر بودند نخواستند خود را بدنبال این گروه وحشتزده دیوانه بکشانند و چند قدمی که از دامنه کوه دور شدند مشاهده کردند که شعله‌های آتش کمتر شده و شاید تا چند لحظه دیگر بکلی خاموش شود و برای بعضی هامسلم بود که آن ناحیه بطوریکه مردم فکر می‌کردند در معرض آتش فشان قرار نگرفته و هیچ سنگی از بالا بزمین سقوط نکرده و هیچ ماده گداخته‌ای بزمین سرازیر نشده و سرو صدائی هم از داخل زمین بگوش نمیرسد و وضع آنطورها نیست که در فاصله چند دقیقه دنیارا واژگون سازد

مشاهدات آنان در روزهای بعد کمی عمیق‌تر شد و این نتیجه را داد که شعله‌های آتش در قلب کوه فروکش شده و تشعشعات ابرها نیز رو به نقصان گذاشته و بقیه شب بدون کوچکترین روش نائی صحرا و یا بان در تاریکی و سکوت عمیق فرورفته است.

با اینحال سرو صدا و وحشت مردم پس از اینکه مسافتی از منطقه خطر دور شدند رو به نقصان گذاشت، یکدیگر نزدیک شدند و قبل از اینکه آفتاب طلوع کند عده‌ای از هکدها و مزارع دومرتبه از ساکنین خود اشغال شده بود.

ساعت چهار بامداد اطراف کوه غول عظیم دومرتبه در روش نائی لرزنده‌ئی فرورفت، اما حریق و آتش سوزی پایان یافته بود شاید چون

نول و ند

چیزی برای سوختن نداشت و خود بخود خاموش شده و یا اینکه در آن ناحیه کسی نمیتوانست عمل آنرا کشف کند اطمینان حاصل نمودند که دومرتبه روشن نخواهد شد

در هر حال مسئله مسلم این بود که کوه غول عظیم در مععرض تهدید آتش فشان نیست و گمان نمیرفت که ساکنین اطراف از طرف آتش- فشان یا زمین لرزه مورد تهدید واقع شوند.

اما مقارن ساعت پنج صبح بر فراز قله کوه که هنوز بخارات غلیظ اطراف آنرا احاطه کرده بود صدای عجیبی شبیه بهم خوردن چیزی مانند حرکت بالهای پرنده در هوا بگوش رسید و اگر هواباندازه کافی روشن بود کشاورزان و مردم دهکده میتوانستند پرنده‌ای عظیم و سحر- آمیزی را به بینند که چون یک حیوان غول پیکر هوائی از دهانه کوه بالا رفت و پروبال را بهم زد و امتداد سمت مشرق را یش گرفت وازنظر ناپدید گردید.

درهور گاتون

در تاریخ ۲۷ آوریل یعنی یکشنبه بعد از این واقعه من از واشنگتون
بقصد رالیف مرکز ایالت کارولین شمالی حرکت نمودم.

دو ساعت قبل از اینکه شهر برسم رئیس کل اداره پلیس مرا بدقفر
خود احضار کرده بود وقتی آنجا رسیدم رئیس مربوطم را یابی صبری
تمام منتظر خود دیدم و اکنون برای شما مکالماتی را که بین من و او
گذشت و باعث این مأموریت شدنقل میکنم در ابتدای سخن خود گفت:
ژرف متروک، آیا هنوز همان مأمور عاقل و کاردان هستی که
بارها در مأموریتهای بزرگ باعقل و تدبیر خود خدمات بر جسته انجام
داده بودی. ددبرابر ش تعظیمی نموده گتم:
آقای وارتر لازم نیست که از خودم تعریف کنم و بگویم که مأمور
با تدبیر و کاردانی هستم اما هر نوع فداکاری و خدمت از من بخواهد
با افتخار تمام حاضر م انجام دهم.

آقای وارد گفت در این قسمت تردیدی نداشم فقط می خواهم
یک سؤال از شما بکنم آیا حاضر بدانند سابق خود را برای کف

یکی از بزرگترین اسرار جهان آماده سازید.

- همیشه در خدمت حاضر م

- آیا دارای همان هوش و ذکالت اولیه هستید

- کاملاً

بسیار خوب، متوجه، پس گوش کنید

آقای وارد مردی پنجاه ساله بود که همیشه با هوش و ذکالت خود مأموریتهای عظیم را بعده می‌گرفت چندین بار مرا از طرف خود به مأموریتهای بزرگ سیاسی فرستاده بود که در هر بار موفق و پیشرفت کرده بودم و از چندین ماه پیش دیگر موردی پیش نیامد که او بکمک من احتیاج داشته باشد و تقریباً این بیکاری مرا کاملاً خسته کرده بود و همیشه با بی‌صبری تمام انتظار روزی را می‌کشیدم که باز هم بتوانم خدمتی انجام دهم و چون با این شتاب مرا بحضور خوانده بود چنین دانستم این بار هم مانند سابق یک مأموریت بسیار مهم و خطرناکی برای من در نظر گرفته است.

اما این بار چه کار مهمی برای من در نظر گرفته بود مأموریت بسیار خطرناکی که در حال حاضر نفع عمومی را در برداشت که نه تنها مر بوط به ایالت کارولین شمالی بود بلکه این موضوع برای تمام کشورهای امریکا اهمیت بسزا داشت.

بمن گفت لابد از وقایعی که اخیراً در اطراف کوههای آپالاش و سرزمین مرز کانتون پیش آمده بی‌خبر نیستید

- آنقدر هام بی‌خبر نیستم اما به عقیده من این حادثه با اینکه

بر حسب ظاهر خبلی مهم و عجیب است نتوانسته است مانند سایر مردم

توجه مرا جلب نماید

– اشتباه میکنید همانطور که گفتید بسیار مهم و عجیب است زیرا بارها این سوال پیش آمده است که آیا این حوادث برای ساکنین محل ایجاد خطر نخواهد کرد؟ زیرا معلوم است همین حوادث که امروز بسیار کوچک و بی ارزش تلقی شده مقدمات یک آتش‌نشانی یا لاقل زمین‌لرزه خطرناکی را فراهم سازد

– بلی آقای وارد خطر احتمال پذیراست

– پس لازم است که ماعلت این حوادث را بدانم و اگر در برابر حوادث احتمالی طبیعی کاری از ماساخته نیست لاقل می‌توانیم از خطری که مردم را بمرگ و نیستی تهدید میکند آگاه سازیم
پاسخ دادم این از وظایف مسئولین دولت است ولی در عین حال باید دانست در بالای کوه چه خبر است

– این کاملا درست است اما ظاهر آن دارای مشکلات بسیار زیادی است همه مردم می‌گویند که بالارفتن از کوه غول عظیم امری دشوار و غیرممکن است منهم حرفی دراشکالی آن ندارم ولی آیات‌المرور این کار را آزمایش کرده‌اند. گمان نمیکنم، ولی عقیده‌دارم اگر بخواهیم باین کار اقدام کنیم نتایج بزرگ بدست خواهیم آورد

– آقای وارد هیچ چیز‌فیر ممکن نیست و برای انجام این کار

غیر از مداری خرج اشکال دیگر بنتظر من نمیرسد

– آقای استندارک مخارج آن غصه‌ای ندارد و قنی که بحث برسر جان و زندگی عده‌ای از مردم باشد نباید مخارج آنرا در نظر گرفت از آن گذشته ابتدا میخواهم بدانم همانطور که می‌گویند بالارفتن از این

نول ورد

کوه غیر ممکن است و از کجا معلوم است که در یک‌چنین محل دور افتاده عده‌ای جنایتکار راه آمد ورفت مردم را مسدود نکرده باشدند
- چطور شما فکر می‌کنید که این حوادث زیر سر عده‌ای جنایتکار باشد

- احتمال دارد زیرا من گمان نمی‌کنم تمام این حوادث که در آن کوه واقع می‌شود از امور طبیعی باشد بنا بر این باید برای دانستن تصمیم گرفت و این تصمیم لازم است هر چند و دتر ب موقع اجرا گذاشته شود
- آقای وارد آیا اجازه دارم یک سؤال بکنم .

البته

- اگر ما با نجا رفتهیم و دانستیم تمام این حوادث مقدمات یک آتش‌نشان طبیعی است آیا جلوگیری از آن چگونه ممکن است .
- خیر اشتباه می‌کنید لااقل ساکنین محل از خطری که آنها را تهدید می‌کند باخبر می‌شوند و میدانند در دهات و مزارع خود چه باید بکنند و بطور ناگهان غافلگیر نخواهند شد کسی چه میداند شاید مین‌های عظیم این کوه آتش‌نشان کارولین شمالی را بطور کلی تحت تهدید قرار دهد لااقل اگر چنین چیزی واقعیت دارد مردم قبل از وقت خود را بمحل امن و راحتی خواهند رساند
- آقای وارد اما من عقیده دارم که ایالت کارولین بهیچوجه مورد تهدید واقع نشده است .

- آقای استندردک من هم امید را دارم و وجود کوه‌های آتش‌نشان در این حوالی خیلی بعید بپندر میرسد زیرا رشته جبال آپلاش از کوه‌های آتش‌نشان نباید باشد با وجود بر این هدف

کذارشانی که درباره شعله‌های آتش بر فراز کوه، غول عظیم بمارسیده مارا دچار تردید می‌سازد و بطوریکه شنیده‌ام تا حدود زمینهای پیش‌رنت کارون بعضی اوقات احساس کرده‌اند که زمین لرزیده است.

آیا بین‌پیش آمدی‌ها حقیقی است یا تصویری، بنابر این لازم است اطمینان خاطر بدست آوری

– آقای وارد احتیاط هم همین حکم را می‌کند و نباید در این کار مسامحه بخرج داد.

– پس بنا با آنچه که گفته شد لازم است در اطراف این کوه بازرسی‌های لازم بعمل آید و لازم است هر چه زودتر مامورینی به محل بروند و از مردم موساکنین محل در این خصوص اطلاعات مفید بدست بیاورند ما برای انجام این کار احتیاج بیک مامور ذرث و کاردان داریم و آنهم شما هستید.

گفتم با کمال میل حاضرم و یقین بدانید تا جائی که ممکن است موجبات رضایت شما را فراهم خواهم ساخت.

– از این قسمت اطمینان دارم و اضافه می‌کنم که این ماموریت فقط از شما ساخته است.

– بسیار منشکرم.

– در آنجا میتوانید در یک فرصت کامل آنچه لازم است انجام دهید و یقین دارم با علاقه‌ای که بکارهانشان می‌دهید این ماموریت را بخوبی انجام خواهید داد.

– همانطور است که می‌گوئید.

– از آن گفته در انجام هر گونه عملیات آزادی کامل خواهید

داشت اما راجع بهزینه‌های آن اگر اینطور تشخیص دادید که بالارفتن از کوه ضرورت دارد اختیار کامل بست خودتان است .
آقای وارد آنچه لازم است انجام میدهم میتوانید کاملاً بنمطمئن باشید .

وارد گفت بنابراین صحبت‌های ما تمام شد و اختیار همه چیز را بست خودتان میدهم بعد از تحقیقات محلی آنچه را که لازم داشتید در اختیارتان خواهند گذاشت و حتماً باین وسیله شما را بشهردار مورکاتنون معرفی می‌کنیم که در این باره با شما مساعدت کند باز هم سفارش میکنم که خیلی با احتیاط و خونسرد جلو بروید و با هیچکس غیر از کسانی که به وجودشان احنجاچ دارید در این کار تماس نگیرید من بارها هوش و زرنگی شما را آزمایش کرده‌ام و این دفعه هم کاملاً یقین داریم در این کار موفق خواهید شد .

استندگ گفت اگر برفرض محال در این کار موفقیت دست ندهد بعلت این است که با اشکالات بیشتری رو برو شده‌ام زیرا این امر مسلم است که نمی‌توان با وسائل ساده در داخل کوه راه پیدا کرد و این امر مشکل بلکه محال است .

در اینصورت خواهیم دانست که چه باید کرد باز هم باید تکرار کنم که ما بزندگی و شهامت و تدبیر شما ایمان کامل داریم و این خود موضوع بسیار مفیدی است که بایستی حس کنجکاوی شما مسئله را حل نماید .

– بسیار خوب چه وقت باید رفت .

– از فردا

- فردا من از واشنگتن خارج می‌شوم و پس فردا در مورکانتون

خواهم بود.



استورک در اداره پلیس

- بوسیله نامه یا تلگراف مرا در جریان کارهای خود بگذارید

- بسیار خوب اطاعت می‌کنم و در این وقت که از خدمت شما مرخص

پیشوم یکبار دیگر از اینکه مرا برای کشف اسرار کوه غول عظیم،

انتخاب کرده‌اید تشکر می‌کنم.

اما خودم نمی‌دانستم در آینده چه حوادثی بوقوع خواهد پیوست
مستقیماً بمنزل رفتم و در آنجامقدمات سفر خود را فراهم ساختم و فردای
آن روز صبح خیلی زود قطار سریع السیر مرا بطرف کارولین شمالی
حرکت داد.

هنگام شب به محل رسیدم و شب را گنداندم و فردای آن روز در
بعد از ظهر با قطار مخصوص خود را به مورکانتون رساندم
اگر درست بگوئیم مورکانتون شهر پر فعالیتی است این شهر بر
روی تپه‌ای بلند ساخته شده و دارای معادن بسیاری از ذغال سنگ است که
صادرات و واردات آن با فعالیت زیاد انجام می‌شود، معادن زیاد و آبهای
معدنی در این شهر جاری است بطوریکه در فصلهای تابستان برای استفاده
از آبهای معدنی باین شهر هجوم می‌آورند.

درا طرف مورکانتون مزارع و کشتزارهای غلات بسیار زیاد
است و تعداد بیشماری کشاورزان و صاحبان املاک در این مزارع که از
رودخانه‌ها و مردابهای فراوان احاطه شده بکار و فعالیت اشتغال دارند.
درختها و جنگلهای انبوه در این شهر زیاد است و چیزی که در این
ناحیه به نسبت چیزهای دیگر کمیاب است گاز بخار است که اگر
وجود داشت فعالیت این شهر را از لحاظ صنعتی چندین برابر می‌ساخت
فراآنی زمین و محصولات کشاورزی باعث شده است که جمعیت
زیاد در این نواحی جمع شده و دهکده‌ها و مزارع وسیع تا نواحی
دامنهای کوه آپالاش پیشرفت و بواسطه وجود جنگلهای وسیع کارهای
بزرگی صورت داده می‌شود.

اگر واقعاً موضوع آتششنانی کوه، غول عظیم حقیقت داشته باشد زندگی هزاران مرد وزن کشاورز در معرض تهدید قرارمی گیرد و حتی زمین لرزه‌ها و سایر حوادث طبیعی بعلت اینکه جمعیت مردم شهر بسیار فشرده است باعث ایجاد خسارت‌های زیاد خواهد شد ،

شهردارمور کانتون آقای الاس اسمیت، مردی بلندقد و قوی‌هیکل و بسیار جسور و تنومند بود که در سن چهل سالگی سلامتی و نیروی زیاد داشت و در سرمای فوق العاده و گرمای شدید کارولین شمالی چنان استقامتی از خود نشان میداد که تا آن روز کسی ندیده بود این مرد چجار بیماری یا کسالتی شده و محتاج بمراجعه پزشک بود .

اسمیت از شکارچیان ماهر بود و شکار او نیز شامل صید ماهی یا شکار حیوانات اهلی بود که در این سرزمین بمقدار فراوان یافت می‌شد و از آن مردان نیرومند و قوی‌هیکل بشمار می‌آمد که در جنگل‌ها می‌توانست با انواع حیوانات وحشی مانند ببر و پلنگ دست و پنجه نرم کند .

الاس اسمیت از همه اینها گذشته مردی ثروتمند و صاحب زمین و املاک فراوان بود و در مرور کانتون مزارع و کشتزارهای فراوان داشت و تمام آنها را شخصاً خودش اداره می‌کرد هر روز کشاورز کار و دهقانان بدیدنش می‌آمدند و در منزل خود از مردم پذیرائی می‌کرد و سایر اوقات او در شکار گاهها و سایر مزارع بگردش و شکار می‌گذشت .

بعد از ظهر بود که من بمنزل آقای اسمیت رفتم و چون قبل از بوسیله تلگراف باو اطلاع داده شده بود در منزلش اورا دیدم ابتدانامه سفارشی آقای وارد را بستش دادم و بعد از خواندن آن خیلی زود باهم آشنا شدیم .

شهردار مورکانتون مرا با قیافه‌ای دوستانه پذیرفت در حالیکه پیپ خود را بر لب و مقداری مشروب روی میز چیزه بود و بعد از آمدن من یک گیلاس مشروب هم برای من آوردند و قبل از اینکه شروع به صحبت کنیم از طرف او بسیار محترمانه پذیرائی شدم.

با آهنگی بسیار دوستانه گفت بسیار خوب دانستم که آقای وارد شما را به نزد من فرستاده پس ابتدا بسلامتی وارد، گیلاسی بنوشیم. لازم بود که بسلامتی رئیس پلیس چند گیلاس دیگر بنوشیم و گیلاسها را بهم بزنیم سپس الاسمیت سر بلند کرد و گفت حال بگوئید بدانم منظور از آمدن شما چیست:

سپس من آقای اسمیت را در جریان حوادث گذاشت و علت ماموریت خود را برای او شرح دادم و حوادثی را که اخیراً در آن ناحیه بوقوع پیوسته بود منتذک شدم و ضمناً اضافه نمودم که موضوع تاحدی دارای اهمیت است و مقامات دولتی در نظر گرفته اند که بیر وسیله شده برای جلوگیری از هر نوع پیش آمد و حوادث نامطلوب اقدام نمایند و در پایان سخنان خود افزودم که رئیس مربوطه ام بمن در این خصوص اختیار تمام داده و قصد دارم که در اطراف کوه غول عظیم تحقیقات و تجسمات خود را دنبال نمایم و نباید در یک چنین موقع و خیم در مقابل هیچ نوع مشکلی شانه خالی کنیم و اگر انجام این کار محتاج به - هزینه‌های هنگفت باشد دولت کارولین شمالی حاضرات است هر گونه وسیله و هزینه را در اختیار ما بگذارد.

اسمیت بدون اینکه یک کلام حرف بزنند بسخنانم گوش فراداد

اما در همان حین پشت سر هم گیلاس‌های مشروب را سرمیکشید و در ضمن اینکه پیپ خود را بلب داشت با چنان دقت و توجهی بسخانم گوش می‌کرد که دانستم موضوع از هر جهت توجه او را بخود جلب کرده و لحظه به لحظه در چشمانش برق مخصوصی میدرخشید، رنگ چهره‌اش تغییر می‌یافت و با تعجب تمام ابرو و درهم می‌کشید.

بطور مسلم معلوم بود که شهردار بزرگ مورکانتون از آنچه در این ناحیه واقع شده احساس نگرانی می‌کند و شاید بی‌صبری او برای دانستن اصل موضوع از من بیشتر شده بود.

بعض اینکه صحبت‌های من تمام شد اسمیت نگاهی ثابت بمن افکند چند لحظه‌ما کتماند و بالاندوه تمام بسخن آمد و گفت:

پس از قرار گفته‌های شما اولیای امور واشنگتون در صدد برآمده‌اند بدانند در داخل این کوه چه خبر است.

- بلی آقای اسمیت

- شما همین عقیده را دارید

- بلی

- آقای استرک من هم با شما هم عقیده‌ام

با اینکه شهردار طبیعاً آدم کنجکاوی نبود شنیدن این سخنان توجهش را جلب کرد و درحالیکه خاکستر پیپ خود را خالی می‌کرد با آهنگی مخصوص گفت:

شما باید بدانید که چون من خودم در این محل صاحب املاک و مزارع زیاد هستم طبیعاً استان غول عظیم توجه مرا بخود جلب می‌کند و از طرف دیگر: از نظر اینکه شهردار این محل هستم وظیفه دارم که در

این کار جدیت نمایم.

گفتم پس بددلیل شما باید بیشتر ازمن در این کار اصرار داشته باشد بهمین جهت بود که نزد شما آمد که با همکاری شما در صدد تحقیق بیشتر برآئیم زیرا این موضوع گنشه از هر چیز موجبات اضطراب و ناراحتی مردم را فراهم ساخته است.

شهردار گفت اینکه گفتید درست است اما موضوع آن دارای ابهام است زیرا اگر از من بپرسید گمان نمی کنم که غول عظیم کوه آتششان باشد بدلیل اینکه تمام هر شته جبال آلکانی اثری از آتششان نشان نداده و در هیچ جا حتی در دهانه های کمبلندی دره های کوه های آبی کوچکترین اثری از خاکستر یا دود و مواد گداخته آتش فشان دیده نشده است با این توصیف گمان ندارم که ناحیه مور کانتون در معرض خطر آتش فشان واقع شده باشد.

آقای اسمیت پس عقبده شما این است.

-- البته

-- پس این تکانهای شدید که در اطراف داشته جبال دیده شده چه سبب دارد.

- بله این تکانهای شدید، و در آن حال سری تکان داد و افزود: ابتدا باید دانست آیا در حقیقت تکانهای شدید واقع شده است، صرف نظر از شعله های آتش که بنظر میرسید اتفاقاً من در آن روز در مزرعه و بدون در مسافت یک مایلی کوه، غول عظیم بودم و وقتی که این سروصدایها بلند شد من احساس کوچکترین تکان در زمین نکردم.

- با این حال پس گزارشات رسیده چه معنی دارد.

شهردار گفت این گزارشات براثر جنجالهای واهمه مردم تهیه شده است اگر از من بپرسید می‌گویم هیچ‌تکان و حرکتی در این حوالی ندیده‌ام.

- این درست است پس این شعله‌های آتش که از لای تخته‌سنگها بالا میرفت چه معنی داشت ،

- آقای استرک ، اما راجع بشعله‌های آتش ، این موضوع جداگانه‌ای است ، من هم آنها را دیدم با چشمان خود دیدم که ابرهای آسمان تا مسافت بعیدی روشن ورنگارنگ شد از آن گذشته از قله کوه صدای بلند و عجیبی بگوش می‌رسید ، صدای سوت بزرگی مثل اینکه دیک بزرگ پراز آب جوش را خالی می‌کند .

- پس شما این چیزها را دیده‌اید .

- بله با گوش خود این سروصداها را شنیدم

- آقای اسمیت ، بعد از آن در وسط این سروصداها آیا بنظرتان نرسید که صدای چیزی شبیه باینکه پر و بال پرنده بهم می‌خورد بشنوید - آقای استرک همینطور است اما باید پرسید برای بوجود آمدن ،

یک چنین سروصدا آن کدام پرنده یا حیوان عجیب‌الخلقه‌ای است که بعد از روشن شدن آتش هوا را می‌شکافت ، آیا این حیوان دارای چه نوع بال و پری بوده ، و کاهی از خود می‌پرسم آیا در قله غول عظیم چه خبر است و شاید این اشتباه تصور ما باشد آیا ممکن است که ، غول عظیم ، مرکز زندگی حیوانات وحشی باشد ، آیا چندین بار دیده نشده است که این هیکل عظیم بالای سر مردم پرواز می‌کند در حقیقت تمام این ماجراهای حاکی از اسرار بزرگی است که تا امروز موفق به کشف آن

نشده‌اند.

– آقای اسمیت ولی اگر شما باما همکاری کنید میتوانیم این راز بزرگ را کشف کنیم.

– البته آقای استرک، و با کمال میل حاضر برای آسایش خیال مردم در این کار اقدام کنم.

– پس در این صورت از فردا شروع بکار خواهیم کرد.
– از فردا

و پس از گفتن این کلام من و آقای اسمیت در سکوت عمیق فرو رفتیم بعد از لحظه‌ای بمنزل برگشتم و به تهیه مقدمات سفر خود پرداختم نامه‌ای هم به آقای، وارد، نوشتم تا توجه اورا به ورود خودم باین شهر جلب نمایم و نتیجه مذاکراتی را که بین من و آقای شهردار گذشته بود گزارش داده و اضافه نمودم که هردو تصمیم گرفته‌ایم در نزدیکترین فرصت شروع بکار کنیم و ضمناً وعده کردم که اورا در جریان کوششها و اقدامات خودمان بگذارم تا او بتواند در موقع لزوم هرچه کمک ضروری باشد بما برساند.

در بعد از ظهر آن روز یک ملاقات دیگر با شهردار بعمل آمد و او تصمیم گرفت که فردا صبح خیابی زود به محل حرکت کنیم.
برای رفتن با آنجا نقشه ما از این قرار بود.

بالا رفتن از کوه با کمک و همکاری دو راهنمای محلی که در کوه پیمائی مهارت داشتند باید انجام گیرد این راهنمایان بقدی ورزیده بودند که چندین بار از کوه‌های آن صعود کرده بودند اما بطوری که خودشان می‌گفتند تا آن روز برای بالارفتن از کوه، غول عظیم اقدامی

نشده بود زیرا عقید، داشتندراه آن بواسطه وجود تخته سنگهای عظیم بسیار دشوار است . تا آنروزهم قبل از اینکه شعله‌های آتش از فراز کوه دیده شود هیچیک از کوه پیمان باین خیال نیفتاده بود ولی اکنون ما باعتماد این دونفر راهنمایی از نزدیکان شهردار بودند امیدوار بودیم بتوانیم بمقصود بررسیم و بطوریکه خودشان نیز داوطلب شده بودند از افرادی کستاخ و پردل بشمار می‌آمدند که امکان نداشت در مقابل هیچ مشکلی عقب نشینی کنند .

از آن گذشته بطوریکه آقای اسمت اشاره می‌کرد بالارفتن از کوه غول‌عظیم و دست یافتن بداخل آن چندان کار مشکلی بنظر نمیرسید زیرا یکی از راهنمایان بعی گفت چندروز قبل تخته سنگ عظیمی از این کوه بزمیں افتاده ممکن است سقوط همین سنگ باعث شود که بتوانیم بداخل کوه راه پیدا کنیم

من از شنیدن این خبر خوشحال بودم و می‌گفتم این خود یکی از حوادث بسیار عجیب است .

– هرچه باشد فردا خواهیم دانست در آنجا چه خبر است .

– وعده ما برای فردا

کوه فول عظیم^۱

فردای آن روز صبحدم من با تفاق آقای اسمیت مور کانتون را
ترک کرده و از جاده‌ای که از سمت چپ رو دخانه، سارا باریوژمی گذشت
بطرف پیزنت کاردن حرکت نمودیم.

راهنمایان همراه ما بودند یکی از آنها هاری هورن، سی و پنج
ساله و دیگری جمس بروک، بیست و پنج ساله و هردو از ساکنین مزارع
و در خدمت سیاحان بودند که همیشه به قصد کوه پیمائی بصفحات کمبر لنو
کوههای آبی می‌امدادند.

هر دو جوانانی ورزیده و کوه پیما و تجربه کرده که با وضع و احوال
تمام کوه‌ها و ارتفاعات اطراف آشناشی کامل داشتند.

یک کالسکه سفری با دواسب قرار بود که ما را تا مرکز غربی
ایالت هدایت کند در این کالسکه آذوقه برای دوروز آورده بودند زیرا
فکرمی کردیم که مسافت و کوه پیمائی مانند این حدود تجاوز کند.
سایر کارها و تهیه آذوقه بعده آقای اسمیت بود و او هم محض

۱- نام این کوه در ایالت Great-Ery نوشته شده است که مابراحتی سهولت غول عظیم
نام گذاشته ایم

احتیاط از هر گونه خوردنی که عبارت از دو قطعه ژامبون و ران خوک و گوشت گوسفند و چند بطری آبجو و چندین شیشه مویسکی و به مقدار کافی



کوه غول عظیم

نان بود اما احتیاجی به بردن آب نداشت چون چشمه‌های آب گوارا
بین راه بسیار زیاد بود و در هر نقطه می‌توانستیم از چشمه‌ها یا جریان آب
کوه اسفاده کنیم.

لازم نیست اشاره کنم که شهردار مورکاتتون چون از شکار چیان

ژولورن

حرفه‌ای بود تفنگ شکاریش را با سک خود نیسکو همراه آورده بود که در جلو کالسکه چند قدم جلوتر از ماجست و خیز کنان پیش میرفت. اگر در محل مناسبی میرسیدیم نیسکو میتوانست شکار را بمانشان بدهد اما قرار این طور شده بود در مدتی که می‌بایستی مازکوه بالا برویم این سک در مزرعه عویدون نزد کشاورزان بماند زیرا فکر می‌کردیم بواسطه بدی راه و تخته سنگها موفق بیالا آمدن نشود آسمان کاملاً آبی رنگ، و هوای ماه آوریل بسیار مطبوع و در بعضی قسمت‌ها باد مختصراً می‌وزید قطعه‌های ابر بشکل لکه‌های سفید را ثروزش با از طرف اقبانوس اطلس بجلو رانده می‌شد و گاهی از اوقات حرکت ابر شاعع نورانی آفتاب را کمر نگه می‌ساخت.

روزاول ما بدرسیدن به پیزنت کاردن گذشت که در آنجا مهمان شهردار محل که یکی از دوستان نزدیک شهردار بشمار می‌آمد بودیم و در این مدت کم باعلاقه و نشاط زیاد باین سرزمین باصفا که کشتزارها بدبناوال باطلاقها قرار داشت نگاه می‌کردم و از آن لنت می‌بردم و در قسمت‌های باطلاقی نیزارها و درختان کاج با ساقه‌ای بلند و شاخمه‌ای سبز منظره‌ای بسیار عالی و دلچسب داشت نسیم خنکی بطرف شاخه‌های درخت می‌وزید و صدای خفیف و نوازش کننده‌ای از آن بر می‌خاست که از بپرین موسیقی‌های آرام دلنواز تر بود.

این جنگلهای وسیع و سرسبز دارای عالمی پر نشاط بود و بار نگهای الوان بسرعت از جلو کالسکه ماردمی شد از بُوی خوش آن لنت می‌بردیم و هر قدم که جلوتر میرفتیم این متنظره‌های زیبا و با صفا روح تازه‌ای در ما میدید.

هنگام عصر به پیز نت کاردن رسیدیم و قرار شد که شبادر آنجا
بمانیم و روز بعد میتوانستیم خود را از جاده ویلدون بکنار دامنه کوه
برسانیم.

پیز نت کاردن، ییلاق با صفائی است که از همه نوع مزارع و
باغهای پرمیوه در آن یافت می شود در شهرداری محل ازما پذیرائی گرم
و صمیماندای بعمل آمد، در سالون بزرگی که در زیر درختهای پرشاخ -
وبراک قرار گرفته بود شام را با شاط زیاد صرف نمودیم، طبعاً بعد از
صرف شام صحبت بر سر این دورمی زد که چگونه باید در مسافرتی که
پیش داریم شروع بکار کنیم.

میزان ما گفت:

حق باشما است تاروzi که معلوم نشود در آن بالا چه خبر است
کشاورزان مانمی توانند بادلگرمی مشغول کار شوند.
من پرسیدم آیا بعد از آن روز یکه شعله های آتش از بالای کوه
دیده شد اتفاق جدیدی رخ نداده است.

- آقای استرک .. خیرهیچ خبری نشده از زمینهای پیز نت کاردن
میتوان بر احتی بالای کوه را تا قله یلاک روم، که بر آن مسلط است
تماشا کرد، هیچ صدای غیرعادی بگوش مانرسیده و روشنائی هم بچشم
نرسید و اگر واقعاً بطوری که می گویند آنجا محل تمرکز شیاطین
باشد مثل این است که کار آشپزخانه جهنمی شان تمام شده و شاید در نقاط
دیگر آلگانی سفر کرده اند.

اسمیت فریاد کشید و گفت شیاطین به عقیده من اگر
آنها شیاطین هم باشند آثاری از خود باقی گذاشته اند و این موضوع را

بزودی خواهیم دانست.

فردای آنروز، در تاریخ ۲۹، در اول آفتاب وسائل حرکت آمده بود، آقای اسمیت بجای خود نشست و منهم درجای خودم قرار گرفتم و اسپها تحت رهبری کالسکه چی برآه افتادند در پایان روز دوم مسافت قرار بود که در مزرعه ویلدون بین اولین چین خوردگیهای کوههای آبی توقف نمائیم.

در این ناحیه هیچ تغییری داده نشده بود، جنگلها و مردابها که در نواحی مختلف قرار داشت در سکوت و آرامش تمام فرو رفته بود و چون در این محل جمعیت زیاد دیده نمی‌شد کسی بسراغ مانیامد در این نقطه بفوایر مختلف بعضی قریبها و دهکده‌های کم جمعیت در کنار مردابهای اپای دامنه کوه قرار داشت که در هر قسمت چند نفر بکارهای خود مشغول بودند.

اسمیت می‌گفت لازم است که من تفنگ خود را به مراه داشته باشم و مینسکوهم با ما خواهد آمد این دفعه اولی است که اینجا می‌ایم و تا کنون تفنگ شکاریم بکار نیافرداه. این حیوانات بیگناه از مدت‌ها پیش انتظار مرا دارند اما اگر آذوقه ما تمام نشود امروز باید بجای شکار در فکر باشیم که اسرار عجیب این کوه را شکار کنیم.

در ساعات قبل از ظهر می‌بایستی ازیک دشت وسیع بگذریم که در آنجا در نقاط مختلف درختان سر و دیده می‌شد ولی بعض اینکه کمی جلو رفتیم در سراسری جاده بین تپه‌ها لانه‌های زیاد از حشرات و لانه‌های آنها نظرمان را جلب کرد.

بالاتر از آنجا دسته‌ای از سنجابهای جنگلی زندگی می‌کردند که

در تمام امریکا نظایر آن یافت میشد و آبها را، سگهای چمن نام گذاشته بودند.



چگونه ازکوه بالا رفتند

اگر این نام با آنها داده شده بود بدان علت نبود که این حیوانات کوچکترین شباهتی بسگهای شکاری داشتند خبر این نام بدان جهت بود که گاهی از زوزه‌ها شبیه بسگهای جنگلی زوزه می‌کشیدند و در حقیقت

در حالیکه ما با آنها نزدیک می‌شیم دسته دسته بگردhem جمع شده گوشها را تیزمی کردند و طبق معمول زوزه می‌کشیدند.

امريكا سرزمين عجائب است در تمام نقاط آن با چنین موجودات جنگلی برخورد خواهيد كرد و دانشمندان حيوان شناس دسته اي از آنها را سگهای شهری نام نهاده اند اتفاقاً اسم بامسمائی است زیرا آنها هم با تعداد چهار هزار نفر شهری برای خود تشکيل داده اند اين سنجابهای جنگلی که ازريشه نباتات و همچنین از بعضی انواع حشرات مانند، ملخها که گوشت لذتمند داشتند تقدیمه می کردند باعث رحمت کسی نبودند اما سروصداي عجیبي از خود راه میانداختند که گوش - خراش بود.

نیایستی تعجب کرد که دریک چین نقطه امریکا که در ارتفاع ۳۳ درجه قرار داشت هوا آنقدرها گرم و نامطبوع باشد اما در زمستانها گاهی از اوقات هوای این محل بسیار سرد می‌شد بسیاری از درختان و مرکبات در اثر سردی هوا از بین می‌رفتند و بیشتر از وقت‌ها سطح رودخانه ساوا یا بیوشیده از یخ است.

در بعد از ظهر آن روز سلسه جیال آبی در مسافت شش مایلی با فاصله نسبتاً زیادی در نظرمان ظاهر شد و قله های آن بطوری بطرف بالا رفته بود که گفتی با سطح آسمان وابرهای سفید تماس یافته است.

در لای این کوهها تخته سنگهای عظیم دیده می شد و معهذا در بعضی جاها درختان بزرگ و تنومند روئیده بود، در اینطرف و آنطرف بعضی قلهای آنقدر بلند و مرتفع بود که از سطح قله سیاه بالاتر مرفت

پر میدم آقای اسمیت آیا هر گز از این برج بالا رفتادید .
 - خیر اما می‌گویند که بالا رفتن از آن بسیار مشکل است با این حال بسیاری از سیاحان تاقدل آن رفته‌اند و بطوریکه آنها گفته‌اند از قله این کوه هم نمی‌توان بداخل کوه غول عظیم نظر انداخت .
 راهنمایی کننده این درست است و من خودم این موضوع را آزمایش کرده‌ام .

- شاید در آنوقت هوا مساعد نبوده است .
 - آقای استرک ، اتفاقاً هوای بسیار صافی بود اما اطراف غول عظیم بقدری بلند است که از نظر پنهان می‌شود .
 اسمیت گفت :

بدم نمی‌آید من اولین کسی باشم که قدم به نقطه‌ای بگذارم که تا امروز کسی بآنجا نرفته است .
 در هر حال آنروز کوه ، غول عظیم آرام بنت و میرسید و هیچ اثری از شعله آتش در آن دیده نمی‌شد .

مقارن ساعت پنج ، مقابل مزرعه ویلدن کالسکه ما توقف نمود و کشاورزان باستقبال مالک خود آمدند ،

در آنجا بود که می‌بایست شب آخر را بگذرانیم ، فوراً اسپا از کالسکه باز و با صبل روایه گردید و علوفه زیاد در اختیارشان گذاشته شد و کالسکه را هم بکالسکه خانه برداشت و قرارشده که کالسکه‌چی در آنجا منتظر ما بماند با اینحال وضع و حال نشان میداد که مسافت ما نمی‌توانست رضایت خاطر اهالی را فراهم سازد .

صاحب مزرعه ویلدنون بمالطمنیان داد که از مدتها پیش هیچ نشانه

وعلامت فوق العاده‌ای از کوه ، غول عظیم بظهور نرسیده است .
 باتفاق ساکنین مزرعه برابر یک میزبزرگ شام صرف شد و در
 مدت شب خواب واستراحت ما در اثر کوچکترین سروصدای بهم نخورد
 فردای آن روز ، در صبحدم می‌باشد عملیات کوه پیمائی آغاز
 شود ارتفاع کوه ، غول عظیم از ۱۸۰۰ پا تجاوز می‌کرد و این ارتفاع
 متوسطی بود که نسبت بر شته جبال الکانی در میزان حد وسط قرار داشت
 بنابراین میتوانستیم حساب کنیم که زیاد خسته نخواهیم شد و در فاصله
 چند ساعت موفق می‌شیم که بقله کوه برسیم اما بسیار ممکن بود در
 بالارفتن از آن دچار مشکلاتی شویم زیرا گذشت از پر تگاه‌های خطرناک
 و مواعنی که خواه ناخواه در بین راه ما پیدا می‌شده کار بسیار مشکل و
 خطرناک شمرده میشود .

راهی بود که کسی خوب و بد آنرا نمیدانست و راهنمایان نیز
 چون از این راه بالا نرفته بودند نمی‌توانستند کوچکترین اطلاع در
 اختیار ما بگذارند و این مطلبی بود که باعث وحشت همه میشد زیرا
 تمام مردم واهالی این ناحیه عقیده داشتند که عبور از این کوه کار بسیار
 مشکل وامر محالی است اما هیچکدام درباره آن آزمایشی نکرده و
 مطمئن نبودند اما همه ماین امیدواری را داشتیم که بر اثر سقوط آن تخته .
 سنگ عظیم راهی برای وارد شدن در شکاف کوه باز شده باشد .
 آقای اسمیت بعد از روشن کردن یکی از بیست پیپ که در روز

می‌کشید گفت :

بالاخره باید برویم خدا بما نیرو بدهد اما اشکال کارما این است
 که نمیدانیم این کوه پیمائی چه مدت طول خواهد کشید .

گفتم در هر حال تصمیم گرفته ایم این کار را با خر بر سانیم .
اسمیت گفت بلی تصمیم ماقطعی است .

– رئیس مربوطه ام مرآمامور ساخته است که به عنوان شده اسرار
وحشتناک این کوه را بیرون بکشم .

در حالیکه آسمان راشاهد می گرفت گفت بلی بهر ترتیب باشد
بزور یا میل باید این اسرار آفتابی شود زیرا جداً تصمیم ما این است
که در موقع ضرورت راه اعمق این کوه را پیدا کنیم .

گفتم چون ممکن است این کوه پیمانی مدت زیادی طول بکشد
بهتر است آذوقه کافی همراه داشته باشیم .

– آقای استرک از این نظر خیال شما راحت باشد راهنمایان برای
دو روز آذوقه دارند و مهام دست خالی از اینجا حرکت نخواهیم کرد
از آن گذشته اگر میسکو را در مزرعه گذاشتم تفنگم راه همراه میاورم
زیرا حیوانهای شکاری در این مناطق متعدد نباید کم باشد و با کمک
فندک میتوانیم شکارها را کباب کنیم ولی ممکن است که در آنجا آتش
کافی برای پختن غذای ما آمده باشد .

– بلی آتش های مشتعل

– و برای چه نباشد ، پس این شعله های آتش که کشاورزان را
مضطرب کرده بود کجا رفته اند ، آیا کسی میداند که کورمه های
آتش در زیر خاکسترها بست نخواهد آمد و از آن گذشته اگر کوره
دروندی در آنجا وجود داشته باشد دلیل آن است که مرکز آتششانی در
این کوه وجود دارد و یک کوه آتش فشان طوری نیست که آتش آن کاملا
سرد شود و در حقیقت این بد بختی بزرگی است که آتش این کوه آنقدر

نبایشد که بتواند یک تخم مرغ با سیب زمینی را برای ما آماده سازد ،
بالاخره هرچه باشد خواهیم دید .

از همه اینها گفته آنچه که من میدانم این است که نمی توانم
در این خصوص عقیده خاصی داشته باشیم من ماموریت دارم که باینجا
بیایم و کشف کنم در اینجا چه خبر است اگر خطری هم وجود نداشته
باشد لااقل خیال مردم از هر جهت داحت خواهد شد .

بالا رفتن ما باین طریق آغاز می شد :

دوراهنما در جلو و مامور بودند که راه پیشرفتن را نشان بدهند ،
الاس اسمیت و من یکی بعد از دیگری یا اگر ممکن بود شانه به شانه
هم باید پیش برویم .

ابتدای جاده ما پراز راه روهای تاریکی بود که هاری هورن و -
جمس بروک بعده گرفته جلو بروند این راه از بین شیارهای سنگ که
بعضی نباتات در اطراف آن روئیده بود آغاز گردید و در بعضی قسمتها
پیشوی بقدی اشکال داشت که غیر ممکن بود قدمی بطرف جلو
گذاشته شود .

گروه کثیری از پرنده گان این جاده سنگلاخ را الشغال کرده بود
و در بین آنها که از همه پرس و صد اتر بودند دسته ای از طوطیان خوش نش
بسنگها نوک میزدند و فضای کوه را از سر و صدای خود پرساخته بودند و
با اینکه دسته سنجابها خیلی زیاد و در فاصله نزدیک ما قرار داشتند سر و
صدای گوش خراش طوطی هایمانع شنیدن صدای آنها می شد جریان سیلان
آب که سرچشمه آن در دل کوه جا داشت در بین این داد و فریادها
آنک مخصوصی داشت .

در فصل‌های بارانی یا بعد از یک طوفان شدید ، طغیان آب سطح بالاتری را میگرفت اما اصل مسلم این بود که طغیان آن در اثر ریزش باران و برف بود و نشان میداد که نبایستی سرچشمہ این آب در قله کوه ، غول عظیم جای داشته باشد .

پس از گذشتن نیم ساعت راه پیمانی بالارفتن بقدی مشکل شده بود که مجبور میشدیم گاهی بسمت چپ و زمانی بر است متایل شویم ، کم کم راه را تاریک و تنگتر میشد و پاهای مانمی توانست نقطه اتکائی پیدا کند و گاهی ضرورت داشت که به بوته علفها به پیچیم یا بروی زانو وسینه راه برویم و با این نسبت صعود مابقیه کوه تا آخر روز طول میکشید . آقای اسمیت در حالیکه درفع خستگی می کرد میگفت اکنون باید قبول کرد که سیحان و کوه نوردان ، غول عظیم بسیار کمیاب است آنقدر کم است که حتی ، یکی را نمی‌شاسم بتواند این جاده را بپیماید گفتم علت این است که کسی حاضر نمیشود برای یک نتیجه کوچک اینمه مشکلات را عهدهدار شود و اگر ما هم قصد بزرگی نداشیم این کار خطیر را بعهده نمی‌گرفتیم .

هاری هورن گفت :

کاملا درست است من و دوستم که بارها از کوه ، بلک دوم بالا رفته‌ایم با یک چنین دشواریهار و برو نشده بودیم . جمس بروک گفت مشکلاتی که ممکن است موانع بیشتری ایجاد کند .

اکنون مسئله بر سر این یود که برای پیش گرفتن جاده مورب کدام طرف را باید اختیار کرد زیرا درست چپ و راست ما پراز درختان

پرشاخ و برک بود و صلاح براین بود از سمتی پیش برویم که سرازیری آن ذیاد خطر ناک نباشد . شاید از جاده درختها بعد از گذشتن از این راه باریک بتوانیم یکی بدنبال دیگری جلو برویم ولی در هر حال پیش روی دراین راه خطر ناک نمی باستی کورد کورانه انجام شود و در هر صورت راه آسان تر ماهمین بود که با دقت و احتیاط زیاد و قدمهای راهنمایان را دنبال نمائیم ، جمس بروک که معلوم بود از رفتن خود در بالا رفتن ماهر تراست جلو میرفت ولی بد بختی در این بود که نهمن و نه اسمیت جرأت نمی کردیم پای خود را به جای قدمهای او که نقاط خطر ناکی را انتخاب می کرد بگذاریم .

با این حال من سعی می کرم عقب نمانم و چون در ورزش های بدنی تمرين زیاد داشتم گاهی با سینه خود را بالامي کشیدم در هر جا که جمس بروک قدم می گذاشت در مقابل هر خطری پیشستی می کردم دنبالش کنم اما شهردار که از من مسن تر و لی نیز و من در بود نمی توانست قدمهای را تکرار کند تا اینجا منتهای کوشش خود را بکار برد که از غافله عقب نماند گاهی مثل یک نهنگ نفس می کشید و من هم در هرجا که ممکن بود نفسی تازه می کردم .

در هر حال چون مقداری جلود فتیم دانستیم که بالا رفتن از کوه بیشتر از آنکه فکر کردیم وقت ما را خواهد گرفت زیرا ما حساب کرده بودیم که منتها تا ساعت یازده ببالای تخته سنگها خواهیم رسید اما هنگامیکه ساعت ظهر اعلام شد تازه متوجه شدیم که بیش از نصف راه باقی مانده است .

در حقیقت مقارن ساعت ده بعد از کوشش های زیاد و پس از گذشتن

از راههای کج و مورب یکی از راهنمایان بما اشاره کرد که توقف کنیم و در این وقت بکمر کش کوه و در قسمت علیای آن رسیده بودیم و چون در اینجا درختها کمتر و از هم فاصله بیشتری داشت میتوانستیم بالای کوه را تماشا کنیم.

اسمیت در حالیکه دست خود را بپوته گیاهی بند کرده بود گفت:
اگر در اینجا کمی استراحت کنیم و غذائی صرف نمائیم گمان میکنم بصلاح ما باشد.

گفتم بلی باید یک ساعت رفع خستگی کنیم.

- بلی و باید در این مدت زیاده ها و پاهایمان خستگی در کندو بعد باهم بکار خود مشغول شویم.

همه با این نظر موافقت کردیم زیرا لازم بود که قوای ما بر سر جا بیاید و چیزی که در آنجا برای ما وحشت آور بود منظره کوه و ارتفاع آن از نقطه‌ای که ایستاده بودیم بشمار میآمد و چون نظر خود را بیالا متوجه ساختیم معلوم شد که قسمت باقیمانده راه بسیار صاف و بدون دستگیره بود که بالا رفتن از آن اشکال داشت.

هاری هورن نگاهی ببالا کرد و گفت راه بسیار خطرناکی است و بظرم نمیرسد که بالا رفتن از آن آسان باشد.

جمس بروک پاسخ داد شاید غیرممکن باشد.

این موضوع باعث اندوه و ناراحتی من شد اگر من بدون اینکه بتوانم بقله کوه بر سر مجبور شوم که بزمین بر گرد هماموریتم بدون نتیجه و ناقص خواهد ماند آنهم در حالیکه بعد از گذشتن از این راه مشکل کنجکاوی عجیبی در من ایجاد شده بود و فکر ساعتی را میگردم که

بایستی باقیافه‌ای شرمنده عدم موفقیت خود را باطل اع آقای هاردبرسانم.
بسته بندیهای محتوی غذا بارشد و پس از صرف غذه^۴ مقداری
شراب با صرفه جوئی تمام بمصرف رسید و پس از اینکه غذا صرف شد.
ونیم ساعتی از وقت گذشته بود آقای اسمیت از جا برخاست که دومرتبه
راهپیمائی را آغاز کند، جمس بروک در جلو، برای افتاد و ماهم چاره‌ای
غیر از حرکت نداشتیم.

آهسته و آرام پیش روی آغاز شد راهنمای اظهار ناراحتی میکردنی
هاری هورن کمی بالاتر رفت تا تحقیق کند کدام جاده را بایستی
در پیش گرفت.

غیبت او بیست دقیقه طول کشید و هنگامی که برگشت سمت شماله
غربی رانشان داد و از آن راه شروع بجلورفت نمودیم.
از همین نقطه بود که قله یلاک دوم نمایان می‌شد در حالیکه از
اینجا تا قله کوه یلاک دوم پیش از دوسه هزار قدم فاصله داشت اما بالا-
رفتن بقله این کوه برای ما فایده‌ای نداشت زیرا از آنجا با کمک
دور بین هم نمی‌توانستیم کوه غول عظیم را از نظر بگندانیم.

بالارفتن بسیار مشکل و آرام بود و بزحمت زیاد دویست سیصد قدم
بالا رفته بودیم که ناگهان راهنمای ما که از جلو میرفت جلو یک
گودالی عظیم قرار گرفت که عبور از آن کار مشکلی بود.

در بعضی از نقاط این محل ریشه‌ها و درختان از جا کنده شده و
مثل این بود که بر اثر سقوط یک بهمن عظیم سنگها و درختان را از جا-
کنده است.

جمس بروک گفت در همین نقطه بوده که آن تخته سنگ عظیم

از بالای کوه کنده شده و بزمین سقوط کرده است.

اسمیت گفت تردیدی نیست و به عقیده من بهتر است از کوده -

راهنی که در موقع غلطیدن بجا گذاشته جلو برویم .

این پیشنهاد درستی بود و قدمهای ما توانست از بعضی نقاط شیار

شده جلو برود و باین وسیله کوه نوردی ما بطوری آسان شده بود که

مقارن ساعت پانزدهونیم بقسمت دوم کمر کش کوه رسیده بودیم .

در مقابل ما در فاصله صد متری دد نقطه‌ی بلند دیواره‌هائی دیده

می‌شد که او لین حلقه دهانه کوه بشمار می‌آمد .

اسمیت گفت چند لحظه دیگر استراحت کنیم بعد حساب کنیم

و بدینم چگونه باید در اطراف این حلقه دور زد .

هاری هورن اضافه کرد :

در هر حال از همین نقطه است که سنک از کوه جدا شده اما برخلاف

انتظار سودا خ یا شکافی در آنجا بنظر نمیرسید .

بعد از ده دقیقه استراحت راهنمایان از جا حرکت کردند و از

یک کوره راه بسیار لفزان خود را بکنار پله رساندند و اکنون چاره‌ای

نبوغ جزاینکه از قاعده محل تخته سنک کد بیش از پنجاه متر ارتفاع

داشت و مانند دوره یک سبد درست شده بود بالا برویم و بعد از حسابهای

زیاد یقین حاصل شد که اگر نرdbانی داشتیم باز هم امکان نداشت

که بتوانیم خود را بقله کوه برسانیم .

محقاً کوه غول عظیم در نظرم ظاهری وحشتناک بخود گرفت و

شاید در این قسمت مرکزان نوع مارها و افعی‌هائی باشد که گذشتن از آن

محال بنظر نمیرسید . با این حال سعی کردیم که بتوانیم این دایر مرا

دور بز نیم و معلوم بود که دست انسان در ساختن آن بکار رفته است زیرا اطراف آن بریده و صاف کاری شده بود اما هیچ اثری از آتش‌شان دیده نمی‌شد و با وصف این حال بالا رفتن از آن باینکه بیش از یک صد قدم فاصله نداشت امکان پذیر نبود پس از اینکه در مدت یک ساعت اطراف این حلقه را دور زدیم تازه بهمان نقطه اول رسیدیم از مشاهده این وضع خشمی شدید سراسر وجود را فراگرفت و آقای اسمیت هم همینظر بود زیرا میدید که بهیچ وسیله ممکن نیست از این حلقه صاف و صیقلی بالا رفت.

اسمیت باناراحتی تمام فریاد می‌کشید بر شیطان لعنت با تحمیل این هم‌زحمات نخواهیم توانست بقله کوه راه پیدا کنیم و بدانیم در آنجا چه خبر است. من کفتم چه آتش‌شان باشد چه نباشد هیچ صدائی هم در اینجا بگوش نمیرسد و حتی کوچکترین اثری از شعله‌های آتش که دلیل انفجار آتش‌شان باشد دیده نمی‌شود.

درواقع سکوت تمام در داخل و خارج کوه حکم‌فرما بود، دودی نه شعله‌ای از آنجا بلند نمی‌شد و از آن رنگ‌های گوناگون که گاهی در ابرهای آسمان بنظر میرسید اثری دیده نمی‌شد مانند هوا ساکت و آرام بود، نه سروصدای زیرزمینی و نه کوچکترین تکان در زیر پای ما احساس نمی‌شد و در آنجا سکوت عظیم برباید.

چیزی را که نباید ناگفته گذاشت این بود که محیط کوه بر-حسب مدتی که برای دور زدن آن وقت ما تلف شد نمی‌بایست بیشتر از هزار و دویست قدم باشد اما برای ما مشکل بود که مقدار سطح داخلی آنرا حساب کنیم زیرا خبر نداشتیم سنگ‌هایی که آنرا محاط کردند بچه

ضخامت است.

بنظر اینطور میرسید که اطراف آن کاملاً خلوت بود و این موضوع ثابت میکرد که هیچ موجود زنده‌ای در آنجا وجود ندارد بغير از دو سه جفت پرندگان وحشی شکاری که ممکن بود آنجا منزل گرفته باشند.

ساعت نزدیک به سه رسیده بود که اسمیت با خلق سنگی تمام گفت: اگر تا شب اینجا بمانیم چیزی کشف نخواهیم کرد باید هر چه زودتر عزیمت کنیم و اگر بی جهت وقت ما در اینجا تلف شود نخواهیم توانست تاشب به پیز نت کاردن برسیم.

وچون من در بر ابر سخنان او ساخته بانده بودم و از جای خود حرکت نمی‌کردم در حالیکه بمن نزدیک می‌شد افزود آقای استرک چرا حرف نمیزند آیا سخنان مرا نشینیدید،

حقیقت این بود که می‌خواستم از مراجعت صرف نظر نمایم زیرا تا کار خود را نمی‌کردم پائین رفتن از کوه را کار درستی نمیدانستم و تصمیم داشتم در مقابل رای وعیده او تراجائی که ممکن است مقاومت نمایم. اما فایده اش چه بود؟... آیا قدرت داشتم که کوه را شکافته یا از این مانع مشکل عبور کنم.

لازم بود تصمیم قطعی گرفته شود و پس در اینکه آخرین نگاه خود را بقله کوه افکنید ناچار بدنبال رفقا براه افتادم.

مرا جمعت ما بدون اشکال و بی احساس خستگی انجام شدو قبل از ساعت پنجم بعد از ظهر به خرین تخته سنگهای پائین کوه رسیده بودیم و در هکده ویلنون دوستان با بصیری تمام انتظار ما را داشتند.

ژولورن

ازما پرسیدند پس با الاخره نتوانستید بقله کوه برسید .
 اسمیت پاسخ داد خیر و اکتون یقین برای من حاصل شد که سر-
 و صداهای کوه ، غول عظیم تمام براساس تصور و تخیلات مردم بوده است
 در ساعت بیست و یک کالسکه ما مقابل مزرعه پیزنت کاردن توقف .
 نمود که قرار بود شب را در آنجا بگذرانیم .

در مدتی که سعی میکردم بخواب روم با خود فکر میکردم پس
 صلاح براین است که چند روز دیگر در محل بمانم تا بتوانم وسائل
 حرکت کوه نوردی مجددی را فراهم سازم و اگر چنین کاری میکردم
 امید آن را داشتم که به نتیجه قطعی برسم .

اما عاقلانه تر این بود که و اشنگتن بر گشته و با آقای وارد مشورت
 نمایم باین جهت فردای آن روز پس ازورود به مورکانتون بعد از اینکه
 حقوق راهنمایان را پرداختم از آقای اسمیت خداحافظی کرده و باشتبا
 تمام بسوی ایستگاه راه آهن رهسپار شدم .

یک مسابقه اقومو بیل رانی

اسرار، غول عظیم شاید بعدها با اشکالات و دشواریهای زیاد آشکار شود این یکی از اسرار آیند. جهان است از همه اینها گذشته معلوم نیست آشکارشدن این رازچه فایده داشته باشد اما تردیدی در این نیست که باید آشکارشود زیرا امنیت و آسایش تعداد زیادی از ساکنین سرزمین کارولین شمالی مربوط باین حادثه است.

در هر حال یازده روز بعد که به واشنگتن مراجعت نمودم توجه و دقیق مردم بسوی واقعه جدیدی جلب شده بود که در نوع خود تقریباً نظری نداشت و این حادثه جدید بمراتب از آنچه که در باره انفجار و آتش‌شان کوه غول عظیم بگوش مردم رسیده بود اهمیت بیشتر داشت. در اواسط ماه مه روزنامه‌های واشنگتن اطلاعات عجیب ذیل را در اختیار مردم گذاشتند.

از چندی پیش بمحض گزارشای واصله در جاده‌های عمومی قبل از لیفادومر کزانین ایالت ماشین عظیم و بیسابقه‌ای دیده شده که از لحاظ عظمت و سرعت سیر با سایر ماشین‌های معمولی در آن زمان

شماحت نداشت.

این ماشین یک اتوموبیل بود و کسی در این باره تردیدی نداشت اما کدام موتور نوی میتوانست این ماشین عظیم را بحرکت درآورد و این مطلبی بود که مردم درباره آن دچار شگفت و حیرت شده بودند. در آن زمان اتوموبیلهای بسیار کامل و مجهز با بخار گاز یا نفت یا الکل بالکتریسته حرکت میکردند نمیتوانست بیش از یک عدد وسی کیلومتر در ساعت راه برود و این سرعتی بود که سریع‌السیر ترین قطارهای جاده‌های آمریکا و اروپا داشت اما آن ماشین عظیم با سرعتی دو برابر این مقدار در جاده‌های مختلف درآمد و رفت بود.

بی مورد است از اینکه بگوئیم که یک چنین سرعتی بی‌سابقه احتمال خطرهای زیاد برای مردم داشت اتوموبیلها و پیاده‌روها را خطر تصادف تهدید میکرد.

این ماشین عظیم جهنمی مانند صاعقه آسمانی با صدای وحشت‌بار فضای هوا را می‌شکافت بشدتی که فشارهوا درختان مسیر جاده را درهم میریخت، پرندگان در هوا را منوحش و پراکنده می‌ساخت و چنان گرد و غباری بدنبال خود را می‌انداخت که گوئی طوفانی عظیم برآهافتداده است. و موضوع عجیب بطوریکه روزنامه‌ها درباره آن قلمفرسائی می‌کردند این بود که فشار چرخهای ماشین بطوری بود که جاده‌ها را بجای اینکه ویران نماید بعد از عبور کردن اثری از جای چرخ بروی زمین باقی نمی‌ماند و بلندشدن گرد و غبار فقط بعلت سرعت زیاد آن بود روزنامه نیویورک هرالدضمن مقالات خود می‌نوشت که باید پذیرفت که سرعت زیاد ماشین آنقدر زیاد بوده که سنگینی جهش را

جبران می کرد و بجای اینکه روی زمین راه برود مثل این بود که در هوا پرواز میکنند.

از چندی پیش در تمام شهرها و اطراف واشنگتن سر و صدای این ماشین عظیم بگوش مردم رسید و بخود میگفتند معلوم نیست یک چنین ماشین عظیم با آن سرعت بیسابقه را چه نیروی خارق العاده حرکت میدهد و اگر هم میخواستند آنرا متوقف سازند سرعت بقدری زیاد بود که از عهده مردم خارج بود و نمیدانستند این ماشین متعلق بکیست واز کجا میآید و قصد کجا را دارد و فقط عبور او مانند جرقه برق بود که بسرعت تمام از جلو مردم میگذشت و مثل این بود که گلوهای از دهانه لوله توپ خارج شده و با سرعانی اعجازآمیز از نظر ناپدید میگردد.

باز هم تکرار میکنم که از نوع ماشین و طریقه حرکت آن کوچکترین اطلاع در دست نبود و موضوع مهمتر این بود که چنین ماشین عظیم کوچکترین اثری از دود یا بوی نفت یا گاز یا چیز دیگر را بدنبال خود نمیگذاشت واز این گزارشات چنین نتیجه گرفته میشد که ماشین مزبور بوسیله نیروی الکتریک حرکت میکند و اگر معلوم شود آن بایک اسلوب مخصوصی ساخته شده بود که گمان میرفت شامل مواد یا چیزهایی باشد که تا آن روز بدبست مردم رسیده است.

این مطلب راهم باید گفت که تصور مردم از مشاهده این ماشین عجیب و غیرطبیعی چنان مقلوب و مشوش شده بود که فکر میکردند این ماشین از ساخته های عجیب و باور کردن غیر طبیعی است که یک راننده جهنمی یا هیولا ظریف که از سیارات دیگر آمده و یا حیوان

در ندهای که از باغ وحش افسانه‌های اساطیر قدیم خارج شده آن را میراند و هدایت می‌کند و بعضی‌ها هم از این نظریه قدیم فراتر گذاشته و یکی از فرشتگان یا لااقل خطرناکترین عفربتها جهنمی را رانده این ماشین فرض می‌کردند.

اما اگر رانده آن یکی از شیاطین افسانه‌ای نبود و آدم معمولی آن راهداشت می‌کرد چگونه ممکن بود یک ماشین با این بزرگی بدون داشتن شماره رانندگی و برخلاف تمام مقررات وسائل نقلیه بدون اینکه سلامتی و آسایش مردم را در نظر بگیرد توانسته است با چنان سرعت جهنمی در جاده‌های پراز جمعیت مردم پیاده رو و انواع ماشینها رفت و آمد کند. موضوع عجیب اینکه این ماشین هوایپما در جاده‌های پنیسلوانیا رفت و آمد نمی‌کرد و بموجب گزارش‌های واصله از طرف مقامات پلیس و وزاندار مری جاده‌ها معلوم شد که در جاده‌های کتوکی و ایالت اوهویو و نزدیکی‌های جکی و میسوری و در کلیه جاده‌های شیکاگو و سایر ایالات امریکای شمالی یک چنین ماشین جهنمی دیده دیده و در همه جا صحبت برسر این بود که تا آن روز کسی نتوانسته بود مبداء و مقصد این ماشینها را بداند و تحقیق کند که به منظور با این سرعت خارق العاده رفت و آمد می‌بکنند، اکنون این سروصدا در همه جا عمومیت پیدا کرده بود و مأمورین پلیس و شهرداری خود را مجبور میدیدند که برای جلوگیری از مخاطرات احتمالی این ماشین اقدامات سریع بعمل آورند و بهترین راه برای جلوگیری از آن چنان بود که در نظر گرفتند در وسط موانع و سدهای بزرگ مستقر نمایند تا ماشین جهنمی را باین وسیله مجبور بتوقف نمایند.

اما مردم می‌گفتند بفرض اینکه چنین اقدام عملی شود ماشینهای جهنمی دارای چنان قدرتی است که موانع و سدها را هم در هم خواهد شکست.

دیگران اضافه می‌کردند و ممکن است که بتواند از فراز این موانع جستن نماید و اگر شیطان راننده آن باشد چه بسا ممکن است با بال و پر خود بهوا صعود کند.

اما این سخنان هم از عقل و منطق بعيد بنظر میرسید زیرا اگر پادشاه جهنم دارای بال و پر است برای چه در جاده‌ها حرکت می‌کند که عابرین را نابود سازد در اینصورت اگر بال و پر داشت میتوانست بجای اینکه روی زمین حرکت کند چون پرنده‌گان در هوا به پرواز درآید.

این بود وضع خطرناک آنروز و پلیس واشنگتن وظیفه داشت بپر تقدیر شده باین موضوع خاتمه بدد.

اما آنچه که واقع شد و در هفته‌های بعد بگوش مردم رسید مطلب فوق العاده‌ای نبود همیستند مردم دانستند که از خطر حمله این ماشین جهنمی خلاص شده‌اند زیرا دیگر اثری ازاو پیدا نشد و معلوم نبود آیا همانطور که امریکا دچار این بلای ناگهانی شده اروپا هم باید از آن سهمی داشته باشد یا بطور کلی کار تمام شده بود.

چندی بعد این خبر در روزنامه‌های امریکا انتشار یافت و مفسرین نیز تا جائی که ممکن بود توانستند در اطراف آن سخنرانی کنند از چندی پیش یک مسابقه اتوموبیل رانی در یکی از جاده‌های وسیع ماریسون آغاز شده بود.

این جاده تاشعاع دویست مایلی در اختیار مسابقه دهنده‌گان گذاشته شده باین معنی که ابتدای آن از مرکز، پروری و از شهرهای سرحدی عربی شروع و در جاده ماریسون و ساحل میشیگان خاتمه خواهد یافت.

بسیاری از رانندگان زبردست با ماشینهای نیرومند خود در این مسابقه اسم نویسی کرده و اینطور قرارداده شده بود که بایستی از هر سیستم ماشین در این مسابقه شرکت داده شود و حتی موتور سیکلتدارها هم میتوانستند در این مسابقه شانه بشانه اتوموبیلها شرکت نمایند.

در بین ماشینهای درجه اول سیستم کارخانجات، هورتر و دو تریش با ماشینهای سبک، گوبرون، یریله رنولت و برادران ریشاردیر از پهلوهای داراک، پایارد، بیچان، شفاردو اکر و ماشینهای ژیل فورست، هوارد و والسن و ماشینهای بزرگ وریس، مرسلس، موستیس، پاتارد لو اسور، کامدنر، تورکات مری، هیبرشو، لو باتو و دیگران دیده میشدند.

جايزه‌های مختلف و بزرگ برای این مسابقه در نظر گرفته شده که کمترین جایزه آن بیشتر از پنجاه هزار دلار بود.

علوم است که بزرگترین کارخانجات اتوموبیل سازی در برآمد. این مسابقه آمادگی خود را اعلام داشتند و همان روز بهترین ماشین‌ها و رانندگان خود را معرفی نمودند.

در این مسابقه؛ شتر از پنجاه نوع سیستم مختلف که با بخار و آب و نفت والکل و برق حرکت می‌کرد حاضر شدند بموجب حسابهایی که برای حداکثر سرعت در نظر گرفتند صد و چهل تا صد و پنجاه کیلومتر در ساعت بود و این مسابقه بین المللی سه ساعت طول می‌کشید که در يك

جاده دویست مایلی باید رانندگی کنند و برای این که از پیش آمد هر گونه خطر جلوگیری بعمل آید پلیس واشنگتن از صبح روزی سی ام ماه مه هر گونه رفت و آمد را در این جاده غدغن کرده بودند.

هیچ خطری هم نمیباشد واقع شود جزا ینکه مسابقه دهنده‌گان خطری احتمالی پیش بیاورند اما چون از هرجهت مراقبت‌های لازمه بعمل آمده بود بیم آن نمیرفت که کوچکترین واقعه‌ای پیش بیاید. سیلی از تماشاجی از کشورهای متعدد آمریکا و حتی از اروپا و ایالت نیویورک برای شرکت در این مسابقه بزرگ خود را بمحل رساندند.

نبایدنا گفته گذاشت که بین عده کثیر مسابقه دهنده‌گان ورزشکار چند تن آنها بیگانه و ناشناس بودند بعضیها انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و اتریشی بودند که برای پیروزی ماشین و رانندگان کشور خود دعوا می‌کردند و چون این مسابقه مخصوص امریکائیها بود عده کثیری از ایالتهای مختلف با شور و اشتیاق تمام در جایگاهها نشسته و رانندگان هر کدام در جای خودنشسته علامت شروع مسابقه بوسیله زنگ بزرگ در ساعت هشت صبح اعلام گردید و برای اینکه از تصادف و برخورد ماشینها جلوگیری بعمل آید اتوموبیل‌ها بایستی بفاصله دو دقیقه ازهم در این جاده که اطرافش را جمعیت تماشاجی سیاه کرده بود حرکت کنند و برنده مسابقه کسی است که بتواند در حداقل مسافت و فرصت فاصله بین بوری دوستین و ماکدوك را طی نماید.

ده دستگاه ماشین که برای مسابقه اول تعیین شده بود بین ساعت هشت و هفت و بیست دقیقه حرکت کرد و قطعاً اگر حادثه‌ای پیش نیاید

قبل از ساعت یازده بمقصد خواهند رسید و دیگران بنا بر فرمان داور بفوایل مختلف حرکت می کنند.

افراد پلیس جاده را تحت نظر داشتند و آنها یکیکه هنوز حرکت نکرده بودند با اشتیاق تمام منظر فرست بودند یک ساعت نیم گذشته بود و فقط یک ماشین در ابتدای پیست بوری دوستین انتظار داشت بوسیله ارتباط تلفن بفاسله هرینچ دقیقه همه خبر می شدند که اتوموبیلها بکدام نقطه رسیده و وضع پیشرفت آنها چگونه است.

ماشین اولی متعلق به برادران رنولت بود که با چهار سیلندر و نیروی بیست اسب ول استیکهای میشن در رأس همه و در نیمه راه بین مقصد و مبدأ قرار داشت و بدنبال آن ماشینها وارد و استون و دیون یوتون حرکت می کرد.

بعضی از ماشینها دچار حادثه فنی شده موتور ها گرم و احتمال داشت که آتش بگیرد اما اگر اینطور هم بود در مقابل چنین مسابقه بزرگ چندان اهمیت نداشت.

معلوم است که در این قبیل مسابقه احساسات مردم در حال التهاب است و در نزدیکی مقصد خود بخود این احساسات رو بازدید می گذاشت.

در ساحل غربی میشیگان تیر بلند حامل علامت مقصد دیده میشد که آنرا برای مشخص ساختن رنگ آمیزی کرده بودند بالاخره بعد از ساعتی اینطور معلوم شد که آخرین جایزه ده هزار دلار به پنج اتوموبیل می رسید که دو تای آن آمریکائی و دو فرانسوی و یک انگلیسی بود و چون آنها سرعت زیاد داشتند سایر اتوموبیلها نتوانستند بر اثر حادثه های فنی خود را با آنان برسانند و معلوم است که در این زمینه مردمی که وابسته

بملت این رانندگان بودند در آن حال چهاشتیاق والتهاب داشتند
نمایندگان هر یک از سیستم‌ها که در راس مردم قرار گرفته بودند
خود را آماده ساختند که نام برنده را اعلام کنند و اگر صدای گلوه
بلند می‌شد وظیفه خود را انجام میداد.

یکی فریاد می‌کشید ها وارد و استون برنده شد
– دیون یوتون یک در مقابله دو
– برادران برو تالنت وی

این صدایها درین جمعیت بلند می‌شد و در همه جا انتشار می‌یافتد
اما در همین حال که این مسابقه در جریان بود در ساعت نهونیم مطابق
ساعت شهرداری بورדי دور وستون که در دومایلی این نقطه قرار داشت
ناگهان صدای چرخیدن چرخ اتوموبیلی عظیم که از زیر توده بخاری غلیظ
خارج می‌شد با صدای سوت‌های طولانی مانند سفیر ترن بگوش رسید.
هنوز تمایل نتوانسته بودند جا بجاشوند که ابری غلیظ در
هوا بالارفت و در فاصله یک لحظه کوتاه که نمی‌توان مقداری برای آن
قابل شد ماشین عظیم از زیر پخته ات پیدا شد از راه رفت اوهمه می‌توانستند
تشخیص بدھند که این ماشین با سرعتی معادل دویست و چهل کیلو متر
در ساعت حرکت می‌کند.

در فاصله یک لحظه از نظر ناپدید گردید در حالیکه بدنیال خود
تودهای عظیم و طولانی از گرد و خاک سفید مخلوط با بخار مانند بخار
دهانه لکوموتیو باقی می‌گذاشت بطور مسلم اتوموبیلی بود که
با قدرت یک موتور نیرومند حرکت می‌کرد و با این سرعت که پیش
میرفت در یک ساعت می‌توانست خود را با ولین اتوموبیل را

برساند و شاید از آنهم میگذشت و دو برابر این مسافتدا میپیمود و خود را به مقصد میرساند.

جمعیت تماشچی که در اطراف ایستاده بودند بدون اینکه از چیزی بترسند صدرا را بفریاد بلند کردند.

دسته‌ای فریاد زدند این همان ماشین جهنمی است که از پانزده روز پیش سروصداي آنرا شنیده بودیم.

- بلى همان است که در جاده ایلینووا اوپیو و میشیگان دیده شده و پلیس توانست اورا توقيف کند.

- همان است که برای آرام ساختن افکار عمومی نامی از او برده نمی‌شود.

- بلى ، همان است که فکر می‌کردند داستانش تمام شده است در حقیقت غیر از شیطان کسی نمی‌توانست یک چنین ماشین جهنمی را راه ببرد و تنها چیزی که بیشتر باعث تعجب و حیرت می‌شد این بود ماشین عظیمی که در امتداد جاده ماسون بحر کت در آمده بود همان بود که از چندی پیش توجه مردم را بخود جلب کرده و تا آن روز نمایندگان دولت هامو موفق بکشف آن نشده بودند.

بالاخره پس از اینکه اولین هیجان احساسات خاتمه یافته دو مرتبه حس کنجکاوی بکلافتاد و از هر طرف کسب اطلاع میشد که بدانندماشین جهنمی در چه قسمت جلو می‌رود تا اگر خطری برای جاده مسابقه داشته باشد جلو گیری نمایند اما این تلفن‌ها هنوز پاسخ نداده بودند که ناگهان ماشین از زیر گرد و غبار ظاهر گردید.

اما چه کسی بود که بنواند جلو اورا بگیرد زیرا این ماشین با

چنان سرعنی پیش میرفت که بیم آن داشت هرچه را در جلو راه خود ببیند از انسان و ماشین خورد و متلاشی سازد.

از همه گذشته راننده آن چنان ماهر و کاردان و سریع بود و ماشین خود را با چنان سرعت دیوانه گذشته‌ای پیش میرد که هیچ مانع قادر نبود جلو او را بگیرد و از همه بدتر اینکه اگرث مأمورین دولت میخواستند جلو ماشین را بگیرند و جاده را فقط اختصاص به رانندگان مسابقه بدهند کاری مشگل بلکه محال بنظر میرسید.

با این حالت بوجب خبرهای تلفنی که میرسید این ماشین با آن سرعت جهنمی سابق پیش نمیرفت و مردم سرعت اورا در حدود یکصد و سی کیلومتر در ساعت تخمین میزدند

این سرعت یک فایده دیگر داشت زیرا با آن شتابی که پیش میرفت کسی نمیتوانست نوع و شکل ماشین را تشخیص بدهد چرخ - هایش با سرعنی حیران آسا روی زمین می‌غلطید بطوری که دایره آنرا کسی نمیتوانست به بیند و از آن گذشته بدنبال او ه کوچکترین اثری از بخار یادو دیا بوی زننده مشاهده نمیشد.

اما راننده اش در محوطه‌ای سرپوشیده مخفی بود سرعت سیرهم اجازه نمیداد که کسی صورت اورا به بینونه این بار و دفعات سابق که اورا در جاده دیده بودند کسی نتوانست مدعی شود که درست اورا دیده است وقتی خبر تلفنی این موضوع را اطلاع داد همه متوجه شدند صحبت برسر این بود که بتوانند متوقف شدند یا اگر ممکن است نابود ش کنند اما اینکار هم امکان نداشت برسر این موضوع دو مرتبه بین مردم گفتکو آغاز شد هر کدام عقیده‌ای ابراز میکردند در همه جا در تمام

ژولورن

ایستگاهها صحبت برسر این بود که این ماشین از کجا آمده بکجا خواهد رفت و کسانی که نمی خواستند باور کنند که راننده این ماشین شیطان نباید باشد بالاخره ناچار باین میشند که پذیرند اگر شیطان نباشد لااقل یکی از مردان خارق العاده افسانه‌ای است که در داستانها و افسانه‌های قدیم نام آنرا شنیده‌اند.

با این حال لحظه بلحظه از یکدیگر می‌پرسیدند این ماشین چه وقت ظاهر خواهد شد؟ آیا او را خواهیم دید.

در همین حال بود که ناگهان صدای چرخیدن چرخ سهمناک اتوموبیل جهنمی در بین گرد و غبار بگوش رسید و طوفانی از گرد و خاک بدنبال خود براه انداخت.

صدای سوتی‌ای گوش خراش در فضای منظر شد که اعلام می‌کرد همین لحظه ماشین جهنمی دیده خواهد شد و سرعنی را لحظه به لحظه بیشتر می‌کرد اما چند دقیقه بعد صدای ماشین کمتر شد شاید نمی‌توانست از جلو رو دخانه‌ای که در جلو داشت بگندد و چه بساممکن بود که اگر قدمی پیش بیاید در آب رو دخانه غرق شود.

در هر حال مسئله غیر از اینها بود ماشین عظیم در سیر جاده دیده شد از آنجا روی خود را بطرف جاده مقابل گرداند چرخی خورد و با سرعنی پیش رفت که یک لحظه بعد اثری ازاو در آن جاده باقی نماند

در سواحل انگلیس جدید گلیر

در تاریخی که حوادث این واقعه در روزنامه ها انتشار میافتد
از یکماه پیش من بواشنگتن برگشته بودم .

به محض ورود در صدد برآمدم که به ملاقات رئیس خودبروم
اما نتوانستم او را به بینم زیرا در اثر پیش آمد کار خانوادگی برای
مدتی کوتاه از شهر خارج شده بود ولی یقین داشتم که آقای وارد
عدم موفقیت مرأ در این ماجرا خبرداشت زیرا در شماره های متعدد
روزنامه کارولین شرح واقعه و صعود مارا به ارتفاعات کوه غول عظیم به
اطلاعات عمومی رسانده بودند .

معلوم است صرفظر از کنجکلوی عجیبی که در کشف این راز
داشتم عدم موفقیت در این مسافت تا چه اندازه دد من تأثیر داشت و
بهیچ تقدیر حاضر نمی شدم قبول کنم که در آیندهای نزدیک این راز
کشف نخواهد شد آخر چگونه ممکن میشد اسرار این کوه برای
همیشه در پرده بماند خیر اگر لازم میشد ده دفعه یا بیست دفعه از
کوه بالا بروم لازم بود این راز کشف شود .

میدانستم که اینکار موفق توانائی بشر نمیتواند باشد ساختن یک چوب بست تا قله کوه و حتی شکافتن حصار کوه برای داخل شدن با آن هم کاری غیرممکن نبود مهندسین ما باشیوه‌های علمی کارهائی مهمتر از این انجام داده اند اما چیزی که درموردنگو غول عظیم لازم و ضروری بنظر میرسد این بود که میباشد برای رسیدن با این مقصد هزینه - های گزاف بمصرف برسد و شاید این مبلغ از چندین هزار دolar هم تجاوز میکرد و اگر بر فرض معال ، کوه آنی ، آتشفشار میشد آیا این آتشفشاری بما اجازه نمیداد که از اسرار غول عظیم سر در بیاوریم اما چه فایده داشت و چگونه میتوانستیم در مقابل این کنجکاوی عظیم دست روی دست بگذاریم تا روزی آتشفشار راه را برای ماباز کنند از طرف دیگر خوب میدانستم که اینکار آنقدر ساده نبود و من تنها بدون کمک دیگر موفق نمی‌شم کاری صورت بدهم و برای انجام آن لازم بود یکی از میلیارد رهای امریکا حاضر بهمکاری شود .

از کجا معلوم بود که در قلب این کوه اسرار آمیز میلیونها طلا و ثروت بیکران نهفته نباشد ؟

اما این فرض هم قابل قبول نبود زیرا بمحض تحقیقات جفرافیائی مسلم شده بود که در کوههای آپالاس و کوههای آبی آثاری از ذخیره های طلا و نقره دیده نشده است بالاخره در صبح روز پانزدهم مه آقای وارد مرا در دفترش پذیرفت با اینکه از عدم پیشرفتم در این مسافت اطلاع داشت پذیرائی بسیار گرمی از من بعمل آورد و به محض اینکه وارد شدم با آهنگ خوشمزه‌ئی گفت آیا این همان ، استرک ، خودمان است که نتوانست موفق شود جواب دادم یعنی آقای وارد در

حالی که اگر مرا برای تسخیر ماه فرستاده بودید موفق می شدم درست است که ما در مقابل موافع مشکلات سر سخت واقع شده ایم ولی در آن شرایط که ما داشتیم گذشتن از آن اشکال داشت.

- آقای استرک قبول می کنم پس از آنچه که معلوم است موفق نشوید بدانید در بالای کوه غول عظیم چه خبر است.

- خبر آقای ، وارد

- با این حال اثری از دود و شعله آتش دیده نشد .

- هیچ

- هیچ صدای مظنونی هم نشنیدید

- هیچ

- پس گمان نمی کنید که در آنجا منبع آتششان وجود داشته باشد .

- اگر هم چنین سرچشمه ای داشته باشد باید پذیرفت که فعل در حال خاموشی است .

- پس علامتی هم نشان نمیدهد که یکروز ممکن است مشتعل شود ؟ آقای استرک این کافی نیست که یکوقت بک آتششان خاموش است باید گفت که آنرا خاموش کرده اند یا بطور طبیعی خاموش شده است مگر اینکه آنچه را تا امروز در باره این کوه گفته اند از دایره تصور خارج نباشد .

جواب دادم آقای وارد گمان نمی کنم اینطور باشد آقای اسمیت شهردار مورکانتون و دوستش شهردار پیزنت کاردن با این نظر موافقند اما از طرف دیگر شعله های آتش در فراز کوه دیده شده . صداحای

عجب هم در آنجا بگوش رسیده است .

وارد گفت قبول دارم و باز هم باید بپذیرم که شهردار و کارکنان دولت اشتباه نکرده اند در هر حال نتیجه آن است که غول عظیم را زنش را آشکار نساخته است ،

- آقای وارد اگر کسی بخواهد این اسرار را بداند باید برای اینکار خرج کنند و حفر بعضی معادن در این کوه شاید بتواند مطلبی را آشکار کند .

وارد گفت البته ممکن است اما اینکار عملی نیست بایستی انتظار کشید از آن گذشته ممکن است طبیعت خودش با ما کمک کند و این راز را یکروز آشکار سازد

- بلی آقای وارد غیر از این نباید باشد اما خیلی متأسفم از اینکه نتوانستم مأموریتی را که بمن داده بودید با نجام برسانم .

- آقای استرک ناراحت نباشید و شکست خود را فیلسوفانه اصلاح کنید ما همیشه در کارهای خود موفقیت نداریم پلیسها هم بطوری نیستند که همه وقت پیروز شوند در موارد جنائی نگاه کنیدچه مقدار جنایتکاران از چنگ عدالت گرفته اند خیلی بالاتر میرویم و می- گوییم جنایتکاران را هم که توقیف میکنیم غالباً از مردمان بیست و پا هستند و هنوز نتوانسته ایم افراد با هوش را گرفتار سازیم و شاید همانها هستند که جنایات خود را تکرار میکنند ولی یکروز ممکن است خودشان را گرفتار سازند به عقیده من آدم کشی . دزدی کار بسیار آسانی است و جنایت آنها هم کوچکترین اثری از خود باقی نمیگذارند آقای استرک این من نیستم که درس زدنگی بجنایتکاران

میدهم باز هم تکرار میکنم تعداد کسانی که هنوز گرفتار پلیس نشده اند
بسیار زیاد است.

در این قسمت کاملاً با عقیده رئیس خود موافق بودم چه با
جانینکاران که تا امروز گرفتار نشده اند.

اما چیزی که توجه مرا جلب میکرد این بود که مأمورین
شهرداری و انتظامی بقدی بکارهای خود سر گرم بودند که هر گز
بخود زحمت نمیدادند آنچه را که در کشور واقع میشود مورد
توجه قرار دهند یا دردی از دل مردم بردارند.

یکی از این حوادث همین ماشین جهنمی چند روز پیش بود که
با حرکات برق آسای خود ممکن بود مردم پیاده رو یا ماشینها را دچار
خطر سازد.

همه میدانند که سرعت سیر ماشین نباید بیش از یک صد تا یک
صد و چهل کیلومتر باشد اما وقتی در مقابل چنین سرعت جهنمی واقع
شدند موضوع را سهل و ساده گرفتند روزهای اول دستوری داده شد
که بهر وسیله شده جلو این ماشین را بگیرند اما تا امروز ندانسته اند
این ماشین از کجا آمده و با این سرعت سراسم آور بکجا میروند
پالاخره کار بجایی رسید که در یکی از بزرگترین مسابقه اتوموبیل
رانی این ماشین ناشناس برخلاف تمام موازین علمی توانسته بود سرعتی
را با شتاب دویست یا دویست و پنجاه کیلومتر در ساعت بدینماید.

بعد از آن دیگر هیچ اطلاع جدیدی از این ماشین بدست نیامد
وقتی بانتهای جاده رسید بدون توقف با یک جهش جنون آور خود را
بوسط رودخانه میشیگان انداخت.

آیا باور کرد نی است که این ماشین در آبهای رودخانه غرق شده و دیگر خبری از آن نخواهد شنید اما بیشتر از مردم حاضر بودند این مطلب را پذیرند یقین دانستند یکروز دیگر از یک نقطه ناشناس سر در خواهد آورد.

معلوم بود که این حادثه در نظر، آقای وارد، هم عجب و باور نکردن جلوه میکرد منهم مانند او بودم و اگر برفرض بطوری که بعضی ها عقیده داشته این ماشین دیگر ظهور نخواهد کرد آیا نبایستی اسرار آن برای مردم کشف شود.

مدتی در باره این موضوع گفتگو کردیم و بالاخره بعداز اینکه آنچه خواستیم گفتم آقای وارد که در اطاق قدمیزد ایستادو برای پایان دادن باین موضوع گفت.

بلی آنچه که در جاده مسابقه اتومبیل رانی بین المللی واقع شد بسیار عجیب و شگفت بود اما مطلب هنوز تمام نشده و دنباله آن از طرف پلیس تعقیب میشود.

سپس آقای وارد مرا در جریان گزارش گذاشت که پلیس بوستون در همان ساعتی که این واقعه اتفاق افتاده بود گذارشی در اختیار او گذاشته است در حالیکه من مشغول خواندن گزارش بودم او به پشت میز خودش رفت و یکی از نامه هاییکه را که ناتمام گذاشته بود پایان رساند من در آن حالت جلو پنجه نشسته و مشغول خواندن گزارش بودم حادثه از اینقرار بود:

از چند روز پیش مأمورین سواحل، انگلیس جدید، در ساحل مالی از قسمتهای ایالت کنتوکی و ماساچوست شاهد آمدورفت یک کشتی

عجب بیسابقه شده بودند که تا آنروز نظری آن دیده نشده است . این تود ، عظیم که از دور شباخت بیکشتنی متحرک داشت در دو سه میلی ساحل دیده شد که با سرعتی خارق العاده جلو میرفت . در حالیکه امواجی سهمگین بدنبال خود میگذاشت از نظر ناپدید گردید این توده عظیم با سرعتی حیرت آور حرکت میکرد ، قویترین دور - بینها نمیتوانست اورا از نظر بگنداند درازی او ظاهراً بیشتر از سی پا نمی شد ، ساختمانش بسیار عجیب و بی شکل ، رنگی سبزه تقریباً رنگی که با رنگ آب دریا بسهولت اشتباه میشد و قسمتی که این دریانورد عجیب دیده شده بود در ساحل شمالی کنتوکی در دهانه بغاز مقابل قرارداشت .

دریرویدالسن ، بستون ، پرتسموث و پرتلند چندین بار قایقهای بخاری تا مسافتی در دریا پیش رفته بود شاید بتواند این کشتنی عظیم را بهبیند یا شکارش کننداما هیچکدام توانستند باو بررسند تعقیب و دنبال کردن هم کار بیفایده ای بود زیرا در فاصله چند دقیقه چنان با سرعت سرسام آوری پیش میرفت که سرگونه اقدام بی نتیجه میماند در باره این دریا نورد عجیب عقاید و نظریات مختلف داده شد اما تا امروز هیچ فرضیه پایه اش بر روی حقیقت نبوده دریانوردان هم ماتند سایرین اظهار عدم اطلاع میکردند بعضی صیادان و ملاحان اظهار نظر کرده بودند که ممکن است این توده سیاه یک نوع پستاندار دریائی از نوع خرچنگهای وحشی است زیرا همه کس میدانست که این قبیل حیوانات دریائی با سرعتی عجیب پیش میروند و بعد از چند دقیقه از قعر دریا بالا میایند و در حال بالا آمدن مقداری آب از دهان یا از

گوشاهی خود بیرون میریزند اما هر گز این حیوان - اگر واقعاً حیوان دریا باشد - دیده نشده بود که باین سرعت دریا پیش برود و با جهش خود امواج آب را پراکنده سازد .

پس اگر این حیوان خرچنگ دریائی نباشد نباید یکی از آن حیوانات وحشی و بسابقه باشد که مانند حیوانات افسانه‌ای در آقیانوس‌ها آمد و رفت می‌کنند آیا ممکن است اورا در ردیف نهنگهای عظیم یا مارهای دریائی گذاشت که تا کنون کسی ندیده است .

در هر حال از روزی که این حیوان عظیم در سواحل انگلستان جدید دیده شده دیگر قایق‌ها و کشتی‌های کوچک جرأت نداشته بوسطه دریا بروند و یا آمد و رفت نمایند و اگر از دور سیاهیش را میدیدند سعی می‌کردند با سرعت هرچه بیشتر خود را به بزرگترین بند برسانند و احتیاط هم این حکم را می‌کرد زیرا اگرچه این حیوان عادت به حمله نداشت کسی حاضر نمی‌شد حان خود را در معرض یک خطر ، نامعلوم قرار دهد .

اما کشتیهای بادبانی و مسافربری از هیچ نوع نهنگ دریائی در دریا ترس نداشتند و در آن مسافرت‌های طولانی چندین بار اتفاق افتاده بود که با چنین صدای ای ای برخورد نمایند اما عیب کار در این بود به محض اینکه می‌خواستند این غول عظیم را دنبال کنند با چنان سرعتی از آنها دور می‌شد که رسیدن آن امر محالی بود اتفاقاً یک روز یکی از یرز دریائیهای دولتی از بند خارج شده در نظر داشت که از فاصله نزدیک از دری را بسوی او پرت کند اما این حیوان عجیب در یک لحظه کوتاه خود را از دسترش خارج ساخت و هر گونه کوشش برای

رسیدن با ویفا یده ماند و تا امروز هم اتفاق نیفتاده بود که این خیوان عظیم بیکی از قایق‌ها حملهور شود.

در اینحال خواندن گزارش را قطع نموده و به آقای وارد گفتم پس با این ترتیب کسی نباید از این حیوان شکایت داشته باشد برای اینکه در مقابل کشتی‌ها فرار می‌کند و بپیچ کشتی هم حمله نکرده است و بطوری که معلوم است مردم از دیدن آن چندان متوجه نشده‌اند.



– اتفاقاً خیلی هم اسباب وحشت شده گزارش همین مطلب را نشان میدهد.

– با اینحال اینجیوان زیاد خطر نداشته واز دو حال حاجج نیست یا اینکه یکروز از این صفحات خواهد رفت و کسی نمیتواند او را دستگیر سازد و یا برعکس بالاخره یکروز اورا گرفتار خواهند ساخت وارد گفت و اگر این توده عظیم حیوان نباشد چه؟ با تعجب پرسیدم پس چه چیز است.

وارد گفت بقیه گزارش را بخوانید تا بدانید همین کار را هم کردم و این مطالبی است که خلاصه آنرا می‌نویسم و آقای واردزیر آن خط قرمز کشیده بود.

تا مدتی همه یقین داشتند که او یک حیوان دریائی است و اگر تعقیب کردن او را دنبال کنند یک روز خواهند توانست او را از این صفحات فراری بدنهند اما این عقیده بزودی تغییر یافت و بعضی از افراد روشنفکر و بصیر از خورمی پرسیدند آیا ممکن نیست بجای اینکه او حیوان باشد یکی از دستگاههای موتوری باشد که در آبها رفت و آمد می‌کند.

در اینصورت یک چنین دستگاه دارای ساختمان مخصوصی است و شاید اختراع آن مخفیانه انجام شده و مخترع میخواهد باینوسیله توجه مردم را بسوی خود جلب کند و همین درعت عمل که از خود نشان میدهد و دیگران را بدنبال خود راه می‌اندازد برای اینست که قدرت خود را نشان بدهد و کنجکاوی مردم را بسوی خود جلب نماید. در آن تاریخ پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای در صنعت دریانوردی

حاصل شده بود و در اقیانوسهای بزرگ در اثر پیشرفت مکانیک توانسته‌اند بودند در فاصله چند روز از یک طرف قاره جدید بسمت دیگر قاره قدیم دریانوردی کنند.

دریانوردی نظامی هم چندان عقب نمانده و اژدرافکن‌ها و زیر دریائی‌ها تا امروز با بزرگترین کشتی‌های اقیانوس پیما در اقیانوس کبیر و هند مصاف میدادند با این تفصیل باید قبول کرد که اگراین حیوان عظیم یک اختراع جدید باشد بطور مسلم دارای یک موتور بسیار قوی است که از لحاظ تکامل صنعت توانسته است از آنچه که در دست دولتها است جلوتر بود.

پس یک چنین اختراع بزرگ با چه ماده و چه قدرت و چه نوعی تأثیل الکتریکی ساخته شده است که کسی نمیتواند راز آن را کشف کند و بطور مسلم معلوم است چون این دستگاه بادبان ندارد از نیروی باد استفاده نمی‌کند و از آنجائی که لوله‌های دودکش در آن دیده نشده پس نیروی بخار هم در ساختمان آن بکار نرفته است، در این قسمت گزارش دو مرتبه من مکث نمودم و در آنچه که میخواندم بفکر افتادم.

وارد که حالت تعجب و حیرت مرا دید پرسید بچه چیز فکر می‌کنید.

— آقای وارد باین قسمت فکر می‌کنم این ماشین عظیم دریائی مانند همان اتوموبیل غول‌آسائی است که در روز مسابقه اتوموبیل رانی دیده شده بود.

— آقای استورک این فکر خودتان است.

- بُلی آقای واژد

سپس این نتیجه گرفته شد اگر فرض شود آن اتوموبیل غول آسا در آبهای میشیگان غرق شده و از بین رفته این کشنی بزرگ هم یا باید در دریا غرن شده باشد و در غیر اینصورت تردیدی در آن نیست که يك روز اسرار آن از پرده بیرون خواهد افتاد آیا نمیشود فکر کرد که مخترع ایندستگاه ها میخواهد باین وسیله اختراع خود را نشان بدهد و شاید فکر میکند اگر بخواهد اختراع خود را ارائه نماید دولت امریکا یا سایر دولت جهان حاضر شوند جایزه یا حق اختراق او را بدهند.

و از طرف دیگر اگر فرض شود که این مخترع عظیم در نظر داشته باشد برای همیشه ناشناس بماند شاید مخترع ماشین هم در این عقیده باشد و اگر پذیریم که مخترع اولی هنوز در قید حیات است چرا خود را ظاهر نمی‌سازد و برای چه مخترع دوم مانند مخترع اول نمیخواهد خود را نشان بدهد و چه دلیل در دست داریم که این دو مخترع بعد از خود نمائی در جاده ها و دریاها اعمال خود را در جای دیگر نکرار نکرده باشند.

بالاخره تنها ارزشی که فرضیات برای ما داشت این بود که باید بدانیم بمد از ارسال این گزارش از واشنگتن در فاصله این بیست و چهار ساعت آیا کشنی دریائی دو مرتبه در سواحل بعضی دریاها دیده نشده است،

اما من گمان می‌کنم که در سایر سواحل خود را نشان نمیدهد زیرا میخواهد بمردم نشان بدهد که برای همیشه از نظرها محظوظ است.

بنابر این باید باین نکته مهم توجه داشت که بعد از ظاهر شدن این عجایب تصور حیوان دریائی بطور کلی از مغز مردم خارج شده و امروز یا فردا خواهیم دید که روزنامه ها در این خصوص تفسیرات لازم را داده و ثابت خواهند کرد که سروکار ما با یکی از اختراعات بزرگ انسانی است که از آنچه ناکنون اختراع شده دارای قدرت و سرعت بیشتری است .

تمام این مطالب ثابت می کند که اختراع این ماشین و دستگاه های عظیم بر پایه نیروی الکتریستن است که تا امروز فکر بشر با آن نرسیده است .

اما مطلبی را روزنامه ها هنوز نوشته بودند و شاید در فاصله یکی دو روز دیگر انتشار دهند در آن حال بمغز رسید و آنرا در اختیار آقای وارد گذاشتند .

در واقع بعد از ناپدید شدن آن اتوموبیل غول آسا بود که این کشتنی عظیم بر روی دریا ظاهر شد و عجیب در این بود که هر دو دستگاه دارای قدرتی فوق العاده بودند و اگر یک روز هر دوی آنها یکی دد روی زمین و دیگری در دریا دو مرتبه ظاهر شود باعث مزاحمت و ناراحتی جان صاحبان کشتنی ها و اتوموبیلها خواهد شد .

بنابر این نیروی پلیس برای برقراری نظم و آرامش و تامین آسایش مردم به روشی شده باشندی در این کار اقدام کند .

آقای وارد هم در این قسمت با من همراهی نموده بود اما بچه وسیله میتوانست از صحبت های خود نتیجه بگیرد .

زولورد

بالاخره پس از این که مدت زیاد در این زمینه بین ما گفتگوهای طولانی بعمل آمد از جا برخاسته و اجازه مرخصی خواستم اما در اینوقت آقای وارد دستی بشانه‌ام گذاشت و گفت آیا شما هیچ توجه نکرده‌اید که بین آن اتوموبیل غول‌آسا و این کشتن شباهت قابل ملاحظه‌ای وجود دارد.

- بلی آقای وارد همینطور است.

- پس در اینصورت ارکجا معلوم است که این دو دستگاه عظیم یکی نباشند.

اولین فامه

بعد از جدا شدن از آقای وارد . بمنزل خود واقع در، لونک استریت برگشتم در آنجا میتوانستم بدون اینکه کسی مزاحم باشد فکر کنم چون نه زن داشتم و نه پچه با خیال راحت بتفکر پردازم در منزل من غیر از یک کلفت پیر که بعد از اینکه مدت‌ها در خدمت مادرم بود واژ پانزده سال پیش خدمت مرا میکرد کسی دیگر در منزل نداشت .
یکماه قبل مرخصی گرفته بودم و پانزده روز دیگر از این مرخصی باقی بود مگر اینکه بر اثر حادثه جدیدی ناچار شوم از مرخصی صرف نظر نمایم .
بطوری که قبلا نیز اشاره شد این مرخصی در اثر مأموریت ناگهانی که برای بازدید کوه غول عظیم رفته بودم فطع شده بود و اکنون هم در این حادثه جدید که موضوع اتوموبیل ناشناس از یک طرف و کشتنی از طرف دیگری پیش آمده بود سرگرمی جدیدی پیدا میکردم .

اما چگونه ممکن بود که بتوانم رد پای این اتوموبیل و کشتنی اسرار آمیز را پیدا کنم و بطور مسلم منافع عمومی و برقراری آرامش در سطح دریاها و جاده های عمومی ایجاب می کرد که اقدامات بسیار سریع در اینمورد بعمل آید قدم اول این بود که بتوانم اثری از راننده یا رانندگان پیدا کنم و اگر هم آثاری از آنان بدست آمد مرحله دوم عبارت از این بود که بتوانم یکی از آنها را دستگیر نمایم. پس از ورود به منزل و صرف غذا در حالی که پیپ خود را بلب داشتم مشغول خواندن روزنامه ها شدم.

باید اعتراف کنم که علاقه ای بخواندن مسائل سیاسی نداشم و از نیروهایی که بین حزب جمهوری خواه و دمکرات در جریان بود چیزی نمیخواستم بدانم باین جهت مستقیماً بمطالعه حوادث مختلف پرداختم اولین توجه من جلب این قسمت شد که بدانم از کارولین چه خبرهای تازه ای در بازاره کوه غول عظیم انتشار داده اند شاید از مورتیکان یا پلیزن特 کاردن خبر تازه ای داشتهند و از آن گذشته آقای اسپیت بمن وعده کرده بود که مرا در جریان وقایع بگذارد و قول داد اگر دو مرتبه اثری از شعله های آتش در کوه دیده شد بوسیله تلگراف بمن اطلاع بدهد بطور یقین میدانستم که شهردار مورتیکان بیشتر از من علاقه مند بود که اگر باز هم موردی پیدا شود برای راه یافتن بداخل این کوه اسرار آمیز اقدام کند اما بعد از عزیمت من از آنجا هیچ خبری نرسیده بود.

مطالعه روزنامه هم اخبار جدیدی نداشت و بی اختیار روزنامه از دست افتاد و مدتی چند در دریای فکر غوطه ور شد مطلبی که بیش از

هر چیز بمغزم راه میافتد عقیده آقای وارد بود که میگفت شاید ساختمان این اتوموبیل و کشتی یکی باشد بس اگر اینطور باشد اتوموبیل و کشتی هردو بدست یک نفر ساخته شده و بدون تردید یک موتور واحد این دو دستگاه را بحر کت می آورد.

با خود تکرار کردم مخترع آن یک نفر بود.

اما این فرضیه هم راهی برای حل مسئله باز نمی کرد و چون این دو دستگاه در یک زمان واحد شروع بفعالیت نکرده بود ثابت میشد که فرضیه یکی بودن مخترع آنها درست نیست در این حال بخود می گفتم.

محققاً بعد از اسرار غول عظیم موضوع سواحل دریا پیش آمد آیا ممکن نیست بتوانند یکی را بعد از دیگری کشف نمایند باید اضافه کنم که اخبار جدید چنان سروصدا پیدا کرده بود که آرامش خیال و آسایش مردم را سلب میکرد زیرا ساکنین اطراف رشته کوههای آبی و راه قایق رانی ها راحت بودند از اینکه دومرتبه موضوع لرزیدن زمین و شعلمه های آتش تجدید شود اما در جاده های عمومی مطلب برخلاف این بود و اگر بازهم اتوموبیل عول آسا در جاده ها یا کشتی سریع- السیر در دریاها و سواحل ظاهر شود جان رانند کان و عابرین با کلیه وسایط نقلیه زمین و دریا بخطر میافتد.

ظهور این ماشین های جهنمی مانند صاعقه طوفانی بود و در یک لحظه بسیار کوتاه امکان داشت مردم از هر طرف مورد تهدید واقع شوند یک عابر معمولی اطمینان نداشت زبررا بمحض این که قدم بجاده میگذاشت ممکن بود با ماشین جهنمی رو برو شده و از این کوچه بد

کوچه دیگر فرار کند.

روزنامه ها هم هر روز بقدی از این مطالب می نوشتند که افکار عمومی را خود بخود پریشان و ناراحت ساخته بود وحشت و اضطراب مردم زیاد باعث تعجب نبود مخصوصاً کلقت های منزل که افراد زود باوری بودند زودتر تحت تأثیر این حرفها قرار گرفته و ظهور و بروز هر چیز را مربوط بافسانه های غیر طبیعی می دانستند.

اتفاقاً همان روز هم بعد از صرف شام، گارد، خدمتکار در حالی که ظروف راجمع آوری می کرد و هر کدام را بدستی گرفته بودجای خود ایستاده بمن نکاهی انداخت و گفت.

آقا... خبر تازه ای نرسیده است.

چون میدانstem مقصود او چیست جواب دادم خیر
و آن اتوموبیل هم دو مرتبه ظاهر نشد

- خیر، گارد

- کشتنی چطور؟

- خیر حتی روزنامه های درجه اول هم چیزی ننوشتند.

- اما در اداره ها

- خیر اداره پلیس هم چیزی نمی داند.

- پس .. پلیس بچه درد می خورد.

- حق داری این سوالی است که چند بار از خودم کرده ام.

- بله آنها راحت نشسته اند ولی یک روز خواهند شنید که این راننده جهنمی دو مرتبه از یکجا سر و کله اش پیدا شود و در تمام

جاده‌ها از واشنگتن گرفته تا آلانک استریت مردم را زیر چرخهای خود نابود سازد

- اما اگر این دفعه ظاهر شود اورا متوقف خواهد ساخت.

- خیر آقا نمی‌توانند این کار را بکنند.

- برای چه

- بعلت این که این رانده شیطان دست و کسی نمیتواند شیطان را توقیف کند.

با خود گفتم همینطور هم باید باشد شیطان وجود نیرومندی است و تردیدی در این نیست که این دفعه شیطان است با ختراع گذاشته تا باین مردم از خود راضی ثابت کند که میتواند کارهای فوق العاده انجام دهد همان او است که شعله‌های آتش کوه، غول عظیم را روشن می‌کند، او است که در مسابقه اتوموبیل رانی جاده هارلیکووزین مسابقه را برده و او است که در آبهای کنتوکی و ماساچوست میدان داری می‌کند.

ولی باید این عقیده شیطان را که طرز فکر مردمان ساده و زود باور است کنار بگذاریم چیزی که قابل تردید نیست این است که یک موجود انسانی توانسته است اختراع عجیبی را نشان بدهد که نیروی آن از تمام دستگاههای روی زمین و دریا خوفناکتر است حال باید پس این مسئله را دانست.

برای چه دیگر خبری از آنها نشده است؟ آیا میترسید که بالاخره دستگیر شود و یا اختراعش را کشف نمایند، مگر این که در بعضی حوادث یا لائق تصادف‌های کوچک اختراع خود را بقاره‌های دیگر نبرده باشد از آن گذشته اگر در آبهای میشیگان یا دریاهای

انگلستان جدید غرق شده باشد چگونه ممکن است آثار آن را بدست آورد اما او مثل اثر برق با یک رویای خیالی از جلو نظرها گذشته و هزار سال بعد یا در قرن سی ام افرادی مانند، گارد خدمتکاران را جرء افسانه‌ها قرار خواهند داد در هر حال تامدتها روز در امریکا و اروپا هر روز از این حوادث جدید صحبت می‌کردند و مقام‌ها روی مقاله‌ها توده می‌شدند و خبرهای دروغ روی دروغهای دیگر ابیاشته گردیدند و در هرجا این حوادث را مطابق میل و سلیقه خود تفسیر می‌کردند و مردم دو قاره قدیم و جدید بیک نسبت در باره این موضوع علاقمند شدند و تردیدی نمی‌توان داشت که دولتهای اروپا در این مورد حسد میورزیدند که چرا باید دریاها و جاده‌های امریکا محل آمد و رفت و تاخت و تاز این مخترع ناشناس قرار گرفته و اگر مخترع آن امریکائی باشد بیک روز این اختراع را که بتفع کشور خود مورد استفاده قرار خواهد داد از کجا معلوم است اگر یک روز این اختراع عجیب چه بطور مجانی یا در مقابل جایزه‌ای بدولت امریکا و اگذارشود این کشور از لحاظ نیروی سیاسی نسبت بسایر کشورها مقام اول را بدست نیاورد در تاریخ دهم اینماه بود که ناگهان روزنامه نیوپورک مقاله مفصلی در این خصوص انتشار داد و در ضمن این مقاله حساب کرده بود که یاد رنگ گرفتن نیروی سرعت کشتی‌ها و زیر دریائیها که امروز در دست دولت امریکا است اگر یک روز بتواند این ماشین عظیم را در اخبار داشته باشد مسافت بین اروپا و امریکا را که امروز پیش از پنج روز می‌پیماید در دویاشه روز خواهد پیمود.

اگر پلیس می‌توانست اسرار و شگفتی‌های کوه غول عظیم را

کشف نماید برای او سهلت‌تر است که رديای اين اتوموبيل را بدتست بياورد اين موهنوع که پيوسته آقای وارد در صحبن هاي خود پيش مي- کشيد و برای اين که مرا ناراحت تکند هر وقت که مأموريت کارولين پيش ميامد در ظاهر افسوس ميغورد اما نميحواست که مرا در اينمورد مقصري بداند معلوم بود که من تقصیر نداشتمن و قتي ديوار قلعه آنقدر بلند باشد که بدون نزدبان بالا رفتن آن مشكل باشد بانداشتمن نزدبان انجام چنین کاري امكان پذير نخواهد بود و با اين حال او هميشه در اين مورد بمن مي-گفت .

بالاخره نتوانستيد در اين کار موفق شويد ،

- معلوم است بدليل اين که هر کس ديگر بود شکست ميغورد زير اين کار مخارج زيادداردا گر حاضر باشيد خرج کنید باز هم ميتوانيم موضوع را دنبال کنيم .

- استورك ، مانعی ندارد وامي دوارم موقع مناسب فرابرس تاشما بتوانيد لياقت خود را نشان بدھيد مثلا در باره اين اتوموبيل و کشتي فكر کنیدا گر موفق شويد که اين مسئله را کشف نماید چه پير و زى برای شما و اداره پليس بدت خواهد آمد .

- آقای وارد در اين مسئله تردیدي نميتوان داشت و اگر بمن

فرمان بدهيد شروع بكار خواهم کرد

- استورك کسی چه ميداند چه واقع خواهد شد باز هم باید صبر کنيم اوضاع بدین منوال ميگذشت تا اين که در صبح روز پانزدهم ژوئن کارد خدمتکار در بين نامه هاي رسيده پاکتی سربسته را بدمستم داد که مرا بفكر زياد انداخت .

ژولورن

با تعجب تمام پاکت این نامه می‌نگر بستم خط آنرا بی‌جوه
نمی‌شناختم ، تاریخ آن پریروز بود ولی تمبر اداره پست مورکاتنون
را داشت .

به خدمتکارم گفتم

بلی باید نامه آقای اسمیت باشد ، غیر از او کسی نیست
بطوری که با هم قرار گذاشته بودیم حالیکه برای من نامه نوشته‌لابد
خبر مهمی است که خواسته است مرا در جریان بگذارد

گارد گفت گفتید مورکاتنون . از همان شهر نیست که می‌گویند
شعله‌های آتش دیده شده است

– بلی همین است ، گارد

– امیدوارم که آقا مجبور نشود دومرتبه آنجا برود

– برای چه نروم

– برای این که وقتی بروید ناچار می‌شوید در در آتش این شهر
بمانند و من می‌لندارم که دچار زحمت و ناراحتی شوید

– خیر گارد ، خیالت راحت باشد به حال بهینم موضوع از چه

قرار است .

پاکت ضخیمی بود بزحمت سرش را گشودم زیرا چسب و لак

پاکت بطوری بود که باسانی جدا نمی‌شد

نامه را از درون پاکت خارج ساختم ، نامه بسیار مختصری بود
که آنرا چهارتا کرده بودند و نخستین توجه من بامضای آن جلب شد

اما امضائی نداشت و بجای امضا سه حرف الفبای درشت در پایان نامه
دیده مشید .

بعد بخدمتکار گفتم خبر نامه از شهردار مورکاتنوں نیست
 خدمتکار که زن ساده لوحی بود پرسید پس از کیست
 در حالیکه حروف اول نام صاحب امضاء را که در پایان نامه
 نوشته بود نگاه میکردم بخود میگفتم
 من کسی را در مورکاتنوں و نه در جای دیگر نمی‌شاسم که بن
 نامه بنویسد .

خط آن یک خط عمیق و کاملاً ناشیانه بود و کلمات آن خوب
 خوانده نمی‌شد
 این است مضمون نامه که رونوشت آنرا تا امروز فزد خود
 نگاه داشته‌ام :

کوه غول عظیم از رشته چبال آبی در کارولین شمالی ۱۳ زوئن
 آقای استرک بازرس کل اداره پلیس لونکاستریت واشنگتن آقا
 شما از طرف اداره پلیس مامور شده بودید که کوه ، غول عظیم
 را بازرسی کنید و وارد آن شوید
 در تاریخ ۲۸ آوریل با تفاوت شهردار مورکاتنوں و دو راهنمای
 محلی از کوه بالا آمدید .

تا دعاوه کوه بالا رفتند و در اطراف دیوار بلند آن که قابل
 عبور نبود رور زدید

سمی کردید سوراخ متذی در کوه پیدا کنید اما مدخل آن
 را بدست نیاوردید

این قسمت را بدانید هیچ کس نمی‌تواند بداخل کوه غول
 عظیم وارد شود و اگر کسی وارد شود دیگر خارج نخواهد شد .

سعی کنید که اقدام دفعه اول خود را تکرار نمایید زیرا
 بدون تردید بار دوم هم مانند دفعه اول موفق نخواهید شد و از آن
 گذشته این عمل برای شما نتایج بسیار و خیلی خواهد داشت پس از
 این اندز اسنفاده کنید در غیر اینصورت خطر بسیار بزرگی شما را
 تهدید خواهد کرد

در جستجوی صاحب نامه

در تمام دوران خدمت آگاهی بارها در میز حوادث سخت و تاریک واقع شده و نامه‌های بدون امضاء و تهدیدآمیز بسیار دیده بودم
اما نامه این مرد ناشناس که مرا از تعقیب مسئله اسرار غول عظیم بر حذف میداشت در نظرم بسیار شگفت بود .
در آن حال که در روایای فکر غوطه‌ور بودم خدمتکار پیر گفت
کمان می‌کنم این نامه از طرف شیطان آمده باشد .
– شما از کجا میدانید

– من میدانم غیر از شیطان کسی نامه بدون امضاء نمی‌نویسد
– چون من در فکر بودم او اضافه کرد .
معلوم است چون این نامه از شهر شیطانها آمده است .
وقتی تنها ماندم دو مرتبه این نامه بدون معنی و ناگهانی را می-
خواندم و بعد از فکر زیاد یقین حاصل کردم که این نامه از طرف

افرادی تبه کلاد نوشته شده. تردیدی در آن نداشت. آنها دانسته بودند که من در تعقیب چه کاری هستم روزنامه ها شرح مأموریت مرا نوشته و همه کس میدانست که بچه منتظر آنجا رفته بودم. من و آقای شهردار در این کار موفق نشدیم آنوقت یکی از جاسوسان تبه کار که نظیر آن در امریکا زیاد یافت میشود قلم بدست گرفته و برای مسخره کردن من این نامه را نوشته است.

در حقیقت باید اینطور باشد که کوه، غول عظیم مرکز عده‌ای از دزدان و تبه کاران میباشد اما بعد بنظر میرسد که نویسنده نامه یکی از آنها باشد که خواسته است اسرار دیگران را فاش کند. مگر اینطور باشد که آنها هر که هستند می‌خواهند رازشان در آن محل از همه کس مخفی بماند بنابر این نوشنون این نامه اگر از طرف آنها باشد پلیس را وادار خواهد کرد که اعمال خود را در آنجا تجدید نماید. خودشان میدانند که کار مشکلی نیست با یک دینامیت میتوان آن قسم را متفجر ساخت ولی در این مردم فکری که بخاطر میرسد این است که آنجا دارای مقننه مدخلی قدیمی بوده که ما نتوانسته ایم کشف کنیم با این دلیل باید مطمئن شد مسئله از هر قرار باشد ممکن نیست یکی از آنها با این بی احتیاطی چنین نامه‌ای بما بنویسد.

این فرضیه باقی میماند که در این مسئله دستهای دو کار آنها مداخله دارد شاید دیوانه‌ای خواسته است اسرارشان را از پرده بیرون بیندازد و غیر از این چیز دیگر نیست.

یک لحظه بفکرم رسید که آقای وارد. را در جریان این نامه بگذارم اما در آخر از این تصمیم خود داری نمودم با این حال نخواستم

نامه را پاره کنم و محض احتیاط در گشو میزم مخفی ساختم و اگر باز
هم از این نامه ها با این اوضاع من برسد آنها را هم در اینجا میگذارم
ولی در هر حال صلاح نیست با آن ترتیب اثر بدهم ،
چند روز از این ماجرا گذشت و من همه روزه طبق معمول به
اداره پلیس میرفتم کارهای فوری داشتم و در که بفکرم نمیرسید که
با این زودی از واشنگتن خارج شوم .

اما معلوم است که شغل ما بطوری است که فردای خودمان را
نمیدانیم گاهی اینطور اتفاق میافتد که بر اثر یک حادثه جدید مجبور
میشویم سرتاسر امریکا را از اورگون تا فلوریدا و از مان تا مکزیک
زیر پا بگذریم .

اما گاهی این فکر بخاطرم میرسید اگر باموریت جدیدی
اعزام شدم و مانند مأموریت کوه غول بقصد نرسیدم چاره‌ای غیر از
استغفا یا کناره گیری از کار نخواهم داشت .

اما راجع بمسئله رانندگان ناشناس دیگر خبر تازه‌ای نبود و
خبر داشتم که دولت دستور داده است تمام سواحل دریا و رودخانه ها
و آبهای امریکا را مراقبت نمایند اما چگونه ممکن بود در یک کشور
و سیع مانند امریکا که بین ۶ تا ۲۵ درجه عرض و ۳۰ درجه طول
جغرافیائی قرار گرفته کترای دقیق بعمل آید کسی چه میداند این
کشته اسرار آمیز در کدام یک از قسمت های اقیانوس کبیر یا اقیانوس
اطلس تم رکز دارد .

با زم تکرار میکنم تا آن روزنه از ماشین جهنمی نه از کشته
هیچ خبری نشده بودو مختصر این دستگاه عظیم چون میدانست که در

تمام دریاهای امریکا هزاران کشتی و زیردریائی در هر ساعت در آمد و رفت است دیگر جرأت نداشت که مد هیچ نقطه خودرا نشان بدهد. البته مسلم بود که این مخترع هنوز زنده است و ظاهر نشدن او دلیل این نیست که از بین رفته باشد شاید بخارج از امریکا در یکی از شهرهای قاره قدیم اروپا و آسیا رفته و با اینکه در یکی از گوشه‌ها دور از نظر مردم خودش را مخفی ساخته است.

اما گاهی بخود می‌گفتم اگر این حرف راست باشد و مخترع آن خودش را جائی مخفی نموده این مخفیگاه غیر از کوه غول عظیم در جای دیگر نخواهد بود و معلوم است که یک کشتی نمیتوانند مانند اتوموبیل خودش را در همه جا مخفی کند، فقط عقابها و پرندگان شکاری هستند که میتوانند خود را در گوشه‌ای دور از انتظار مخفی نمایند باید اضافه کنم که بعداز برگشتن به واشنگتن کوچکترین اطلاع‌مر بوط بشعله‌های آتش از آن ناحیه‌دار نشده شهردار هم در اینخصوص چیزی بمن ننوشت و یقین داشتم که هیچ خبری نشده و تمام این دلایل ثابت می‌کرد، که ایندو حداثه جدید که تا مدقی پیش افکار عمومی را بخود جلب کرده بود کم کم در بوته فراموشی فرو میرفت صبح روز ۲۹ ژوئن در ساعت ۹ هنگام که بطرف اداره میرفتم در حال خارج شدن از منزل دونفر ناشناس را دیدم که باطرز مخصوصی بمن نگاه می‌کنند چون آنها را نمی‌شناختم اهمیت ندادم اما هنگام عصر چون بمنزل آمدم خدمتکارم مرا در جریان واقعه گذاشت.

خدمتکار پیر از چند روز پیش متوجه شده بود که دو نفر در کوچه مثل اینکه در کمیز من بودند گاه در بیست قدمی منزلم می-

ایستادند و مراقب آمد و رفت و من بودند و همه روزه از دم در منزل تا
اداره پلیس بدنبال می‌آمدند
پرسیدم از آنچه که میگوئید مطمئن هستید.

- بله آقا اما از دیر و ز باین موضوع متوجه شدم بمختص اینکه شما
وارد منزل میشیدید این دو نفر چند دقیقه جلو در میا یستادند بعد
ناپدید میشدند

- گارد، بمن بگو اشتباه نمی‌کنی؟

- خبر آقا

- اگر دو مرتبه این اشخاص را به بینی خواهی شناخت.
بلی می‌شناسم.

- بسیار خوب، خوشحالم از این که هوش خوبی داری بهتر
این است که در اداره آگاهی شغل مناسبی برای تو در نظر بگیرم
آقا شوخی میکنید اما چشمایم بقدی خوب می‌بیند که برای
دیدن اشخاص احتیاج بروشانی ندارم. تردیدی در این نیست که اعمال
شما را جاسوسی میکنند بهتر است که چند مأمور برای دنبال کردن
این اشخاص بگماید.

البته نمی‌توانستم این قول را باو بدهم اما گفتم بسیار خوب
این دفعه که خارج شدم این اشخاص را خوب نگاه میکنم.

- بله آقا باید احتیاط کنید.

گارد لازم نبینید این حرفها بخود میباشد اما بدون علت نمی-
خواستم بسخنان او اهمیت بدهم.

گارد گفت اگر این دفعه آنها را دیدم قبل از این که خارج شوید

اطلاع خواهم داد.

- این کار خوبی است.

بطور عمد این مکالمه را قطع کردم زیرا میدانستم که اگر بحث را ادامه دهم او خیال می کند عزرائیل یا یکی از همستانش بدنبال من افتد است.

دو روز بعد اینطور معلوم شد که هیچکس ورود و خروج مرا تعقیب نمی کند و بالاخره اینطور نتیجه گرفتم که گارد، در اینمورد اشتباه کرده است

اما در صبح بیست و دوم زوئن وقتی که وارد منزل شدم گارد با شتاب تمام لزپلدها بالا آمد و در اطاق را گشوده گفت آقا آقا

- چه خبر است گارد

- آنها آنجا هستند

بی آنکه بفکر جاسوسان باشم پرسیدم چه کسی

- اه همان شیطانهای همیشگی .. خودشان هستند در کوچه رو بروی منزل ایستاده و به پنجره نگاه میکشند گمان میکنم منتظرند که شما از خانه خارج شوید.

بطرف پنجره رفتم و آهسته پرده را بکناری زدم که کسی متوجه نشد، دد حقیقت دو نفر را در پیله رودیدم آنها و نفر بودند با قد کوتاه، و شانه های عریض بین پنجه و پسج یا چهل ساله، لباسی سفیدشیشه مردم ییلاق نشین در برداشتندو کلامی لبدار بسر گذاشته بودند شلواری از پشم کلفت با کفشهای قوی و محکم و هر کدام چوبی بdst داشتند.

تردیدی نبود که این دو نفر با دقق تمام به پنجره و دیوارهای منزل نگاه میکردند

بعد، پس از اینکه زیر گوشی بیکدیگر چیزی گفتند، جندقدم در پیاده رو جلو رفته و دو مرتبه بجای خود بر گشتند پرسیدم همین دو نفر هستند که آنها را دیده بودند
– یعنی آقا خودشان هستند

بپیچو جه نمیتوانستم فکر کنم که خدمتکارم دچار اشتباه شده باشد از این جهت در صدد برآمدم این موضوع را دروشن بکنم اگر میخواستم خودم این دو نفر را دنبال کنم صلاح نبود زیرا مرا میشناختند و نمیتوانستم با آنها صحبت کنم پس بهتر بود دستور بدھم یکی از مأمورین دد اینجا مراقب باشد اگر فرد امام پیدا شدند دنبالشان خواهد کرد و خواهند دانست اینها چه اشخاصی هستند و مقصودشان چیست

اینها منتظرند که من از منزل خارج شوم، خواهیم دید اگر اینطور بشود در لادره پلیس از آنها پذیرائی خوبی بعمل خواهم آورد کلاه را بسر گذاشت و در حالی که، گارد جلو پنجره ایستاده بودمن از پله‌ها پائین آمدم در را نگشودم و داخل کوچه شدم اما آن دو نفر آنجا نبودند.

در هر حال هرچه بود قیافه آنان را در نظر داشتم و در هرجا که آنها را میدیدم خواهم شناخت ولی هرچه دقق کردم دیگر آنها را ندیدم در واقع از آنروز بعد نه من و نه خدمتکارم آنها را جلو منزلمان ندیدم و هیچ وقت هم در سر راهم ظاهر نشدند شاید بعداز این که مدتی رفت و آمدم را جاسوسی کردند آنچه

را که باید بدانند دانستند و بالاخره منم وجود آنانرا مانند همان
نامه بدون امضاء از یاد بردم

اما چندی که گذشت دو مرتبه در اثر حوادث جدید کنجکلوی
مردم تحریک شد و سروصدای آغاز گردید

بهتر است که یادآور شوم که روزنامه‌ها دیگر در اطراف کوه
غول عظیم چیزی نتوشتند برای این که از آنروز شعله‌های آتش بکلی
از بین رفت و سکوت تمام در آن قسمت برقرار گردید همان سکوت
هم در باره اتوموبیل و کشته ادامه یافت و مأمورین من نتوانستند
اثری از آن بدست بیاورند و در واقع تمام این حوادث از یاد مردم
دفت مگر این که باز هم حادثه جدیدی افکار مردم را بهم بزند

اما در همین اثنا در تاریخ بیست و دو مژوئن هزاران خواننده
روزنامه معروف، ایونینیک استا مقاله زیرا را خوانند: نوشته بود
دریاچه، کردن واقع دریاچه کلرسن در هشتاد هزار مایلی،
توپکامر کزکان نساس از درناحیه های ناشناسی است که آمد و رفت در
آنجا بسیار کم است و اخیراً ساکنین این ناحیه شاهد وقایع بسیار
جالبی شده‌اند.

این دریاچه که در یک ناحیه کوهستانی واقع شده هیچ رابطه‌ای
از لحاظ دریانوردی با مرکز امریکا ندارد و همیشه هم نظر بموضع
جغرافیائی خود دستخوش بارانهای سیل آسا میشود

مساحت، ناحیه کردل تا ۹۵ هزار مایل مربع تخمین زده شده و
سطح آن نسبت بدیا کمی بلندتر از سایر سواحل است بنابراین دریاچه
مزبور بین ارتفاعات زیاد قرار گرفته و بواسطه داشتن دماغمهای مضرس

و سنگلاج امدورفتدر آنجا مشکل است معهذا دهکده های بسیار زیاد در اطراف آن دیده میشود و بواسطه داشتن ماهی های زیاد کار صیادی در این منطقه و سواحل نزدیک بسیار رونق دارد.

اضافه کنیم که عمق ابن دریاچه در همه جا یکسان نیست و در نزدیک سواحل کمتر از پنجاه پا است و در کنار دریاچه سنگهای بزرگ و نوکتیز یافت میشود که دریاچه را بشکل یک حوض لبدار در آورده است امواج بزرگی که گاهی از اوقات در اثر باد شدید حرکت می کند مقداری از ساحل در آب فرو میرود و ساکنین نزدیک سواحل را مانند طوفانهای شدید از بین میرد و چون وسط رودخانه عمق زیاد دارد امواج آن نیز بمراتب بزرگ و طولانی است و خرابیهای زیاد بوجود می آورد.

با این حال آب این دریاچه بسیار صاف و گولرا است و معمولاً از نوع ماهی های سایر دریاها در آنجا یافت نمیشود ولی انواع دیگر ماهی از قبیل کوسد ماهی و قزل آلا و ماهی صدف دار و مار ماهی زیاد بدست می آید و مقدار آن خیلی بیشتر از سایر رودخانه های مشابه خودش است.

با این ترتیب ملاحظه میشود که صید ماهی در این ناحیه بسیار با صرفه است بطوری که چند هزار ماهی گیرشب و روز در سواحل مختلف آن با قایقهای بزرگ و کوچک به ماهی گیری اشتغال دارند. علاوه بر قایقهای معمولی چندین قایق موتوری و یارکاس بخاری خدمات دریاچه را انجام میدهند و وسیله حمل و نقل و روابط بین دهات و قریه ها را فراهم میسازند.

تفسیر وضع این دریاچه بسیار لازم بود تا خوانندگان بتوانند در باره حوالشی که در این دریاچه اتفاق افتاده قضاوت بنماید اکنون که وضع دریاچه را دانستید مقاله‌ای را که اوینیک استار اخیر آنتشار داده بود مطالعه کنید

از مدته پیش صیادان و ماهیگیران متوجه شده‌اند که سطح آب دریاچه دستخوش امواج سهمگین گردیده که تا آنروز سابق نداشتند است و هر لحظه امواج بزرگ به بزرگی یک کوه از جا بلند می‌شدند و حتی در موقعی که سطح دیدیا و زیاد نداشت و هو اکاملاً صاف بود امواج بسرعت تمام بلند می‌شدند و کف سفید بدنبال خود باقی می‌گذاشت و این کولاک و امواج گاهی بطوری بود که قایقهای ماهیگیری نمی‌توانستند رفت و آمد نمایند و قایقهای یکی بدیگری می‌خوردند بشدتی که نزدیک بود مغایلشی شود و بعضی در آنها نیز در امواج آب سرنگون می‌گردید.

امر مسلم این بود که اغتشاش و دگر گونی سطح دریاچه در نقاطی آغاز می‌شد که عمق زیاد نداشت و کسی تا آن روز نتوانسته بود علت آنرا کشف کند ابتدا از خود می‌پرسیدند آیا ممکن است حرکت آب در اثر رفت و آمد ماهیها باشد اما این فرضیه هم بزودی رد شد زیرا میدانستند که ماهی نمی‌تواند آب دریاچه را باین شدت بهم بزنند و انگهی در شمال و جنوب یامشرق و مغرب ماهی‌ها یک اندازه است پس این لغتشاش و بهم خوردگی باستی از زمین لرزه‌ها یا آتش - فشانی است که تاکنون تحقیق نشده است

یک فرضیه دیگر برای آنها پیش آمد آیا بهم خوردن آب

رودخانه در اثر بیدا شدن یک حیوان عظیم دریائی نیست و اگرچنان حیوانی در دریاچه وجوددارد ممکن است مقدار زیادی از آنها بیدا شود در حالیکه این فرضیه درست ننمایند زیرا دریاچه کرداش آن بزرگی نیست که بتواند حیوانات عظیمی بوجود بیاورد پس این حیوان باید از خارج آمده باشد در حالیکه دریاچه کرداش از هیچ طرف با سایر دریاچه‌ها ارتباط ندارد و اکثر هم کانال یا حفره‌های زمره‌زنی وجود داشته باشد تا امروز این موضوع سابقه نداده و این نوع کانال‌ها مخصوص ددیاچه‌هایی است که در بستر اقیانوس اطلس و خلیج مکزیک واقع شده است مسئله آنقدرها آسان‌نظر نمی‌رسد و نباید با فرضیات غلط مطلب‌پیچیده‌تر ساخت بهتر پس است که حقیقت امر را کشت نمود پس از نظر اینکه وجود حیوان دریائی انکار پذیر است آیا ممکن نیست که یکی از زیر دریائی‌ها در اعماق آب در آمد و رفت باشد آیا در زمان ما انواع زیر دریائی ساخته نشده است زیرا در پریکورودر آبهای کتوکی اخیراً یک نوع زیر دریائی بآب انداده شده که میتوانست در روی آب و زیر دریا و هم چنین روی خاک حرکت کند این زیر دریائی را مخترعی بنام لاک بادیا موتور الکتریکی بانیروی ۷۵ اسب ساخته که چرخهای آن دارای یک منشاء است و با چرخها میتوانست در روی زمین مانند آب بسرعت حرکت کند

بسیار خوب اگر فرض شود که حرکت آب در نتیجه رفت و آمد زیر دریائی متفلب است که دارای نیروی زیاد میباشد این سؤال پیش می‌آید چگونه و از چه راه توانسته است وارد آبهای رودخانه کرداش شود و ما باز هم تکرار می‌کنیم که دریاچه کرداش بوسیله کوه‌های عظیم احاطه

شده و هیچ نوع زیر دریائی یا حیوان شبیه بزیر دریائی نمی‌تواندوارد آن شود.

این ایجاد و اعتراض راه هر گونه فرضیه‌رامسدود می‌سازد معنداً تنها فرضیه قابل قبول این است که یک نوع زیر دریائی در آبهای کردار رفت و آمد می‌کند و تعجب دداین است که تاکنون کسی آنرا بروی آب ندیده است اما حداثه‌ای که در تاریخ بیستم زوئن واقع شده‌امکان هر گونه شک و تردید با فرضیه‌های مختلف را بین میرد.

در آن روز بعد از ظهر یکی از حقایق‌های محکم ماهی‌گیری که بطرف شمال غربی میرفت در اثر تصادم بسیار شدید بسمت دیگر رانده شد و بطوطی راه خود را گم کرده بود که بزمت تمام توانست بیکی از سواحل نزدیک واقع در چند هایلی کنار برود

پس از اینکه حقایق را برای تعمیر آوردند مشاهده شد که از پشت سر ضربه سختی خورده که تمام قسمت عقب را متلاشی ساخته است.

پس از بررسی کامل دیگر جای تردید باقی نبود که یکی از زیر دریائی‌های بسیار سریع و قوی در آبهای دریاچه رفت و آمد می‌کند معنداً این سؤال پیش فتاً مدد که این زیر دریائی ناشناس از کجا آمده و در این ددیاچه محدود و سر بسته چکار داشته است.

آیا این دریاچه‌را مرکز آزمایش قرارداده‌اند و از آن گذشته برای چهیچ وقت بروی آب نمی‌آید و چه سری در پنهان داشتن خود دارد.

مقاله ایونینیک استار مقاله خود را با این جمله عجیب پایان

صاحب دلیل

۱۰۹

رسانده بود :

بعد از کشتنی اسراز آمیز و اتومبیل جهنمی سروکار ما با این
زیر دریائی ناشناس افتاده است
آیا نتیجه میشود که این سه دستگاه بوسیله یک مخترع ساخته
شده و آیا این سه دستگاه هر سه یکدستگاه واحد نیست

بهر قیمت

این عقیده بنزله کشف بسیار بزرگی بود که در نوع خود نظیر نداشت انسان چون موجودی است که بپر حال همیشه جیزهای فوق العاده و غیر ممکن را می‌پذیرد. بعد از انتشار این مقاله دیگر قابل تردید نبود که این دستگاه نه تنها بوسیله یک مخترع ساخته شده بلکه هر سه نوع آن یک اختراع واحد است. معهذا چگونه بپذیریم که در عمل این سه چیز مختلف در یکجا جمع شود یک دفعه اتوموبیل باشد و دفعه دوم بصورت کشتنی درآید و بعد زیردریائی بشود یک دستگاه موتوری محرک چگونه میتوانند هم در روی زمین و هم زیر آب حرکت کند در اینصورت چیزی که کم دارد این است که در هوا هم پرواز کند. با این حال آنچه را که تا آن روز دیده و تصدیق کرده بودند و هزاران انسان شاهد آن بوده از مسائل خارق العاده بسیار می‌امند و

مردم وقتی در جریان این واقعه قرار گرفتند و مرتبه حس کنجکلوی آنان تحریک شد.

ابتدا روزنامه‌ها شروع بقلم فرسائی کرده مطلب را اینطور تفسیر نمودند که اگر قبول کنیم که سه دستگاه موتوری و جدا از هم ساخته شده بنابراین سه ماشین بوسیله یک موتور واحد و نیرومند حرکت می‌کند و این چیزی است که تمام مردم دیده‌اند این موتور آزمایش خود را نشان داده بعلت اینکه با سرعتی سرما آور بمیزان ۱۵۰۰ مایل حرکت کرده است.

بنابراین باستی بهر قیمت شده این ماشین را از صاحب آن خریداری کرد فرقی نمی‌کند چه این موتور برای یک دستگاه واحد ساخته شده و چه برای سه دستگاه باشد و بالاخره میتواند با آن سرعت عجیب حرکت کند موضوع مهم این است که باید چنین دستگاهی را در اختیار داشت و آنرا مورد استفاده قرار داد غیر از این کاری نمی‌شود کرد و بطور مسام سایر کشورهای جهان برای بدست آوردن یک چنین ماشین عظیم که بتواند در ارتش و دریا مورد استفاده قرار گیر سر و دست می‌شکند و معلوم است هر کشوری که دارای چنین ماشین عظیمی باشد چه قدرتی در دریا و روی زمین بدست خواهد آورد.

چگونه میتوان از پیشرفت این دستگاه مخرب جلوگیری کرد در حالی که بدست آمدن آن مشکل است پس باید با خرج کردن ملونها پول صاحب این دستگاه شد و هیچ کشوری مانند امریکا نمیتواند با صرف پول فراوان آنرا بدست بیاورد قضاوت مردم درباره آن چنین بود و روزنامه‌ها هم از نوشتن و تحریک نمودن مردم خود

داری نمی‌گردند و معلوم بود حال که کار باینجا رسیده اروپا از امریکا عقب نمی‌ماند و چه بسا ممکن است انها زودتر از ما صاحب‌این قدرت شوند.

اما برای خرید این اختراع لازمه‌اش این بود که مخترع ان پیدا شود.

اشکال کار در همین نقطه بود
اما افسوس که با وجود تحقیقات بسیار هنوز موفق نشده بودند
دریای زیر دریائی را پیدا کنند زیرا زیر دریائی بروی آب نیامد و در اعماق دریاچه هم پیدا کردن ان اشکال داشت
پس اگر در اعماق ابها نیست در کجا است و چگونه توانسته است از انجا بروم؟ اری این حرف دست است چگونه توانسته است وارد دریاچه شود؟

مسئله لایحل و مشکلی بود؟

پس در هیچ جا خودش را نشان نخواهد داد و اتو میل هم در جاده‌های امریکا رفت و آمد نمی‌کند و کشته هم دیگر بعد از آن‌دوز در سواحل آبها دیده نشده است.

چندبار در موقعی که علامات آقای وارد، میرفتم در باره‌این موضوع مدتها بحث می‌کردیم و مامورین هم که برای کشف قضیه نقاط مختلف اعزام شده بودند بدون اخذ نتیجه مراجعت نمودند تا اینکه صبح روز ۲۲ زوئن بطور فوق العاده بدفتر آقای وارد احضار شدم و به محض ورود آقای وارد گفت

خیلی خوب آقای استرک، آیا اکنون وقت آن رسیده است که

صاحب دنیا

جبران آنرا بکنید

جبران ماموریت غول عظیم ؟

البته

چون رئیس مافوق خیلی جدی حرف میزد مقصودش را ندانستم
و گفتم وقت چه کاری رسیده است
به بین ایمیل ندارید مخترع این دستگاه را به قیمت شده است
پیدا کنید ؟

آقای وارد در این مسئله تردیدی نداشته باشد ، دستور بدھید تا
شروع بکار کنم و خودتان میدانید من کسی هستم که در کارهای
محال هم امید معوقتی دارم ولی باید بدانید که این کار خیلی مشکلی
است .

آقای استرک راست است قبول دارم که کار مشکلی است و
شاید مشکلتر از وارد شدن به کوه غول عظیم باشد
آقای وارد همیشه بطور صریح حرف میزد در کلمات خود نشان
میداد که بی میل نیست در هر موقع بمن طعنه دوستانه بزنند .

ولی این طعنه ها را با جملاتی دوستانه ادا می کرد و توجه داشت که
حس غرور مرآ بیدار کند از آن گذشته او مرا خوب می شناخت و
میدانست که حاضرم برای موفق شدن در هر کار مدتها سعی و کوشش
خود را بکار ببرم با این حال منتظر بودم که دستور جدیدی صادر کند
سبس آقای وارد با اهنگی دوستانه بدبیال سخنان خود گفت
استرک ، میدانم که شما تا سر حد امکان کوشش لازم بخرج داده اید

و هیچ موردی ندارد زبان به ملامت بگشایم اما اکنون دیگر صحبت
بر سر کوه غول عظیم نیست روزی که دولت تصمیم بگیرد داخل ابن
کار شود بمقدار هزینه آن توجهی نخواهد داشت و با صرف ملیونها پول
رضایت شما فراهم خواهد ساخت

بلی عقیده منم همین است

با این حال لازم است که فعلا بتوانیم این مختصر مهم را که
از دست ما فرارمی کند پیدا کنیم و خودتان بدانید که این کار از وظایف
مخصوص پلیس است
آیا گزارش‌های جدید از این بحث نیاورده اید .

خیر اما عقیده‌ام بر این است که در حال حاضر در زیر
آبهای دریاچه کرداں فعالیت می‌کند و در آنجاهم توانسته‌اند رد
پایش را پیدا کنند گاهی از خود می‌برسم ایا او دارای چنان قدرتی
است که بتواند خود را نامرئی سازد .

جواب دادم اگر هم دارای این غریزه نباشد ولی از طرف دیگر
مسلم است که تا هر وقت بخواهد می‌تواند خود را مخفی سازد .

درست است، استرک، بعقیده‌من در این مشکل عجیب فقط از یک راه
می‌توان داخل شد باید در مقابل فروش این دستگاه چنان قیمت گزافی
پیشنهاد کرد که او نتواند دارد کند . اقای وارد حق داشت این تنها راهی
بود که دولت می‌توانست با این قهرمان عجیب وارد مذاکره شود اگر
روزنامه‌ها یا دولت همراهی کنند و چنین آگهی را منتشر نمایند صاحب
این دستگاه آنرا می‌خواند و خواهد دانست از او چه می‌خواهد و در
برابر شرایط آن به دولت تسلیم خواهد شد

آقای وارد از سخنان خود اینطور نتیجه گرفت که مختروع بیش از این چه میخواهد آیا جز این نیست که باید از اختراع خود استفاده نماید و دلیلی هم در دست نیست که مختروع این ماشین از جنایت کاران باشد و بخواهد با قدرت خود با قوای دولت از درجنگ درآید معهداً بنابر مطالبی که رئیس بمن میکفت ظاهر آزماداران کشور راه دیگری برای موفقیت در این زمینه پیش گرفته اند اما آقای وارد نمی خواست بگوید

تا آنروز تمام اقدامات لازم برای پیدا کردن این مختروع عجیب بعمل آمده بود و کلیه جاده‌ها و دریاها ر رودخانه‌ها و حتی سرحدات شدیداً تحت کنترل مأمورین دولت بود اما این فعالیت‌ها بی نتیجه ماند و کم کم این عقیده بین مردم رسخ پیدا کرد که ممکن است مختروع جنایتکار با دستگاه جهنمی خود در یکی از مانورهای زمینی یا دریائی از بین رفته و اگر اینطور نیست تصمیم گرفته است که برای همیشه خود را از نظر مردم پنهان نگاه دارد دلیل این نظریه هم آشکار بود زیرا از روز حادثه فایق گرداال هیچ گزارش جدیدی به اداره پلیس نرسیده و اقدامات مأمورین هم در این زمینه کوچکترین نتیجه‌ای نداشته است

اینها مطالبی بود که آقای وارد برای من بیان می‌کرد امام‌علوم بود که بشدت تمام ناراحت است زیرا میدید بهیچ وسیله نمی‌تواند وسائل آسایش و راحتی خیال مردم را فراهم سازد حق هم داشت ناراحت و عصبانی باشد شب و روز کارش این بود که دریاها و آبهای را کنترل کنند اما همیشه نتیجه همان بود و اگر

روزی دست ببالونهای هوائی و دیرپژايل هم پیدامی کرد از کجا معلوم بود که این وسائل مهم و مقندر هوائی بتواند ردپای جنایتکاران را پیدا کند و منhem گاهی از خود می‌پرسیدم راستی وجود پلیس بچه درد میخورد اگر روزی آنها انقدر مقندر شوند که فعالیتهای پلیس را هم ختنی سازند آیا همه ما مجبور نمی‌شویم دست از این کار کشیده و در خانه‌های خود گوش نشین شویم

در این اثنا ناگهان بیادم آمد که ده روز پیش آن نامه کذائی را دریافت نمودم ، این نامه تمبر پست مورکاتنون را داشت که مرا تهدید بمیرگی کرد، بودند بعد بیادم آمد که نامه خود را با سه حرف ناشناس اعضا کرده بودند اما بعد از آن دیگر خبری نشده نامه‌ای نرسید و آن دو جاسوس هم که چند هفته مرا دنبال کرده بودند از آنها هم دیگر اثری نبود و خدمتکار با وفا یم که شب و روز مراقب کوچه بود دیگر نتوانسته بود آنها را بهبیند .

از خود می‌پرسیدم آیا بهتر نیست که این موضوع را با آقای وارد در میان بگذارم اما فایده‌اش چه بود موضوع کوه کریت آیر بکلی از نظر محوشده و مسئله مهمتر از آن در پیش است که باید وقت خود را مصرف بدست آوردن ردپای این مختروع جهنمی بکنیم و بدانیم در کدام سوراخ مخفی شده است بدون تردید مردم آن محل دیگر نگرانی ندارند زیرا از آن روز اثری از شعله‌های آتش پدید نشده و شاید مردم هم این موضوع را فراموش کرده و بکار زندگی خویش پرداخته‌اند .

بنابراین تصمیم گرفتمندی که موقع مناسب پیش نیاید در باره این نامه چیزی برئیس خود نگوییم وانگهی اگر او از این جریان اطلاع پیدا کند ارزش برای آن قائل نخواهد شد زیرا ممکن است نامه را عده‌ای دزد و ماجراجو برای ترساندن ما نوشته‌اند پس از ایسکه صحبت‌های مقدماتی بیان رسید آقای وارد دو مرتبه مطلب را از سر گرفت و بدنبال سخنان خود گفت.

بایستی که ما با این مختارع تماس گرفته و معامله را با او ختم کنیم درست است که در حال حاضر مخفی شده و ما نمیدانیم در کجا است ولی دلیل آن نیست که یکروز بازهم ظاهر نشود و ظهور او در بک نقطعه دیگر با برنامه‌ای جدا گانه از سر گرفته نشود. استرک هابشما اطمینان زیاد داریم پس باید بدون تلف کردن وقت شروع بکار کنید این کار از دست هیچکس غیر از شما ساخته نیست اگر ایندفعه از منزل بقصد آمدن بداره پلیس خارج شوید باید بدون فوت وقت دستورات مرا اجرا کنید

پاسخ دادم من کاملا در اختیار شما هستم و حاضرم بهر نقطه که بخواهید بروم اما اجازه بدهید یک سؤال بکنم آیا باید تنها بکار مشغول شوم یا کسانی دیگر را همراه من خواهند فرستاد.

وارد گفت اتفاقاً من منتظر همین سؤال بودم میل خودتان است دو نفر از مأمورین مورد اعتماد را که می‌شناسید با خودتان همراه ببرید؟

– آقای وارد این کار آسانی است اما اگر روزی خود را در حضور او دیدم تکلیف من چیست و چه باید بکنم

– ابتدا اینکه نباید او را از نظر دور بدارید و در وحله اول
بایستی ببویت او پی ببرید و برای اینکار بک ورقه بازداشت را در اختیار
شما می‌گذارم.

– آقای وارد اینهم اختیاط مفیدی است اما اگر او خواست سوار
اتوموبیل شده و با آن سرعتی که میدانید فرار کنند بایستی وسیله‌ای
در دست باشد که بتواند با سرعت ساعتی چهارصد مایل اورا دنبال کند
– خیر نباید بگذارید فرار کند بمحض اینکه اورا توفیق

کردید بوسیله یک تلگراف بمن اطلاع بدید

– آقای وارد از طرف من مطمئن باشید حاضر هر وقت شب
یا روز باشد یا این دو مأمور حرکت کنم خیلی سپاسگزارم که این
مأموریت را بمن واگذار کردید زیرا اگر موفق شدم برای من
بزرگترین پیروزی‌ها است

زئیس در حالی که مرا مرخص میکرد گفت و همچنین برای
شما بسیار مفید خواهد بود

چون بمنزل برگشتم شروع بهیه سفر خود نمودم که ظاهراً
میباشد خیلی طول بکشد شاید گارد، خدمتکار فکر میکرد که باز
هم قرار است بمنطقه کوه. غول عظیم بروم زیرا او همیشه در باره این
کوه نظری مخصوص داشت و آنجا را مرکز شیاطین میدانست اما
اینبار چیزی در اینخصوص از من نپرسید و من هم چون می‌خواستم
مأموریت خود را از او پنهان کنیم در اینخصوص چیزی باونگفتم
در باره آندو نفر مأمور که قرار بود همراهم بیائید قبل آنها

را انتخاب کرده بودم هردو جزء مامورین اداره بازپرسی بودند که یکی سی و دو و دیگری سی و چهار سال داشت در ماموریت‌های مختلف لیاقت و کاردانی آنان آزمایش شده و یکی جون هارت از اهل ایلوانا و دیگری ناب واگدار اهالی ماساچوست بود

چند روز گذشت هیچ اطلاع جدیدی نه از اتوموبیل و نه از کشتی با زبردریائی نرسیده بود و آنچه که اداره پلیس تا امروز کشف کرده بود تمام غلط و مجعل بود و نمی‌بایست با آنها قریب‌تر داده شود نوشتہ‌های روزنامه‌ها هیچ ارزش نداشت و بهترین روزنامه‌ها که خبرهای دست اول تحویل مردم میدادند تمام آن دروغ بود

معهذا دو سه بار اتفاق افتاد که روزنامه‌ها درست نوشته بودند و ظاهراً این قهرمان روز، را دفعه اول در جاده‌های ارکانساس در نزدیکی، تیل روک و دفعه دوم در سواحل رودخانه سوپر دبده بودند موضوع باورنکردنی این بود که دفعه اول در بعدازظهر ۲۶ ماه ژوئن و بار دوم شب همان روز دیده شده بود و چون بین این دو نقطه پیش از هشتصد هزار مایل فاصله داشت با در نظر گرفتن سرعت سیری که در اتوموبیل او بدده بودند میتوانست این فاصله زیاد را در مدت بسیار کوتاهی طی کند و در این صورت میباشد در موقع عبور از ارکانساس و میسوری بدده شود بطوری که گزارش نشان میداد فقط در روی زمین اتوموبیل او بدده شده و بعد از آن کسی از خط سیر او خبر نداشت حقیقت این بود که هر چه شنیده میشد باور کردنی نبود از آن گذشتہ پس از اینکه دو مرتبه در جاده لینل روک و دریاچه سوپر بور بدده شد کسی در جای دیگر اورا ندبد بهمین جهت چون این خبر

بما رسید از حرکت بطرف مقصد خودداری کردیم.
 بطوریکه اشاره شد اولیای دولت در نظر گرفته بودند که با این
 قهرمان دوران وارد مذاکره شوند زیرا آنها هم از دستگیر ساختن او
 قطع امید کرده چاره‌ای غیر از این راه نداشتند اما موضوع مهم و تنها
 چیزی که اسباب نازاحتی خیال مردم را فراهم می‌ساخت این بود که با
 آنها سعی می‌کردند دولت امریکا صاحب این قدرت شود زیرا که با
 در دست داشتن این اختراع مهم در میدانهای جنگ نسبت بساختمان‌ها
 مزیت پیدا می‌کرد و از طرف دیگر اینطور فکر می‌کردند که سازنده
 این ماشین باید یک امریکائی باشد چون که تا امروز در جاده‌های کشور
 امریکا رفت و آمد داشته و کسی نشینیده بود که بساختمان‌ها می‌
 رفته باشد.

این آخرین آگهی بود که تمام روزنامه‌های امریکا در تاریخ
 سوم ژوئیه انتشار دادند.

درجیان ماه اوریل امسال در جاده‌های پنسیلوانیا و کنتوکی
 و اوہیو و میسیسیپی یک اتوموبیل عجیب دیده شده و در تاریخ ۲۷ مه
 در مسابقه اتوموبیل رانی ویکتوزین شرکت نموده و در جریان اولین
 هفته ماه مه یک کشته عجیب با سرعتی فوق العاده در آبهای سواحل
 انگلستان جدید بین دماغه شمالی و دماغه ساحل دیده شده و بعداز
 آن ناپدید گردید.

در نیمه دوم همان ماه یک زیر دریائی که در دریاچه کرداں رفت
 و آمد می‌کرد با پدیدید.

اینطور گمان می‌رود که مختروع این سه دستگاه یک نفر باشد

وهـر سه دستگاه یکی بوده است و در ضمن این حوادث بسازنده این ماشین‌ها پیشنهاد شده است که بهر قیمت بخواهد آنرا بدولت بفروشند و در ضمن این پیشنهاد از اوتقاضا نموده‌اند که خودش قیمت این دستگاه را معین کند و پاسخ خود را می‌تواند مستقیماً باداره پلیس کشورهای متحده امریکا ارسال دارد.

این آگهی دولت بود که با حروف درشت آنرا در دوزنامه‌ها چاپ کردند و بدون تردید سازنده ماشین این آگهی را در دوزنامه‌ها خواهد خواند بنابراین گمک میرود که پاسخ مثبت از طرف او بر سود دلیلی دوست نیست که سازنده ماشین یک‌چنین پیشنهاد را داد کند با این ترتیب لازم بود که منظر پاسخ بمانند.

خودتان قضاوت کنید که مردم برای دانستن این پاسخ تاچه‌حد گنجکاوی داشتند و از صبح تاغروب گروه کشیری از مردم مقابل اداره پلیس جمع شده و با بی‌صبری تمام منتظر رسیدن نامه‌یا یک تلگراف بودند. خدمتکاران اداره پلیس را رها نمی‌کردند و معلوم است آن روزنامه‌ای که جلوتر از دیگران بتواند پاسخ سازنده ماشین را انتشار بدهد چه پیروزی بزرگی خواهد داشت.

دانستن نام ناشناس سازنده ماشین و مخصوصاً اطلاع یافتن از اینکه صاحب این دستگاه حاضر بمذاکره شده است لز خبرهای بسیار بزرگ بود.

امریکائیها همیشه دست بالا را می‌گیرند و پرداخت ملیون‌های دار در نظر آنان ارزشی ندارد و میلیاردرهای امریکا حاضر می‌شوند پولهای خود را در اختیار این مرد بگذارند.

یک روز گذشت

مليونها مردم عصبانی و بي صبر بيست چهار ساعت روز را دقیقه شماری کردن و هر دقیقه آن برای آنها با يك‌سال برابری می‌کرد. امانه‌نامه‌ای و نه‌تلگرافی نرسید، شب بعدهم خبری نشد و سه‌روز بعدم حکایت از اين قرار بود.

بنابراین آنچه که پيش‌بتي می‌کردد واقع شد سيم‌های تلگراف تصمیم دولت امریکا را بگوش کشور اروپا زاند کشورهای قاره قدیم می‌خواستند مانند امریکا لازم این معامله استفاده نمایند، برای چه در مقابل بdest آوردن یک چنین اختراع بزرگ دست و پا نکند و خود را جلو نیندازند مسلم بود که حاضر بودند باشان دادن مليونها پول داخل مبارزه شوند در حقیقت دولتهای بزرگ هم در این مسئله دخالت کردن فرانسه، انگلستان، روسیه، ایتالیا، اتریش، آلمان پیشہ‌دادات خود را اعلام نمودند فقط کشورهای درجه دوم بعلت کمبود بودجه در این مسابقه شرکت نکرددند.

روزنامه‌های اروپا پیشہ‌دادتی مشابه امریکا عرضه نمودند و در مقابل آنها سرمایه دارانی مشهور مانند مورگان، آستور و اندر بیل‌ها، روشنفلاهای فرانسه و انگلستان باین طریق شرکت نمودند.

و چون مخترع گذائی پاسخی نمیداد قیمت‌ها بطوری بالا رفت تا اورا و ادلر بمعامله سازند و با این ترتیب در تمام قطعات دنیا فعالیت آغاز شد و همگی ثروت‌های بیکران خود را در این راه گذاشته بودند. در روز دوم رتبه روزنامه‌ها قیمت‌ها را اعلام می‌کردند و هر روز مiliونها دلار بآن اضافه می‌شد.

دولت امریکا پس از تجدید جلسه کنگره با تفاق آرا مبلغ بیست
میلیون دلار را برابر صد میلیون فرانک تصویب نمودند بازار این معامله
بقدرتی گرم شده بود که تمام افراد امریکا از هر طبقه حاضر شدند در
این مسابقه برای بدست آوردن ماشین خارق العاده شرکت نمایند و من
که این گذارشها را می‌شنیدم در منزل بخدمتکارم می‌گفتم این اختراع
بیشتر از آن قیمت دارد شاید سایر کشورها بامن هم عقیده نبودند زیرا
وقتی مبلغ پیشنهادی امریکا اعلام شد آنها متوقف شدند و بدنبال آن
جرو و بحث‌های زیاد بعمل آمد و فریاد می‌زدند خیر مخترع این ماشین
خود را معرفی نخواهد کرد اساساً ممکن است چنین چیزی وجود نداشته
باشد و نباید هم باشد این سر و صداها بازار گرمی است از آن گذشته
کسی چه میداند آیا او با ماشین خود در اثر یکی از حوادث در نقطه‌ای
نامعلوم از بین نرفته است و روزنامه‌های اروپا در این مورد شرط بندی
کردند.

بدبختانه با این گفتگوها وقت می‌گذشت و از قهرمان دوران
هیچ پاسخی نرسید و خبری نشد و در هیچ نقطه دیده نشده بود و بعد از
روزی که در سواحل سویر یوند حضور اورا گزارش داده بودند دیگر خبری
از او نداشتند.

منهم غیدانستم چه واقع می‌شود و تقریباً از بدست آوردن نتیجه
نهائی ناامید شده بودم.

اما ناگهان در صبح روز پانزدهم ژویه یک پاکت بدون تمبر در
صندوق پست اداره پلیس بدست آمد.

ژول ورن

پس از اینکه اولیای امورنامه را مطالعه نمودند روز دیگر
رونوشتی از آن نامه در اختیار روزنامه مخصوص واشنگتن گذاشته شد
که بعدهادرسایر روزنامه‌ها انتشار یافت .
متن نامه از این قرار بود .

نامه دوم

هدیتی اپووات ۱۵ تزویه

خطاب باکنین قاره قدیم و جدید

پیشنهادات کشورهای مختلف اروپا و همچنین پیشنهاداتی که
کشورهای متعدد امریکا نموده‌اند دارای یک پاسخ است.
خودداری مطلق از قبول پیشنهادها برای بدست آوردن
ماشین است.

این اختراع نه فرانسوی نست نه آلمانی نه اتریشی نه روسی و
نه انگلیسی و نه امریکائی.
دستگاه اختراعی متعلق بمن است و هر وقت بخواهم آنرا مورد
استفاده قرارمیدهم.

باداشتن این دستگاه عظیم در برابر دنیا صاحب قدرت هستم و هیچ
قدرتی در جهان یافت نمی‌شود که در هر وضع و کیفیت بتواند در مقابل
توانائی من مقاومت نماید.

بنی جهت برای بدست آوردن آن تلاش نکنید این دستگاهی است

ژول ورن

که دست یافتن با آن غیر ممکن است اگر کسی بمن کوچکترین
صدمهای برباند صد برابر آنرا تلافی خواهم کرد.

اما راجع به قیمتی که پیشنهاد شده است، احتیاجی با آن ندارم
پیشنهاد پول را در عیکنم و روزی که اراده کنم ملیونها پول بدست بیاورم
دست خود را دراز میکنم و مiliاردها پول مال من است مردم قاره قدیم
و جدید باید بدانند بر علیه من نمی‌توانند کاری انجام دهند زیرا من در برابر
آنها رای قدرت بیشتر هستم.

این نامه امضا شده بود.

مالک دنیا

خارج از قانون

این بود نامه‌ای که خطاب بدولت امریکا داده شد و آنرا بدون تمبر در صندوق پست انداخته بود اما شخصی که در شب چهاردهم این نامه را بصندوق انداخت کسی اورا ندیده بود.

از همه عجیب‌تر اینکه گروهی کثیر از مردم صبح تاغروب واژشب تا بصیر جلو در اداره پلیس استاده بودند و با این وصف چگونه ممکن بود کسی بتواند در برابر آنهمه جمعیت نامه خود را بصندوق پست برساند. شب هم اگر بود شبی روشن و پرستاره بود و با این حال امکان داشت که از این طرف کوچه سمت دیگر را نتواند به بینند.

مثل اینکه فراموش کردم بگویم نامه رسیده را ولیای امور بعد از خواندن عین آنرا بروزنامه دادند که از روی آن عکس برداری کنند در اینصورت معلوم است که من از دیدن آن نامه چه حالتی داشتم و یادم آمد که وقتی من آن نامه اولی را دریافت کردم بفکرم رسید که این نامه باید از طرف گروه جنایتکاران باشد اما از آن روز عقیده‌ام نسبت باین موضوع بکلی عوض شده بود و نمیدانستم درباره آن چه فکر کنم

تنه فکری که بمفزم میرسید این بود که هر گز نباید این نامه‌ها جعلی باشد کسی که این نامه‌ها را نوشته‌همان مخترع ناشناس دستگاه‌ها است بنابراین مطلب برای کسی که بخواهد این مسئله را با نظر عمیق قضاوت کند بطريق دیگر توجیه می‌شود دربرا بر تمام این اسرار که کلید آن درست هیچکس نبودیک نتیجه کلی گرفته می‌شود که ازقرار ذیل بود اگر مخترع ماشین‌ها در این مدت ناپدید شده بودا کنون با یک عمل جدید خود را ظاهر می‌سازد و بجای اینکه بر طبق عقیده عمومی ناپدید شده باشد بایک عمل ماهرانه بدون اینکه دیده شود خود را باداره پلیس نزدیک ساخته است و بعد برای اینکه به پیشنهاد دولت پاسخ بدهد این نامه را نوشته است.

اما بجای اینکه طبق معمول نامه را به پست بدهد با پاپاهای خود قدم در پایتحت گذاشته باشد خودش آنرا بصنوق انداخته است. بسیار خوب اگر این مرد عجیب فکر کرده بود که با عمل خود سروصدای زیاد را خواهد داشت بچه‌امیداً این کار را کرده آیانمی ترسید که در حین عمل گرفتار شود.

واقعاً داستان عجیبی است فردای آن دوز که هزاران و ملیون نهاد مردم این شرح را در روز نامه‌های خواندن باور نمی‌کردند که حقیقت داشته باشد زیرا کسی نمی‌توانست از جلو ملیون‌ها چشم این عمل حارق العاده را نجام دهد. خط این نامه را که مورد توجه قرارداد معلوم بود که کلمات آن با قلمی عدیق و سنگین نوشته شده و بطور مسلم یک خط شناس ماهر با مطالعه خطوط کلمات تشخیص میداد که نویسنده آن مردی صاحب اراده و دارای حالات مخصوصی است.

ناگهان فریادی از تعجب کشیدم . فریادی که گاردخمتکار را از جا تکان داد . چگونه در لحظه اول متوجه شباخت خط بین این نامه و نامه‌ای که از مرور گانتون برای من رسیده بود نشد . از آن گذشته یک شباخت دیگر بچشم میخورد آیا آن چند حروف درشت که بجای امضانوشه بود یا این امضا ، مالک دنیا تشابه نداشت امضا او م . د . بود که حروف روی مالک دنیا بشمار میلدم . این نامه در کجا نوشته شده ؟ در گشتی ، اپووانت^(۱) و این نام مخصوص سد دستگاه اختراقی این مرد عجیب است . واين کلمات معانند نامداوی که مرانه دید کرده بود اگر در اطراف کوه غول عظیم اقدامی بکنم ، بوسیله یک تقریب نوشته شده بود از جا بر خاسته و نامه مورخ ۱۳۶۰ زئن را از میز تحریر خود خارج ساختم و آنرا با درونوشت نامدای که در روزنامه عکس برداری شده بود تطبیق نمودم ، هیچ تردیدی نبود هردو خط باهم شباخت داشت و یک نفر این دونامد را نوشته بود .

سپس مغزم بکار افتاد و سعی کردم نتیجه‌ای از شباخت این دو خط بگیرم هویت نویسنده نامه که بدون تردید سازنده همین ماشین است بایستی از این شباخت کشف شود .

بنابراین باین نتیجه رسیدم که باداشتن چنین شباخت آیانمیتوان دنباله بررسی‌های خود را دنبال کنم آیا میتوانیم مامورین خود را برای پیدا کردن مقصد از همین راه حرکت بدھیم ، و آیا این دو یعنی گشتی ، اپووانت و کوه . غول عظیم چه رابطه‌ای میتواند وجود داشته باشد و آیا

(۱) Endouvante به معنی وحشت است .

بین شعلمهای آتش کوه آبی با پیدا شدن این سه دستگاه چه تشابه‌ی میتوان یافت.

کاری را که باید بکنم انجام دادم و نامه را در جیب گذاشته خود را بدفتر اداره پلیس رساندم.

پرسیدم آیا آقای ولاد در دفترش است و چون پاسخ مثبت شنیدم باشتبا تمام بطرف اطافش روان شدم، شاید کمی محکم‌تر از معمول در رازدم و پس از وصول جواب نفس‌ذنان خود را بدون اطاق رساندم. آقای وارد در این لحظه نامه اصلی را که در صندوق پست‌انداخته شده بود در دست داشت و درباره آن مطالعه می‌نمود و قنی مرا دید پرسید استرک، آیا خبر تازه‌ای دارید؟
– باید بدانید که بلى.

نامه‌را از جیب خارج ساختم آقای وارد آنرا از دستم گرفت و مورد مطالعه قرارداد ولی قبل از خواندن پرسید:

– این نامه چیست.

– نامه‌ای است بطوریکه می‌بینید با حروف اول اسم امضا شده است
– این نامه در کجا به پست انداخته شده است؟

– در دفتر پست مورگانتون در کارولین شمالی.

– چه وقت آنرا دریافت کردید؟

– ۱۳ ژوئن .. تقریباً یک ماه است.

– ابتدا درباره آن چه فکری کردید؟

– فکر کردم این نامه را بک شخص ماجرجونوشه است؟

– و امروز چه فکرمی کنید؟

کفم پس از اینکه آنرا خواندید هرچه شما فکر کنید من همان
فکر را دارم .

وارد نامه را گرفت و تا آخرش را خواند و بعد گفت :

– بجای اعضا فقط سه حرف اول نوشته است .

– بلی آقای وارد و این سه حرف ، حرف اول مه کلمه است .

مالک دنیا و همان نامی است که در نامه دیر روز دیده ایم .

وارد در حالیکه از جا بر می خاست گفت اینهم نامه قبلی است .

– پس شما هم قبول می کنید که هر دو نامه را یک تقریباً نوشته است .

– بلی است رک با یکدست هر دو را نوشته .

– آقای وارد توجه می کنید بنن چه تهدیدی کرده ، اگر دفعه

دوم قصد رفتن به بالای کوه ، غول عظیم را داشته باشم .

– بلی تهدید بمرگ کرده ، ولی یک ماه است که شما این نامه

را دریافت کرده اید پس برای چه همان روز نشان ندادید ،

برای اینکه در آن روز چندان اهمیت باین موضوع نمیدادم اما

امروز نامه ای که از کشتی . اپو وانت رسیده آنرا جدی گرفتم

و لرد گفت :

نمیدانم منظور شما کدام است ، موضوع بنظرم بسیار مهم جلوه

می کند و از خود پرسم آیا وظیفه ما نیست که ردپای این مرد عجیب و

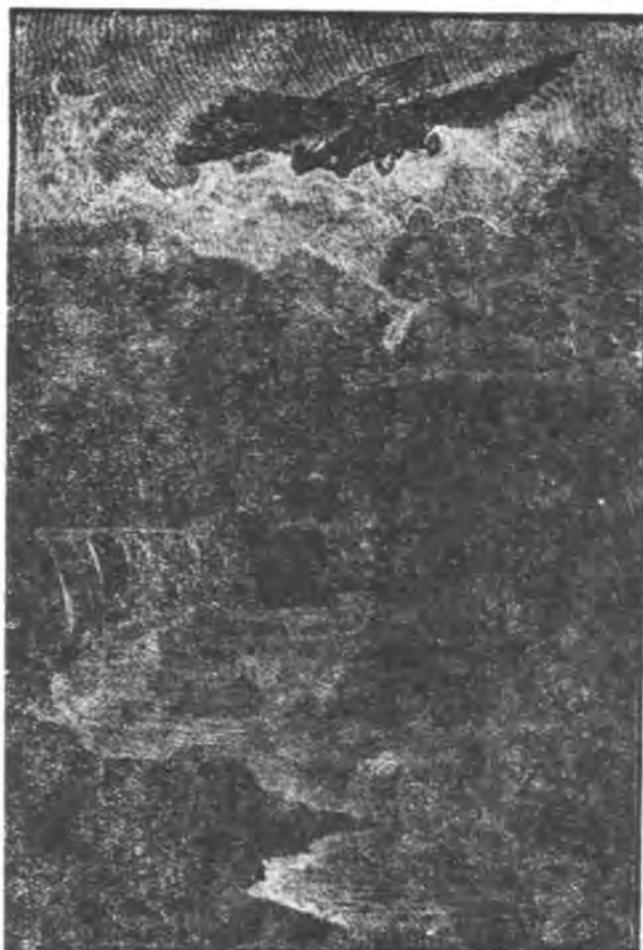
فوق العاده را پیدا کنیم .

– بلی آقای وارد من هم این سوال را از خود می کردم .

– بنظر شما این کشتی ، اپو وانت با کوه ، غول عظیم چه ارتباطی

میتواند داشته باشد .

- پاسخ این سوال را نمی‌توانم بدهم و تصویری بنظرم نمیرسد.



کوه‌غول عظیم

وارد گفت فقط محتاج بیک توضیح است ولی نمی‌توان هیچ چیز را غیرممکن دانست.
- کدام قسمت.

- من می‌گوییم که کوه، غول عظیم مرکزی است که این مختصر برای خود انتخاب کرده در همانجا دستگاه خود را جاداده است.

فریادزدم بچه وسیله این دستگاه با آنجا حمل و بعداز آنجا خارج شده است.

- راست است استورک مگراینکه ..

- مگراینکه چه ؟

- مگراینکه دستگاه عظیم این مالک دنیا بال و پری داشته باشد که بتواند در آن نقطه جایگزین شود.

از تفکر این موضوع که ممکن است دستگاه اپووانت مانند عقاب ولاشخورها بال و پر داشته باشد نتوانست از تعجب و حیرت خودداری نمایم و آقای وارد هم نمی توانست این تصور را بکند.

سپس هر دونامه را بدست گرفت و دومرتبه هر دوراباهم مقایسه نمود و با کمک یک دوربین کلمات آنرا مورد دقت قرارداد و شباخت کاملی بین خطوط آن بنتظرش رسید و دانست ندققط یکدست بلکه، یک قلم نوشته شده است و مهم تر از همه اینکه سه حرف اول ناء، لول با جمله، مالک دنیا مشابه است.

وارد، بعداز چند لحظه تذکر گفت:

- استرک نام شماره نزد من میماند و اینطور فکر میکنم که شما جداً تصمیم گرفته اید نقش بزرگی در این ماجرا بازی کنید و اگر حقیقتدا بگوییم در هردو باید عهد دار کارهای بزرگی بشویم آیا بین این دو قضیه چه رابطه ای موجود است فعلانمی توانم بگویم اما بدعقیده من این رابطه بچشم می خورد، شما در دقیقه اول دخالت کرده اید بنابر این تعجبی ندارد که خواه ناخواه در مرحله دوم هم پای شما کشیده شود.

- آقای وارد، اتفاقاً من آرزوی آنرا دارم و خودتان میدانید که

هزاران نفر با بی‌صبری تمام‌منتظر نتیجه هستند.

– قبول دارم بنابراین تکرار می‌کنم که باید برای اجرای اولین فرمان خود را آماده سازید.

باین خیال که هرچه زودتر آغاز کار مرآ اعلام خواهد کرد از دفتر پلیس خارج شدم و دو مامور که قرار بود با من همراه بیانند آنها هم خود را کاملاً آماده ساخته بودند.

بالینکه سازنده دستگاه، اپوانت پیشنهاد اولیای دولت امریکا را رد کرده بود معهداً هنوز روز بروز امیدواری مردم بیشتر می‌شود در کاخ سفید وزارت عقاید عمومی هنوز امیدوار بودند که از فعالیت‌های خود نتیجه بگیرند اما نمیدانستند این فعالیت‌ها چگونه باید آغاز شود آیا می‌باشد مالک دنیا را پیدا کنند یا اگر دو مرتبه ظاهر شد در فکر این بودند که بچه وسیله باید با دست پیدا کرد اما متناسبانه در کارهای او حالات استثنائی وجود داشت، همه میدانستند که ماشین او مجهز بسرعت فوق العاده‌ای است اما چگونه توانسته است بدون کمک دستگاه‌های حمل و نقل وارد دریاچه کر دال شود و بچه وسیله خارج شده است سپس توجه خود را با آخرین دفعه‌ای که در اطراف رو رودخانه، سوپر بور، ظاهر شده بود جلب نمودند ولی در آنجا هم با وجود مسافت بسیار زیادی که بین دور رودخانه وجود داشته هیچکس نتوانست اثر اورا بیابد.

درواقع این ماجر پر از عجایب و شگفتگی‌ها بود و نام اینها دلیل آن بود که می‌باشد یک روز به نتیجه بر سند چون این شخص پیشنهاد می‌لونه دلار اراده کرده لازم بود که متسلی بزور شوند.

مخترع حاضر نبود اختراع خود را بفروشد و با جملاتی تهدید آمیز

این پیشنهاد ارد کرده بود بنا بر این در این تاریخ اور برابر قدرت اجتماع مانند جنایتکاری بود که بایستی تمام وسائل را بر علیه او بکار بیندازند تا از خطرات احتمالی او جلو گیری شود آرامش خیال و سلامتی مردم امریکا و سایر کشورهای دنیا بیچار می کرد که اقدام جدی بر علیه این جنایتکار بعمل آید.

دیگرا کنون فرضیه نابودی او از بن رفته بود و بعداز نامه مورخ ۱۴ زویه همه میدانستند که این مرد خطرناک در قید حیات است او کاملا زنده بود و حیات او برای سلامتی عمومی خطر بزرگ بشمار می‌آمد، خطر بزرگی که در هر لحظه امکان نابودی داشت در نتیجه این پیش بینی‌ها دولت اعلامیه زیر را صادر نمود:

از آنجاییکه فرمانده کشتی، اپووانت حتی در مقابل ملیون‌های دلار حاضر نشده است از این قایم موشك بازی دست بردارد و از آنجاییکه استفاده او از این ماشین خطرناک برخلاف منافع و سلامتی مردم است و نمی‌توان آنرا نادیده گرفت بنا بر این فرمانده اپووانت بنام یاغی بر علیه قانون تلقی می‌شود و بمامورین مربوطه دستور داده شده است که با تمام قوای خود بر علیه این شخص اقدام کنند.

این بمنزله اعلام جنک بود اعلام جنک جسورانه بر علیه این مالک دنیا که مدعی بود با قدرت خود خواهد توانست یک ملت بزرگ چون امریکا را نابود سازد.

از این تاریخ جایزه‌های بزرگ برای اشخاصی در نظر گرفته شد که بتوانند مخفی گاه این مرد خطرناک را کشف کنند.

این بود وضع امریکا در نیمه دوم ماه زویه، اما از این ماجرا

چه نتیجه می‌توان گرفت مگر اینکه حوادث و پیش آمدها بتواند این معما را حل کند.

برای پیدا کردن او چاره‌ای جزاین نبود که یکدفعه دیگر این یاغی بر علیه قانون دریک جا ظاهر شود یا اثرش را کسی به بیند تا بتوان وسائل دستگیری اورا فراهم ساخت.

اما اشکال کاردراین بود تا وقتی که این اتوموبیل در روی زمین و کشتنی در روی آب وزیر دریائی در زیر آب در حرکت است دستگیری او از محالات شمرده می‌شود پس باید طوری بشود که اورا غافلگیر ساخت در غیر اینصورت با آن سرعتی که لو در اختیار دارد دستگیری او غیرممکن است.

منهم یکی از افرادی بود که در انتظار فرمان آقای ولدبادو مامور خود بطرفی اعزام شومند اما این دستور داده نشد بدلیل آنکه کسی که این دستور را باید بدهد معلوم نبود کجا رفته است.

اواخر ماه ژویه فراریسید روزنامه‌ها مردم را در جریان حوادث جاری می‌گذاشتند گاهی از اوقات اخبار جدیدی انتشار می‌یافت که کنجکاوی مردم خود بخود تحریک می‌شدو بطوریکه روزنامه‌های مینوشتند ردپای دیگری بنظر دسیده بود اما این اخبار زیاد جدی نبود مخابرات تلگرافی در تمام نقاط کشور را در بدلمی شد امام امام آنها ضد و نقیض یکدیگر بودند معلوم است وقتی که جایزه‌های بزرگ تعین شود از این خبرهای دروغ و راست بسیار زیاد است.

یک روز خبر دسید که اتوموبیل را در فلان نقطه دیده اند و روز بعد گفته می‌شد که کشتنی را دریکی از رودخانه‌های کشود دیده اند و چند

روز بعد زیر دریائی در نقطه دیگر آمد و در می کرد در واقع مغزهای عردم
بکار افتاده بود و هر کدام برای بدست آوردن جایزه بزرگ اخبار شگفت
آورد نقل می کردند .

بالاخره در تاریخ ۲۹ ذویه از رئیس دستوری دریافت کردم که
بدون فوت وقت خود را در دفتر کارش معرفی کنم .
بیست دقیقه بعد در حضورش بودم .

تا مرادید گفت استرک ، تا یک ساعت دیگر باید حرکت کنند .
- برای ...

- بمقصد تولدو

- در آنجا دیده شده است .

- بلی در آنجا اطلاعات لازم را کسب خواهید کرد .
- بسیار خوب یک ساعت دیگر با مامورین برآه خواهیم افتاد .

- استرک بشما دستور قطعی میدهم .
- چه دستوراتی .

- که ایندفعه باید موفق شویم .

دریابان

بالاخره قهرمان بزرگ تاریخ دریکی از نقاط امریکا ظاهر شده بود اما در کجا؟ آیا در جاده های امریکا یا دریاهای اروپا؟ سرتاسر اقیانوس اطلس را اگر می خواست میتوانست در فاصله بسیار کم با سرعت محیر العقول خود طی نماید.

تعجب نکنید اگر بگوئم که این مرد کستاخ راهی را پیش گرفته بود که حد فاصله بین امریکا و اروپا بشمار میرفت، اودارای سرعتی بود که از هیچ چیز نمی ترسید و سریع السیر بر از کشتی های انگلیسی و آلمانی و فرانسوی بود که میتوانست طول یک اقیانوس را در فاصله کمی طی نماید.

امواج آب برای او خطری نداشت او قادر بود از بین این امواج بگندو در محل ساكت و خلوتی که مورد تعقیب واقع نشود منزل بگیرد. با این حال ایندفعه نمی خواست اقیانوس اطلس را طی کند اما گمان میرفت که اگر موفق بستگیری اومی شدیم در آبهای او هیوباشد زیرا تولد و مر کزان این ایالت بشمار می امد البته کسی نمیدانست کشتنی او در چه

نقشه‌ای درحر کت است فقط این مطلب دا اداره پلیس میدانست که بایستی



در ساحل رو دخانه

بمامور مخصوص خود دستور بدھدبدون اینکه کسی خبر شود با آن نقطه نامعلوم حر کت کند زیرا اداره پلیس می‌خواست این مطلب پنهان بماند و جایزه مخصوص متعلق بکسی باشد که برای رسیدگی باین امر اعزام شده است.

من مامور این کار بودم و قرار بود بایکی از مامور دین زبده وزرنک بنام ارتو رولس در مرکز تولدو تماس بگیرم بطوریکه اشار، کردم از چند روز پیش وسائل سفر را آماده کرده بودم بیش از دو سه جامه دان همراه نداشم زیرا معلوم نبود ماموریت من چند روز طولی کشد.

چون هارت و تابوالکس، با اسلحهای جیبی مجهز بودند من هم مانند آنها مسلح شدم کسی چه میداند شاید در یک محل مجبور میشیدیم برای دفاع یا حمله از آن استفاده کنیم.

شهر تولدو در منتها الیه دریاچه اریه قرار داشت که آبهای این رودخانه ساحل شمالی او هیو رامش رو ب میساخت قطار راه آهن که برای ماسه تفرج اذخریه کرده بود همان شب ما را از ویرژینی شرقی بطرف او هیو حر کتدادنمی تو آنستم در رفت تا خیر داشته باشم بالاخره میبح ساعت هشت قطار در ایستگاه تولدو توقف کرد.

در ایستگاه راه آهن ارتو سرولس نماینده مخصوص پلیس در انتظار مابود قبل و بعد مرا با اطلاع داده بودند.

بمحض اینکه قدم بزمین گذاشتمن او را شناختم زیرا او جلو در خروجی ایستاده و مسافرین را یک یک رله لفظ میگزنداند. بطرف اور فتم و گفتم آقای ولس ..

جواب داد آقای استرک.

- خودم هستم.

ولس گفت در اختیار شما هستم.

پرسیدم آیا مدتی در تولدو خواهیم ماند.

- خیر بعلاوه اختیار بدست خودتان است یک کالسکه با چهار

اسب در حیاط منتظر شما است باید همین حالا حرکت کنیم تا بوقت
بآنجا برسیم.

در حالیکه به مامورین خود اشاره می‌کردم گفتم حاضرم باشما بایم
بیست مایل راه است.

آن محل که باید برویم چه نام دارد.
بلک روک.

معهذا با اینکه برای رفتن شتاب داشتیم لازم بود قبل از هوتل پیدا
کنیم تا جامدهانها را آنجا بسپاریم پیدا کردن این هوتل بوسیله آرتور
ولس در شهری که یکصد و سی هزار جمعیت داشت کلا آسانی بود کالسکه
مارا به وایت هوتل هدایت کرد و پس از صرف یک صحابه فوری در سر
ساعت ده براه افتادیم.

کالسکه جای چهار نفر را داشت و آذوقهای که در ابدار آن جا
می‌گرفت میتوانست غذای چند روزما را حمل کند.

ساحل بلک روک جای کامل‌خلوتی بود و دهقانان و صیادان
اطراف در آن حوالی رفت و آمد نداشتند در آنجا ندهم مانعهای برای
صرف غذا و نهادهایی برای مسکن کردن نداشت.

هوای تا بستان بسیار گرم بود و آفتاب ماه ژویه بدن را می‌سوزاند
در این صورت از بدی هوادر مضيقه بودیم ولی یکی دوش بعده میتوانستیم در
هوای آزاد استراحت نمائیم.

از طرف دیگر اگر در ماموریت خود توفیق می‌یافتیم پیش از چند
ساعت در این هوای معطل نمی‌شدیم یا اینکه قبل از فرار کردن رانده
اپو وانت را دستگیر می‌کردیم یا اموفق بفرار می‌شد در این صورت دستگیری

او در حال فرار امکان نداشت.

آرتوس رولس، مردی چهل ساله از ورزیده‌ترین پلیس‌های امریکا مردی محکم و بالاراده و گستاخ بود و خونسردی فوق العاده‌ای داشت و در ماموریت‌های مختلف استعدادو کارداری خود را نشان داده و با خطرهای سخت مواجه شده بود با اطاعت کورکورانه‌ای که از روای خود داشت اعتقاد و احترام آنسان را بسوی خود جلب می‌کرد این مرتبه برای انجام ماموریت دیگری به تولو آمده بود که بر حسب اتفاق مجبور شد در ماجراجویی کشته اپوانت همکاری کند کالسکه ما که شکل یک گاری سفری چهاراسبه داشت از ساحل رودخانه اریه با سرعت تمام پیش میرفت و بسمت جنوب غربی نزدیک می‌شد.

این دشت وسیع بین کارولین شمالی و ایالت اوہیو قرار داشت و از آنجا بدایالت میسلیوانی و نیویورک نزدیک بود.

اگرمن در اینجا مسافت و وضع جغرافیائی و عمق آب و وسعت محل و کانالهای اوراهای دریائی آفرانشان میدهم برای این است که ماجراجویی داستان مفید است.

سطح رودخانه، اریه بیشتر از ۲۴۷۸ کیلومتر مربع بود و موقعیت آن تقریباً در انتفاع سیصد پائی سطحد یاقر اراده داشت و از طرف شمال غربی با دریاچه هیورتون و سنت کلر و دترویاکد سطح آبهای آن هم سطح این رودخانه است ارتباط داشت و ردهای زیاد بین چند رودخانه‌ی بیوستند مانند رود، روکی، کیشاگو و بلک که از پرآب‌ترین رودخانه‌ها بشمار می‌یابند و تمام این رودخانه‌ها پس از گذشتن مسافت‌های زیاد با بشار معروف نیاگارا می‌پوست.

عمیق‌ترین نقطه‌این دریاچه در این محل بیکمده وسی و پنج پامیر سد
با این ترتیب ملاحظه می‌شود که عمق آبهای آن چند است و در واقع این
قسمت مرکز مهمترین رودخانه‌هایی است که برودهای کانادا می‌پیوندد
در این محل با اینکه در چهل درجه عرض جغرافیائی قرار گرفته
در زمستانها هوا بسیار سرد می‌شود و جریان آبهای منطقه منجمد شمالی
بدون هیچ مانع باشد تمام در این سر زمین سرازیر می‌شود بنابراین
باید توجه داشت که رودخانه اریه در پیشتر از موقع سال یخ بسته است.
مهمنترین شهری که در سواحل این رودخانه‌ها قرار گرفته بوفالو، است
که بایالت نیویورک تعلق دارد و دیگری تولدو که یکی در مشرق و
دیگری در مغرب است بعداز آن نیولان و ماساندو کی متعلق بایالت اوهیو
در شمال آن واقع است و شهرهای کم اهمیت‌تر آن غالباً در نقاط ساحلی
قرار گرفتند.

با این توصیف فعالیت بازار گانی، اریه در این حدود قابل ملاحظه
است و میزان محصولات سالیانه آن گاهی از دو میلیون و دویست هزار دolar
تجاوز نمی‌کند.

کالسکه ما با همان سرعت از کنار این رودخانه می‌گذشت و
در حالیکه کالسکه‌چی با ضریب‌های شلاق اسپها را حرکت میداد من در
داخل کالسکه با آرتور ولس صحبت می‌کردم و در ضمن گفتگوهای بود که
دانستم چه وقایقی در این منطقه رخ داده که در نتیجه آن گذارشای لازم
را باداره پلیس فرستاده‌اند.

چهل و هشت ساعت قبل در بعداز ظهر ۷۰٪ زویه ولس سوار بالسب
بطرف شهر کوچک هارلی که در چند مایلی این نقطه قرار داشت میرفت

ژولورن

ودر حالیکه از وسط جنگل میگذشت ناگهان چشمش بیک زیر دریائی افتاد که از زیر آب بسطح رودخانه بالا میآمد.

در آنجـا ایستاد واز اسب پیاده شد و خودرا پشت بوتهای مخفی ساخت و با چشم ان خود زیر دریائی بزرگی را دید که در اسکله بلاک روک توقف نمود. آیا این همان زیر دریائی بود که در روز نامه‌ها نوشته بودند که در آبهای بوستون و کرداں دیده شده است؟

وقتی این زیر دریائی به نزدیک تخته سنگ‌های ساحل رسید دو مرد بساحل پریبدند یکی از آنها همان مالک دنیا بود که چندی قبل در دریاچه سوپریور دیده شده بود. آیا این همان اپوان اسرار آمیز است که باین نقطه آمده است؟

ولس می‌گفت من داین نقطه تنها بودم اگر در آن روز با این دو مامور همراه هم بودند بدون تردید چهار نفری میتوانستیم این دونفر را قبل از اینکه بتوانند فرار کنند دستگیر نمائیم.

جواب دادم البته اماممکن بود غیر از این دونفر کسانی دیگر در کشتنی باشد ولی در هر حال اگر این دونفر را از نزدیک میدیدیم میتوانستم بدآنم کیستند واز کجا آمده‌اند.

ولس گفت مخصوصاً اگر یکی از آنها همان رئیس و فرماند کشتنی معروف اپوان باشد خیلی جالب است

– ولس فقط من از یک چیز ترس دارم و آن این است که شاید بعد از رفتن شما این کشتنی زیر دریائی از آن اسکله رفته باشد.

– چند ساعت دیگر خواهیم دانست خدا کند که آنها آنجـا باشند بالاخره در اول شب آنجـا خواهیم رسید.

بعد پرسیدم شما تاغروب آفتاب در جنگل نماندید
 - خیر نزدیک ساعت پنج از اینجا رفتم ولی اول شب به واشنگتن
 تنگraf کردم.

دیروز دیگر به اسکله بلاک وک سری نزدید
 چرا؟

زیر دریائی آنجا بود
 یعنی سر جای خودش بود
 و آن دومرد چطور؟

آن دومرد هم بودند بنظرم خرابی مختصر زیر دریائی آنها را باین
 نقطه کشانده بود

مسلم است، مختصر خرابی که مانع رفتن به محل خودشان شده
 است خدا کند هنوز همانطور باشد

منهم اینطور گمان می‌برم زیرا بعضی مواد و آلات وابزار در ساحل
 رودخانه دیده می‌شد بطوری که بدون اینکه بفهمند توانستم جلوبروم
 و تشخیص بدhem بنظرم اینطور رسید که در داخل زیر دریائی مشغول کاری
 هستند

فقط این نفر بودند
 فقط آنها بودند

باین حال چطور ممکن است برای تعمیر یک چنین دستگاه
 بزرگ یک نفر کافی باشد آنهم دستگاهی که یکدفعه اتوموبیل و دفعه
 دیگر بصورت کشتی در می‌آید
 آقای استرک من چیزی در کنم اما آن روز همان نفر

روز گذشته را دیدم چندفعه تا جنگلی که من در آنجام خفی شده بودم آمدند چند شاخه از درخت بریدند و روی زمین آتش درست کردند این ساحل بقدری خلوت است که کسی مرا حشان نمی شد و خودشان حقیقتاً این موضوع را میدانستند

اگر آنها را به بینید باز هم می شناسید

البته یکی کوتاه قد و تنومند با قیافه ای خشن و صورتش را دیش انبوهی پوشانده بود اما دیگری لاغراندام و کوتوله بود بعد مانند شب گذشته ساعت پنج شهر برگشت و در تولیدو تلگراف آقای وارد را بدست دادند که آمدن شما را اطلاع داده بودند از این جهت به ایستگاه رفت و منتظر شما ماندم به این ترتیب وضع کاملاً روشن بود در مدت سی و شش ساعت زیر دریائی در ساحل بلاک روک توقف داشته و قطعاً سر گرم اصلاح و تعمیر دستگاه بوده اند و شاید شانس مایاری کند و باز هم آنها را در آنجا به بینیم.

توقف کردن اپو اونت هم در ساحل موضوع آشکاری است من و آرتودولس در این زمینه صحبتها یماندا کردیم آخرین دفعه ای که زیر دریائی دیده شد آبهای رودخانه سوپریور بوده و پیمودن مسافت بین سوپریور و دریاچه اریبدام ممکن است در دری زمین در از جاده میشیگان تا ساحل غربی دریاچه انجام داده و اگر از راه دریا آمده باشد آنهم آسان است از راه های مخصوص جریان آب خود را به این نقطه رسانده است بطور مسلم عبور او از روی زمین دیده نشده اما با اینکه در تمام قسمتها پلیس های امریکا در حال مراقبت بودند او میتوانست با سرعت تمام از راه های غیرعادی خود را باینجا بر ساند فقط این فرضیه باقی میماند که

ممکن است اتوموبیل را بداخل کشته یا زیر دریائی حمل کرده باشد با این
شرایط رانندگان ماشین میتوانستند براحتی خود را بساحل اریه نزدیک
سازند.

اکنون اگر فرض شود که زیر دریائی در ساحل متوقف باشد
دستگیری آنها آسان است اما اگر قبل از رسیدن ما بخواهد فرار کنند
شکست ما قطعی خواهد بود

بی خبر نبودم که دو قایق موتوری قدیمی در همین ساعت در ساحل
بند بوقالود منتهی به همین رو دخانه اریه توقف کرده و قبل از عزیمت
از واشنگتن آقای وارد این موضوع را بمن گفته بود بنا بر این اگر لازم
می شد که کشته، اپوانت، رادبیال کنیم یک تلگراف با آنها کفایت می کرد
اما شکال کار در این بود که اگر اوضاع خواست بصورت زیر دریائی در آمده
واز سرعت عجیب خود استفاده کند چگونه ممکن بود این دو قایق موتوری
بتوانند با ورسند آرتورولس هم عقیده داشت که مبارزه با یک زیر دریائی
کار مشکی است اما آنها می توانند کاری صوبت دهند و اگر تا فردا شب
کار تمام نشود شکست قطعی نصیب ماخواهد شد

ولی بمن گفته بود که اسکله بلاک روک خلوت بود جاده ای هم
که تولیدورا بد هکده، هارنی وصل می کرد در چند مایلی این جاده قرار
داشت و کالسکه ها وقتی بارتفاعات ساحل بر سر بطوری است که از طرف ساحل
دیده نمی شود ولی از اینکه به پشت درختان جنگل رسیدیم پنهان شدن
به پشت درختها آسان است

واز آنجا من و رفقایم در او لشب میتوانستیم در محل مناسبی مخفی
شویم و از آنجا براحتی ساحل ددیا را خواهیم دید

از آن گذشته و لس این محل را خوب می‌شناخت از روزی که به تولیدو آمده بود یکبار اطراف رو دخانه را بازدید کرده بود و میدانست که سنگهای عظیم اطراف رو دخانه را احاطه کرده و عمق رو دخانه هم در این محل پیش از چند پانچاه دارد.

بنابراین کشتی، اپووانت می‌توانست یاد رروی آب یادر زیر آب در زیر آبهای اسکله توقف نماید و راه‌های آمد و دورفت از روی تپه‌ها و از بین سنگ‌لاخهاتا کنار رو دخانه چندان مشکل بنظر نمی‌رسد.

تقریباً ساعت هفت بود که کالسکه ما بعد از اینکه از وسط جاده میان بر پیش رفت توانست با ولین سرحد جنگل بر سده نوز بقد کافی هوا روشن بود و حتی از پشت درختها هم جاده مقابل دیده می‌شد با این حال از احتیاط خارج بود زیرا گر زیر دریائی هنوز در حال تعمیر بود مار از آنجا میدیدند و امکان داشت قبل از اینکه بتوانیم با آنها بر سیم زیر دریائی را برآه انداخته از یک طرف ناپدید شوند.

وقتی کالسکه با ول جنگل رسید پرسیدم بهتر نیست در اینجا توقف کنیم.

خیر آقای استرک، بهتر است محل اقامت خود را در وسط جنگل قرار دهیم یقین دارم که کسی مساراندیده است کالسکه می‌تواند زیر درختها راه ببرد؟

خیر نمی‌تواند جلو ببرد من از هر طرف این جنگل رفته ام در پانصد قدمی مازمین صاف است و اسبهای می‌توانند بچرند وقتی هوا کاملاً تاریک شد از جاده باریک تا نزدیکی های اسکله خواهیم داشت.

چاره‌ای غیر از پیروی نظر و لس نداشتم مایپیاده راه افتادیم و کالسکه

چی هم از دهن اسبهای گرفته بطرف جنگل راه افتاد.

در داخل جنگل شاخهای درخت هم پیچیده بود روی زمین چمن‌های سبز
و برگهای خشک درختان دیده می‌شد و در آن محل درختها بقدی انبوه
و بهم رفته بودند که چون صدقه‌جلورفتیم دیگر از روشنائی آفتاب چیزی
نداشیم، در روی جاده‌ها و داهروها هم اثری از جای پا دیده نمی‌شده‌اند
پس از هدیقه کالسکه بزمت توانست خودش را بزمین صاف و هموار
برساند این زمین صاف که از درختان تنومند احاطه شده بود و مانند محوطه
در بسته‌ای بود و سطح زمین را چمن‌های سبز می‌پوشاند

اما در آنجا هواروشن بود و چون هنوز وقت زیادداشتم و هو
هم مساعد بود میتوانستیم چند دقیقه‌ای بعد از این مسافت خسته کننده
روی علفها استراحت نمایم.

بطور قطع اولین نظرما این بود که مرچه زودتر بطرف ساحل
برویم و بهینم آیازیر دریائی هنوز در آب است اما احتیاط‌آماران گاهداشت
اگر چند دقیقه دیگر صبر می‌کردیم هوا بقدر کافی تلذیک می‌شد
و نمیتوانیم خود را با ساحل برسانیم که کسی مارا نه بیند این عقیده من
بود ولازم ندانستم که با نظر من مخالفت کنند.

افسار اسبهار باز کرده و تحت مراقب کالسکه چی در آن زمین سبز
مشغول چریدن شدند، ژان‌هارب و ناب‌الکر صندوقچه کالسکه را گشوده
و غذا و مشروب را روی زمین در کنار درختی که کاملاً شباهت بدرختهای
مور گامتون داشت قراردادند.

همه گرسنه بودیم و عطشی داشتیم ضرر نداشت کمی چیز بخوردیم

و مشروب صرف کنیم و سپس بیپهاروشن شده و منتظر وقت شدیم در داخل جنگل سکوت کامل حکمفرما بود و آخرین ترنم پرنده‌گان نیز قطع می‌شد ، چون شب فرارسید نسیم سردی آغاز شد و برگهای درخت رفته رفته بحرکت درآمدند ، بعداز غروب آفتاب ، آسمان مستور از ابرشده و تاریکی بدنبال سیاهی اول شب همه جارا فراگرفت ساعت خود نگریستم ساعت هشت و نیم بود
کفتم و اس وقت رسیده است

آقای استرک هر وقت بخواهید حاضر م.

پس برویم .

ولس جلو افتاد و من بدنبالش رفتم ، چون هارت ، ناب ، الکر بعداز ما برآه افتادند در آن تاریکی جلو رفتن کمی اشکال داشت و اگر ولس راهنمائی نمی‌کرد نمی‌توانستیم جلو برویم
بالاخره به بلندی جنگل رسیدیم جاده‌ای بود که تا ساحل رودخانه کشیده می‌شد .

همه جا ساکت و تاریک بود لازم بود بهتر ترتیب باشد جلو برویم اگر زیر دریائی آنجا باشد بایستی در کنار سنگهای ساحل دیده شود

قلیم بشدت تمام می‌زد نخستین فکرم این بود که بدانم زیر دریائی هنوز در ساحل ایستاده است

ولس که در جلو بود اشاره کرد پیش برویم سنگ‌بزمها در زیر پایمان صدا می‌کرد دویست قدم جلوتر بعداز چند دقیقه توانستیم

صاحب دنیا

۱۵۱

در انتهای جاده‌ای قرار بگیریم که ما را بساحل رودخانه هدایت می‌کرد.

هیچ چیز نبود، محلی را که بیست و چهار ساعت پیش ولسدیده بود اپووانت در آنجا است خالی بود.

بنابراین، مالک دنیا در ساحل بلاک روک حضور نداشت.

ساحل بلاک روک

از اینجا معلوم است که انسان چقدر با آرزو و احلام زندگی می‌کند
البته در آن حال فکر این را می‌کردیم که دستگاه گذائی که آنقدر بدن بالش
بودیم نباید آنجا باشد و از کجا معلوم بود دستگاهی را که ولس در تاریخ
۲۷ آن جادیده همان کشتی مرموز بوده و اگر بطوریکه ولس می‌گفت
زیر دریائی در اثر خرابی مجبور بتوقف در این ساحل شده بنابراین باید
کفت پس از اینکه توانسته است خرابی خود را اصلاح کند از این جا رفته است
در هر حال این ماجرا با اینکه ظاهر آن روشن و مسلم بود نشان
میداد که نباید باین سادگی باشد اما اصل موضوع راما نمیدانستیم و
ولس هم بیش از آنچه که میدید حدسی نمیزد و هردو در بر ابراین حقیقت
تلخ مات و مهبوت مانده بودیم زیرا تمام امید و اریهای ما تبدیل بیاس
و ناامیدی شد فکرمی کردیم اگر کشتی ، اپوانت ، درروی آب یا در
زیر آب در حال رفتن باشد پیدا کردن ردپا یابدام اند اختن آن از محالات
بشمار می‌آمد ، دیگر جای آنرا نداشت که بی جهت امید وارباشیم شاید
هیچ قدرت انسانی پیدا نمی‌شد که بتواند این کار مهم را انجام دهد.

هر دودر آن نقطه میخکوب شده بودیم و با این حال جون هارت و ناب والکر برای اطمینان بیشتر در اطراف ساحل مای جستجو و کاوش را گذاشتند.

با زهم یقین نداشتم آنچه را که می‌بینیم کاملاً حقیقت داشته باشد فکرمی کردیم شاید اشتباهمی کنیم و یک ساعت بعد یا هم اکنون دو مرتبه ممکن است ظاهر شود و اگر چنین چیزی واقع می‌شد برای ما آسان بود که روی زمین دراز بکشیم و قبل از اینکه آنها بتوانند حرکت کنند گرفتار شان سازیم و اگر آن دونفر بروی کشتنی بودند آنقدر صبر می‌کردیم تا پیاده شوند بعد برای دستگیر کردن آنها حلو میرفتیم و از طرف دیگر بطور یکمولس می‌گفت چون در روز اول و دوم در اینجا ایستاده بودند پس اطمینان داشتند که کسی در این ناحیه پیدا نمی‌شود بالین فرضیات باید قبول کرد که آنها هنوز نرفته اند این فکر ما بود ولی حال مشاهده می‌کردیم برخلاف آنچه که نقشه کشیده بودیم کشتنی اپوانات از آنجا رفته است بقدرتی ناراحت و بہت زده بودیم که نمیدانستیم چه بگوئیم و چه تصمیم بگیرم شکست خوردن در برابر چیزی که اطمینان نداشتم پیروز خواهیم شد برای ماسخت مرارت بار بود.

یک ساعت گذشت با این حال جرأت نمی‌کردیم از آنجا بروم و چشمان ما بی دریبی در لابلای سنگها در حال جستجو بود گاهی مختصر روشنایی در امواج آب پدید می‌شد و سطح آب را می‌لرزاند بعد دو مرتبه حاموش و ساکت می‌شد و امیدواری ما بیاس و ناراحتی تبدیل می‌یافتد زمانی هم بمنظرا میرسید که هیکل آهی در تاریکی ظاهر می‌گردد سیاهی یک کشتنی که در حال حرکت است، و دقیقه بعد اینطور مجسم

می شد که در اعماق آب حرکتی دیده می شود اما این امواج که شباهت با حلام داشت بلا فاصله از نظر محو و نابود می گردید و متوجه می شدیم که خطای بصر بود و اغتشاش فکری این منظره هارا مجسم ساخته است.

در این وقت مامورین که برای جستجو رفته بودند ظاهر شدند و من

بابی صبری پرسیدم.

خبر تلازه ای نیست.

جون هارت گفت خیر.

اطراف اسکله را بازرسی کردید؟

ناب والکر پاسخ داد:

بلی و حنی اثری از ابزار آلاتی که آقای ولس بیان می کرددند دیدیم گفتم باز هم صبر کنیم من عقیده ندارم که با این زودی بجنگل بر گردیم ناگهان در این وقت توجه ما بچیزی شبیه بحر کت امواج آب جلب شد که شیار آن تازدیک تخته سنگها جلو می آمد.

ولس گفت مثل این است که سوسماری در آب حرکت می کند.

در حالیکه صدای خود را آرامتر می ساختم گفتم:

تقریباً اینطور است این حرکت از کجا شروع شده زیرا نسیم دریا کاملآ آرام و ساکت است آیا این حرکات در سطح آب رودخانه طبیعی است

ولس بطرف من خم شدو گفت مثل این است که حرکت از زیر آب آغاز شده است.

حقیقه این تصور پیش می آمد آیا در زیر آب یک زیر دنیائی وجود ندارد و حرکت موتور آن باعث حرکت آب نشده است.

بی حرکت و ساكت بسوی امواج آب خیره شده بودیم و
کوچکترین موج و حرکت آب را از نظر دورنمی کردیم .
در این وقت جون هارت و نابوالکر بطرف بالا آمده بودند و من
خود را بسطح آب نزدیکی کردم حقیقته امواج و حرکت آب که همانطور
ادامه داشت خیره مانده بودم گاهی بطور مخصوص حرکت میکرد و کم
کم متوجه شدم که این حرکات منظم مانند اینکه چیزی را بآب فرو
کرده اند لامه داشت ولس درحالیکه بطرف من خم شده بود گفت :
تردیدی نیست این حرکت انسانی است که جلومیاید .
بدون تردید باید اینطور باشد مگر اینکه در آب دودخانه سوسمار
یا خرچنگ وجود داشته باشد .

ولس گفت خیر این یک کشتنی است اما معلوم نیست که بعمق
آب میرود یا میخواهد بالا بیاید :
پرسیدم از همین نقطه بود که در آب دومرتبه آن هارادیده بودید .
بلی همین جا بود .

بسیار خوب اگر همین نقطه بود ، غیر از این هم نباید باشد پس
دلیلی ندارد که دومرتبه بجای خود مراجعت کند .
ولس درحالیکه داخل اسکله را نشان میداد گفت .
آنجا رانگاه کنید .

مامورین در این وقت بما نزدیک شدند و هر چهان قفر درحالیکه بروی
زمین دراز کشیده بودیم سطح اسکله را تماشا میکردیم بطور مبهم
دیده می شد که جسم سیاهی در تاریکی حرکت میکند و خیلی آهسته
جلومیاید و می بایست کامل منوجه شمال شرقی باشد و اما در این اثنا خیلی

آدام و بیصداغرش موتوری بگوش میرسید شاید بعد از اینکه توقف نمود بروی آب بالا باید بنابراین مانند شب گذشته کشتی می‌خواست در اسکله توقف نماید برای چه از کنار ساحل دور شده و بچه دلیل آکنون می‌خواهد بر - گردد و آیا دو مرتبه دچار خرابی شده و نمی‌تواند حرکت کند و یا اینکه دو نظر گرفته است تاخرا بی او اصلاح نشود ساحل را باید ترک کند . چند لیلی دارد که دوم رتبه باین نقطه بر گشته است بالاخره آیا علت دیگری دارد که نمی‌تواند بشغل اتوموبیل دد آمده راه خشگی را پیش بگیرد .

تمام این موالات از ذهن من می‌گذشت اما معلوم بود که فمیتوانستم برای هیچ‌کدام پاسخ درست بدهم .

از همه اینها گذشته افکار بکه در مغز من و ولس می‌گذشت بدان جهت بود که خیال می‌کردیم این هیکل سیاهی همان فریدریائی متعلق بصاحب دنیاست که در نامه خود حاضر نشده بود با پیشنهاد دولت موافقت کند و با اینکه چشم خود چیزهایی را میدیدم هنوز اطمینان نداشتم که حدس ما درست بوده است .

در هر حال هر چه بود خوچیدیدیم که کشتی خط السیر اسکلمند را می‌شناشد چونکه در آن تاریکی بدون چراغ جلو می‌آمد .

نه چراغی در ساحل بود و نه کوچکترین روشنایی در داخل بنظر میرسید فقط گامی حدایی کار کردن موتور با هستگی شنید ممی‌شد و موجهای آب رو بازدید می‌گذاشت و تا چند دقیقه دیگر بساحل میرسید . اگر من دادین جانام ساحل را می‌اورم باید گفت که تقریباً این کلام صدق می‌کرد زیرا منگها در ساحل رو دخانه محلی صاف را درست کرده

بود بطوریکه سطح زمین با آب رودخانه پیش از چهار پنج یا فاصله نداشت.
ولس در حالیکه بازویم را گرفته بود گفت:
از اینجا برویم.

خیراً گر حرکت کنیم دیده‌می‌شویم، باید خودرا بیک طرف
بگشائیم و در پشت یکی از سنگها مخفی شویم و منتظر بمانیم
بسیار خوب مابدنیال شما حرکت خواهیم کرد.
کم کم آن جسم سیاه نزدیک‌می‌شود و از بالای پل کدمختصر اتفاقی
نسبت بسطح آب داشتسر و کله‌دو نفر دیده شد.
آیا حقیقتاً غیر از این دونفر کسی در کشتی نیست؟

ولس و من با تفاوت هارت، و نابوالکرپس از اینکه از جاده سر بالائی
بالارفته‌یم در کنار تخته سنگها دراز کشیدیم در اطراف ما گودالهایی بود
من و ولس در یکی از این گودالهای رورفتیم و دوماً مور نیز خود را در گودال جا
دادند اگر مردان داخل آپو وانت با ساحل می‌آمدند مارانمی تو انتند به بینند
اما آنها را میدیدیم و با یستی انتظار وقت مناسب را کشید تا چه واقع شود
صدائی در ساحل رودخانه بگوش رسیده‌یم اینکه آن دونفر بزبان انگلیسی
باهم حرف میزدند معلوم شد که کشتی بالاخره ساحل پهلو گرفته بود
نقریباً لحظه بعد رسماً نی برای بستن بکشتی ببالا آمد.

ولس که خود را بطرف گوش‌های کشاونده بود با چشم خود دید که
طناب کشتی بوسیله یکی از آنها که با ساحل پر یده بود انجام شد رسماً
بروی زمین افتاد.

چند لحظه بعد صدای پاها بروی سنگریزه‌ها بگوش رسید دو مرد پس
از اینکه از راه را اسکله گذشتند بطرف زمین صاف جلو چنگل پیش

آمدند یکی بدنبال دیگری در بر ابر روشانی چرا غستی حر کتمی کرد
آیا برای چه باین طرف آمدند؟ آیا این نقطه با بلاک روک یکی از
مراکز توقف کشته آنها است و آیا صاحب کشته در این فزدیکی انباری از
آذوقه یا بازار آلات دارد؟ آیا پس از انجام کارهای خود باین نقطه آمده‌اند
غذا صرف کنند؟ آیا آنها میدانند که این محل آنقدر خلوت و بیسر و صد است
که می‌توانند بدون عزم احتمتذندگی کنند ولس پرسیداً کنون چه باید کرد
- بگذاریم بایند بعد تصمیم می‌گیریم .

اما کلام من در اثر حادثه‌ای قطع شد .

آن عرده نوز در صدق قدمی مابود که ناگهان یکی از آنها روی خود
را گرداند و روشانی چرا غستی که در دست داشت درست بصورتش افتاد
قیافه این مرد همان بود که چند دوز جلو منزل کوچه لانک استریت مردانبال
می‌گرد، هیچ اشتباه نمی‌کردم، همانطوری که خدمتکار او را شناخته بود من هم
اور اشناختم .

خودش بودیکی از همان جاسوسهایی که نتوانستم ردپایش را پیدا
کنم و بدون تردید نامه‌ای که در یافت کرده بود از طرف همین شخص بود
نامه‌ای که کاملاً شباهت بخط «مالک دنیاداشت» و این نامه را در کشته
اپوانست نوشته بود .

یادم می‌آمد که در مورد حادثه غول عظیم مر اتهید کرده بود و در همان
حال بفکر م رسید آیا حادثه غول عظیم چه رابطه‌ای می‌تواند با کشته
اپوانست داشته باشد .

با چند کلام مختصر، ولس راهم در جریان قضیه گذاشت و او در پاسخ
من گفت .

تمام این حوادث غیر قابل درک است .

در هر حال این دونفر بطرف جنگل پیش میرفتند و بالاخره بقسمت سبزه کاری آنجار سیدند .

ولن گفت خدا کند که اثاثیه مارانه بینند .

از این قسمت نباید نگران بود گمان نمیکنیم از حدود درختهای صفا اول جلو تبر و ند .

- بالاخره اگر پیدا کردند چه میشود .

- اگر دیدند دومرت به برای سوار شدن بکشتی میابند و در آنوقت باید جلو راهشان را گرفت .

در قسمتی که آنها کشتی را بسته بودند هیچ صدائی نمیآمد من از کرداش بیرون آمدم ، از راه رو با ریک گذشم و ب نقطه‌ای رسیدم که طناب را بساحل بسته بودند .

دستگاه زیر دریائی ساکت و بیحر کت دیدم میشد نه روشنائی نه کسی در روی پل یاد را داخل کشتی دیده نمی شد .

آیا وقت مناسبی نبود ؟ سوار کشتی شده و منتظر مراجعت آنها بشوم کار آسانی است .

دراینو ق کسی مرا صدا کرد ! آقای استرک .

این ولس بود کم رانز دخویمی خواند .

با شتاب تمام با آن نظر ف پریده و در کرداش جا گرفتم شاید دیگر برای تصرف کشتی دیر شده بود و اگر کسانی دیگر در داخل کشتی بودند کوشش ما بدون نتیجه می ماند

در هر حال آن دونفر دومرت به در جاده ظاهر شدند و بطرف ساحل

می‌آمدند معلوم بود که اثاثیه ماراندیده‌اند هر دوباری بدست داشته‌اند، از راهرو گنشته و کنار پل ایستادند: بزودی صدای یکی از آنها شنیده‌شد که گفت آه... کاپیتان دیگری گفت چه شده است.

ولس بطرف من خم شده گفت آنها سه نفراند. شاید چهارتا و شاید پنج نفریا بیشتر.

وضع کم کم مبهم تر می‌شدند چهار نفر در مقابل عده‌ای از کارکنان کشتی چدمیتوانستیم بکنیم و در اثر کمترین بی‌احتیاطی برای‌ما گران تمام می‌شد.

اکنون که این دو نفر بر کشته‌اند آیا با بار خود دو مرتبه سوار کشتی خواهند شد؟ و شاید بعداز باز کردن طناب آماده حرکت می‌شدند و یا صبح عزیمت می‌کردند.

اما اگر چنین چیزی واقع می‌شد دیگر چگونه می‌توانستیم آنها را پیدا کنیم به کجا خواهند رفت؟

آیا از همین راه قصد نداشتند با آبهای مورگاتون بروند؟ و بالاخره آهسته بولس گفتم ما جهار نفریم و آنها هم سه نفراند فکر نمی‌کنند که کسی در اینجا باشد و مورد حمله واقع شوند می‌توانیم غافل‌گیرشان کنیم بقول علاحان بامید خدا می‌خواستم رفقار اصدا کنم که ناگهان ولس بازویم را گرفت.

گوش کنید.

در این اثنا یکی از مردان زیر دریائی را بطرف ساحل تکان داد

واین کلماتی بود که بین کاپیتان و دیگری رو بدل می شد .
در آنجا همه چیز مرتب و درجای خودش بود .

- بله کاپیتان .

- دوسته دیگر باید در آنجا باشد

- بله دو تا .

- در همین سفر باید همه را با خود ببریم و بکشند اپو وانت حمل کنیم
کشتی اپو وانت ! پس این کشتی مالک دنیا است .

یکی از آنها گفت در این سفر ؟

- بنابراین فردا صبح خیلی زود حرکت می کنیم .

با خود گفتم آیا با کاپیتان سه تقریب شتراند ؟

با این کمات معلوم شد که دونفرشان برای آوردن آخرین دوسته
دو مرتبه بجنگل خواهند رفت بعد هر سه بکشند میروند و می خوابند
آیا وقت آن نیست که قبل از اینکه بتوانند حرکت کنند در خواب
غافگیرشان سازیم .

پس از اینکه مطمئن شدیم فردا صبح حرکت خواهند کرد من با
ولس موافقت کردیم که صبر کنیم آن دونفر از جنگل بر گردند و وقتی
همه خوابیدند شروع بحمله خواهیم کرد .

بازم از خود می پرسیدیم برای چه کاپیتان کشتی شب گذشته بارها
را حمل نکرده و دو مرتبه بسواحل بلاک روک آمده است این سوالی بود
که برای من پاسخ نداداشت در هر حال مراجعت مجدد آنها برای مایل
شانس بود .

در آنوقت ساعت ده و نیم بود داین وقت صدای پابروی

سنگریزه‌ها بگوش رسید مردی که چرا غبست داشت بارفیقش دومرت به ظاهر شدند و هردو بطرف جنگل حرکت نمودند به محض اینکه از حدود درختها گذشتند ولس بطرف مامورین رفت که آنها را صدا کند و من خود را از پشت تخته سنگها بساحل رساندم.

اپوانت در روی آب تکان میخورد و آنقدر که تشخیص داده میشد یک زیردریائی دراز شکل یک قایق بزرگ بدون دودکش و دکل و کاملاً شبیه همان کشتی بود که در رودخانه نزدیک انگلستان جدید ظاهر شده بود.

مادرین پایه‌های پل جاگرفتیم سیس اسلحه‌های خود را آزمایش کردیم زیرا ممکن بود آن احتیاج پیدا کنیم.

پنج دقیقه از رفتن آن دو مرد گذشته بود وهمه منتظر بودیم که آنها با بسته‌های خودشان بر گردند و ماهم قصد داشتیم پس از اینکه همه سوارکشی شدند به حمله خود دست بزنیم اما این حمله نمی‌باشد قبل از یک ساعت انجام شودتا اینکه کاپیتان ورقابخواب بروند موضوع مهم این بود که آنها فرصت پیدا نکنند که زیردریائی را بحر کتدر آورند زیرا اگر کشتی حرکت کند ما را با خود خواهند برد.

باید اعتراف کنم که در هیچ‌یک از ماموریت‌های خود دچار یک چنین انغطاب نشده بودم.

بنظرم اینطور رسید که آن دونفر بیش از حد معمول در جنگل معطل شدند شاید حادثه‌ای باعث تأخیر آنها شده است.

ناگهان صدائی شنیده شد، صدای چهار نعل اسبی که در حال فرار بود و این صدایها چند لحظه تکرار شد.

اسبهای کالسکه مابود که بحال وحشت درزیر درختها ظاهر میشدند لحظه بعد آن دومردهم در سر جاده بنظر رسیدند اما این دفعه بسرعت تمام بطرف کشتنی میدویدند.

دیگر تردیدی نبود آنها اسبها و اثاثیه مارا دیده بودند و فکر کرده اند که افراد پلیس در این نواحی پراکنده اند و در کمین آنها هستند و تا لحظه ای بعد دستگیرشان خواهند ساخت.

با سرعت تمام بطرف کشتنی میدویدند و پس از اینکه طناب را از جا کنند و اگر لحظه ای تأخیر می شد اپوانت از جا کنده شده و همه چیز از دست میرفت.

فریاد کردم همه بطرف جلو حمله کنید.

همگی خود را بواسطه جاده انداختیم تا جلو آن دومرد را بگیریم آن دومرد به محض اینکه چشمانشان بما افتخار بسته ها را بزمین انداخته و با سرعتی عجیب چند تیر خالی کردند یکی از گلوله ها به چون هارت اصابت کرد که پایش را مجروح ساخت.

ماهم بنوبه خود تیر خالی کردیم اما تیرهای ما بهدف اصابت نکرد و آنها نه مجروح شدند و نه توقف کردند و به محض اینکه با تهای جاده رسیدند بدون از دست دادن فرست طناب کشتنی را جمع کردند. کاپیتان که در جلو کشتنی سراپا ایستاده بود اسلحه در دست داشت تیری خالی کرد یکی از گلوله ها به ولس اصابت نمود تابوالکر و من پس از اینکه سر طناب را بدست آوردیم با قدرت تمام کشتنی را بطرف خود کشیدیم اما این کار فایده ای نداشت زیرا ممکن بود طناب از وسط قطع شده و کشتنی بحر کت خود آدامه بدهد

ژولورن

ناگهان چنکال طناب از زمین کشیده شد و یکی از قلابهای آن
 بکمر من بندشد و درحالیکه والکربزمین در غلطیده بود آنها مرا بطرف
 خود کشیدند و من با تقدیم زیاد نتوانستم خود را خلاص کنم .
 در این حال اثر کشتنی اپو وانت در اثر بکار افتادن موتور بحر کت درآمد
 وجهش سریعی نمود و باشتای تمام در امتداد اسکله بلاک روک برای افتاد

در گشتنی آپو و انت

وقتی که بهوش آمدم هواروشن شده بود روشنی بسیار مختصری در آن کابین کوچک که مرا زندانی ساخته بودند دیده‌می‌شد.
آیا چند ساعت باین حال بودم؟ خودم نمیدانستم اما از طرز روشنی آفتاب‌حدس میزدم که خورشید تازه طلوع کرده است.

یک چارچوب دراز تحت خوابم بود پتوی ناز کی برویم انداخته بودند لباس‌هایم را بمیخ آویخته و خشک شده بود و کمر بندم که در اثر برخورد با آن قلاب پاره شده بود در گوشه کابین دیده می‌شد.

از آن گذشته هیچ جای بد نم مجروح نبود فقط کمی پاهایم خراش داشت و چون بیهوش شده بودم میدانستم که خستگی بد نم بواسطه بیهوشی است البته در موقعی که مرأباطناب بطرف خودمی کشیدند با مواج آب افتادم و اگر مرا بروی پلنی آوردند حفه می‌شد اما اکنون میدانستم که با کاپیتان کشتنی و آندوقفر در کشتنی اپوانت تنها هستم.

این امر مسلمی بود تردیدی در آن نداشم و خاطره آن صحنه کاملاً بیادم می‌آمد هارت در اثر یک گلوله مجروح شد و نزدیک ساحل بزمیں

افتاد ولس هم مشغول تیراندازی شد و والکر هم بزمین سرنگون گردید و در همان لحظه بود که قلاب طناب بکمرم بندشد و مرد بطرف کشته کشید با این ترتیب گمان نمی‌بردم که رفاقت کرده باشند من در آب غرق شده‌ام اکنون کشته اپووات بکدام طرف میرفت... آیا ممکن است کاپیتان کشته خود را مبدل به اتوموبیل کرده و از جاده کنار دریا حرکت کندا گر اینطور باشد در این مدت بسیار کم که من بیهوش بودم بادر نظر گرفتن سرعت کشته نباید زیاد از آن منطقه دور شده باشم یا اینکه ممکن است بصورت ذیر دریائی در آمد و با سرعت تمام پیش برود خیر در این حال کشته روی آب حرکت می‌کند روشنایی آفتاب که داخل کابین می‌شد نشان میداد که کشته بزیر آب نرفته است و از آن گذشته اگر روی زمین راه میرفت از حرکات و دست‌اندازهای جاده معلوم می‌شد.

پس اپووات روی زمین راه نمی‌رود.

اما راجع باینکه آیا هنوز در آبهای دریاچه اریه حرکت می‌کند این موضوع جدا گانه‌ای است گذشتن از این دریاها وقت زیادی خواهد من هنوز نمیدانم چند ساعت گذشته بنا بر این مشکل است که محل یا منطقه را تشخیص بدهم.

با این حال تصمیم گرفتم از کابین جارج شدید روی پل کشته بروم اگر موفق بخارج رفتن می‌شدم می‌توانستم همه جارا ببینم باز حتمی تمام از رختخواب پائین آمدم و بدون اینکه بدانم درب کابین بسته یا باز است مشغول پوشیدن لباس شدم.

اولین کوششم این بود که بدانم در کجا هستم بطرف راست و چپ و بالا پائین خود نگاه کردم.

بطرف در فتم دستگیره هارا کشیدم اتفاقاً دستگیره حرکت کرد در را
گشودم واز کابین خارج شدم.

در اطراف خود غیر از آب و آسمان آبی چیزی نمیدیدم آیا این
آبهای یک رو دخانه بود یاد ریا، دانستن آن کار مشکلی بود اما مطمئن بودم
بعد از مدتها دقت و توجه همه چیز برای من روشن خواهد شد.

چون کشتنی با سرعت مخوف پیش میرفت امواج را در جلو وعقب
خود می شکست از آرامش و پاکی آب بنظرم رسید که باید دریا چهار یه باشد
دلیل دیگر داشتم از لحظه‌ای که اپو وانت ساحل را ترک کرده
نباشد پیش از شش هفت ساعت طول کشیده باشد زیرا آفتاب هنوز بواسطه
آسمان نرسیده بود.

آن دوزسی و یکم ماه ژویه بود با این حساب اگر طول رو دخانه
اریه را ۲۲۰ هزار و عرض آنرا پنجاه هزار مایل حساب کنیم بنابراین
باید در مقابل خود سواحل نیویورک دیده شود زیرا در بن چند ساعتی که
زیر دریا پیش رفته با یستن مسافت زیادی دور شده باشد.

چند لحظه بعد دونفر در سی پل کشتنی ظاهر شد نمر در جلوی سرعت
کشتنی را تماشا می کرد و مرد دیگر در قسمت عقب پروانه کشتنی را بطرف
شمال غربی منحرف می ساخت،

مرداولی همان بود که او را شیه جاسوس کوچه لونک استربت
شناخته بود هم مردمی هم آن مرد چرا غبیست بود که برای آوردن بسته ها
داخل جنگل می شد.

با طرف نظری اند اختم آن مرد سومی که اورا کاپیتان خطاب می
کردند ببین اما ازا و اثری نبود.

معلوم بود که برای شناختن این مرد خارق العاده که خود را فرمانده کشته میدانست و در نامه اش خود را مالک دنیا خطاب کرده و می خواست باقdet بی منتهای خویش بادنیائی نبرد کند چقدر شتاب و بی صبری داشتم. بطرف آن مرد جلورفتم و پس از یک لحظه سکوت باو گفتم کاپیتان کجا است.

این مرد نظری بمن افکند درحالیکه چشمهاش نیمه بسته بود مثل اینکه سخن مراشنیده یا زبان مرا تفهمیده درصورتیکه شب گذشته در بلاک روک شنیدم که بازبان انگلیسی صحبت میکرد. از آن گذشته متوجه موضوع دیگر شدم بهیچوجه نشان نمیداد که از خارج شدن من از کاپیتان متوجه باشد و پس از اینکه پشت خود را بمن کرد دومرتبه بطرف دریا خیره شد.

ناچار بطرف مردومی رفت و تصمیم داشتم درباره کاپیتان همان سوال را از او بکنم ولی بمحض اینکه نزدیکش شد مرا با دست بکناری زد و ابدآ جواب را نداد

بنابراین چاره نداشتم جز اینکه صبر کنم تا آن مرد سومی که در بالای کشتنی بطرفما تیرا زدایی کرده بود ظاهر شود.

در این فرصت وقت یثدا کردم که بادقت بیشتر بوضع ساختمن این کشتنی توجه نمایم.

بدهنہ این زیر دریائی از یک نوع فلز ساخته شده بود که در نظر اول نتوانستم جنس آن را تشخیص بدهم در وسط کشتنی حلقه دایره شکلی دیده می شد که در زیر آن اطاقوان بارموده واقع شده بود هیچ چراغی در جلو یا عقب نداشت و درست جلو آن دستگاه کوچکی مدرج ساخته بودند که

که بوسیله آن میتوانست بزیر آب گرفت و برود.

در دوپهلوی کشتی چیزی شبیه بالومبله‌های بر حسته دیده‌می‌شد
در قسمت جلو کشتی یک دایره دیگر بنظر میرسید که ظاهر ادرزیر آن
اطاق کوچگی وجود داشت که کار گران در موقع توقف کشتی میتوانستند
در آنجا استراحت نمایند

دد قسمت عقب نیز یک چین ساختمان دایره‌شکلی دیده می‌شد که
ظاهر آن کاپیتان کشتی در آنجا زندگی می‌کرد.

وقتی این کمانهای دایره‌ای رویهم می‌خوابید چهار چوبه آهنی
آن بطوری بود که درجای خود محکم سوار میشود در موقع رفتی بزیر آب
قطره‌ای آب بداخل اطاق نفوذ نمیکرد اماموتور این دستگاه که
کشتی را با آن سرعت پیش میرد.

نمیدانستم در کجا است و بطوریکه تمام قسمتهای اقی آن در محوطه
زبر کشتی قرار داشت که دیده نمیشود تنها چیزی که بیشتر از همه توجه
مرا بخود جلب میکرد این بود که در عقب دوپهلوی کشتی نزد های
نوک تیز آهنی بکار گذاشته بودند که در موقع طوفانهای شدید می‌توانست
امواج آب را شکسته و براحتی جلو برود.

بالاخره ماده‌ای که این دستگاه عظیم را بکار می‌انداخت ته بخار
آب بود و نفت یا الکل یا سایر اسانس‌های مختلف که از سوختن بوی
مخصوصی پراکنده سازد زیرا در آن زمان تمام زیر دریائیها با نفت یا بخار
حرکت میکردنی در این کشتی اثری از این جبرها بنظر نمیرسید و بدون
تردید قوه محرکه آن از یک نوع الکتریسته مغناطیسی بسیار قوی بود
که من نوع و جنس و طرز کار آنرا نمیدانستم:

بعد این سؤال برای من پیش آمد :

اگر الکتریسیته باشد این نیرو از کجا بدست می‌آمد و پیل‌ها یا آکومولاتور آنرا چگونه بکار گذاشته‌اند این نیروی عظیم را از کجا می‌توانند بدست بیاورند .

کارگاهی که این نیرو را حاصل می‌کند در کجا قرار داده‌اند بنابراین نیرو را بوسائیلی که علم امروز کشف نکرده است توانسته انداز نیروی موجود در هوا یاده آب کسب نمایند .

و در آن حال از خود می‌پرسیدم آیا در شرایط حاضر موفق خواهم شد این راز بزرگ را کشف نمایم .

سپس بفکر دوستان خود افتادم که در ساحل رودخانه بلاک روک مجروح افتاده بودند یکی از آنها زخمی بود و شاید ولس و والکرهم مثل او زخمی باشد .

آیا وقتیکه دیده‌اند آنها را باطناب بطرف خود می‌کشند اanstه‌اند که بدرون کشتنی اپوانت آمدہ‌ام ؟

خیر و شاید آقای وارد چند دوز بعد خبر مرگ مرا بوسیله تلگراف از تولد و کسب کند و بالاخره چه کسی جرأت می‌کند قبول کند که من توانسته‌ام با این مرد مرموز که خود را مالک دنیا میداند داخل نبردشوم .

این افکار پریشان در مغزم وارد می‌شود و با این حال منتظر بودم که کاپیتان ببالای کشتی بیاید .

اما ازاو خبری نبود .

در این اثنا ناگهان احساس گرسنگی سخت نمودم زیرا از بیست و چهار ساعت پیش چیزی نخورده بودم و یادم می‌آمد از آن ساعتی که در

شهر غذای مختصری صرف نمودم تا این ساعت غذائی صرف نکرده بودم
وچون احساس گرسنگی بیشتر می شد از روی آن حساب می کردم که با یستی
دوروز و شاید بیشتر در راه بوده ایم .

خوب شختانه مسئله غذا موضوع اینکه بمن غذا خواهند داد یا خیر
بزودی برای من حل شد .

آن مرداولی پس اینکه بقسمت داخل کشتی رفت دومرتبه برگشت
و بعد بدن اینکه یک کلام حرف بزنند مقداری غذا جلوم گذاشت
و دومرتبه به پست خودش رفت و مقداری گوشت .
کنسرو شده و ماهی خشک و کمی بیسکویت و یک نوع مشروب
بسیار تند که مجبور شدم مقداری آب داخل آن کنم .

این بود غذای من که افتخار خوردن آنرا داشتم اما سایر کارگران
چه وقت غذا را صرف کردند نمیدانستم شاید در موقعی که خواهید بودم
غذای خود را صرف کرده بودند

چون نتوانستم یک کلام حرف از دهانشان بیرون بکشم ناچار
در اعماق فکر فرو رفته و پیوسته بخود می گفتم
آیا این ماجرا بکجا خواهد انجامید .

آیا این کاپیتان نامرئی را خواهم دید خواهم توanst علیرغم
چیزی از این اسرار بدانم ؟

این مربوط به پیش آمد است اما اکن کشتی اپوانت با این
سرعت در دره یا پیش میرود یا در زیر آبها راه پیمائی کند چگونه خواهم
توانست از آنجا خارج شوم مگر اینکه کشتی دو مرتبه با تومویل تبدیل
شده راه هر گونه فرار را مسدود سازد اما این چه حرفری است مژنم و چگونه

ممکن است بعون کشف کردن هیچ چیز از اینجا بروم این فکر مرا
دیوانه میکرد زیرا با وجود اینکه تا این ساعت هیچ پیشرفتی نکرده بودم
و خدا میداند اگر جان خود را در این راه بگذارم و با این اینکه حوادث
آینده راه پیشرفت را بدتر از امروز برویم مسدود سازد مسلم است که
اگر موفق شدم بعد از کشف این راز به نزد دوستان خود مبروء.
منهم مانند این مرد که خود را مالک دنیا میداند خارج از انسان
ومحيط انسانيت خواهم شد.

کشتی اپوانت با همان سرعت بسوی شمال شرقی و در طول رودخانه
اریه پیش میرفت احساس می کردم که با سرعتی متوسط راه میرود اما
اگر میخواست با سرعت مخصوص خودش برود برون تردید مسافت شمال
و جنوب بدیا چه را در فاصله چند ساعتی می بیمودمی دانستم که از سمت شمال
شرقی رودخانه اریه هیچ راهی غیر از نیاگارا ندارد تا بتواند خود را
ادنتاویو بر سافد و از طرف دیگر انتهای این رودخانه عظیم داری آبشارهای
عظیمی است کم در پانزده مایلی جنوب اوانتاریو قرار گرفته و آن محل
مرکز منم ایالت نیویورک بشمار می‌آمد.

اکنون که اپوانت بطرف دتر و اریو در منحرف نشده چگونه قادر
است از مسیر آبشارهای عظیم عبور کند در فکر اینکه در آن محل تبدیل
اتوموبیل شود و از روی زمین حرکت کند.

آفتاب بطرف جنوب پیش می‌آمد هوا، نسبتاً خوب بود و با اینکه
گرم بور اما بواسطه وزش نسیم خنک دریا که هم‌جا را فرا گرفته بود
احساس حرارت نصیشد هنوز سواحل دیدی از دور معلوم نبود نمی‌دانستم
بکدام طرف متوجه شده‌ایم.

مسلمان معلوم بود که کاپیتان دمشق نمی خواهد خود را نشان بدهد آیا دلیلی داشت که نمیخواست خودش را نشان بدهد ؟
یک چنین تصمیم حاکمی از آن بود که در نظر داشت بمن آزادی
بدهد و شاید هنگام که شب بساحل رسیدهيم اين کار را میکرد و مرآ
درخششگی میگذاشت و میرفت .

یک چنین حادثه‌ای بنظر مغبر قابل تحمل بود ؟
مقارن ساعت دو بعد از ظهر صدای کوچکی بگوش رسید و حلقه
مر کزی کشته بلند شد و آن شخص مرموز که آرزوی دیدنش را داشتم
ظاهر گردید .

باید اعتراف کنم که او هم مانند رفقایش بمن نگاه نکرد و یکسر
بطرف سکان کشته پیش رفت و آن دیگری پس اینکه چند کلام با او
حرف زد از سمت پله کان با طاق ماشین خانه فرود آمد .
کاپیتان پس از اینکه نظری بافق انداخت و با دور بین اطراف را
موردن دقت قرار دار با هر کتفی جهت حرکت کشته را تغیر داد .

این مرد از لحاظ ظاهر بیش از چهل سال نداشت و قدی متوسط و
شانه‌های پهن بسیار راست ، سری بزرگ و محکم ، موهای کوتاه که بیشتر
آن جو کنیم ، سیل نداشت اما یک ریش انبوه امریکائی ، بازوها و
پاها کوشتالو قیافه‌ای محکم و با تصمیم و بخوبی معلوم بود که مردی است
بالراده و دارای سلامتی کامل و خون سرخ و روشنی که در تمام قسمت‌های
بدنش جاری بود او را مردی شاداب و زنده‌دل نشان میداد .

کاپیتان مانند رفقایش لباس ملاحان در بر داشت که شامل
یک کاپوت ددیائی و یک برپشمی که بجای کلام‌ابسر گذاشته بود .

باو خیره شدم مانند کشتی بود که سعی نمیکرد نگاهش را ازمن بدند و اما چنان حالت بی اعتنایی داشت مثل اینکه نمیخواست بداند که یک بیگانه در کشتی او است.

آیا لازم است اضافه کنم که این کاپیتان یکی از آن جاسوسان بود که مدت چند هفته در اطراف منزل جاسوسی میکرد. اگر من اورامی شناختم بدون تردید او هم میباشد مرابشناسد و بداند بازرس مخصوص اداره پلیس هستم که یک بار برای تحقیق بالای کوه غول عظیم دفعه بودم.

در آنوقت در حا لیکه نگاهش میکردم بفکرم (رسید، فکری کدر و اشنگن نداشتم)، که این قیافه مشخص را دریک جادیده ام. اما کجا؟ در یکی از ادارات رسمی یاد ر عکس پشت یکی از ویترینها.

شاید هم این فکر در آن حال نتیجه یک اشتباه بزرگ بود اما اگر رفقایش نزاکت نداشتند که بمن جواب بدهند شاید خودش افتخاردادن را بمن بدهد.

زبان‌ها هم یکی بود زیرا شکی نداشم که او هم مانند من امریکائی است مگر اینکه اومانند رفقایش برای اینکه بمن جواب ندهد نشان بدهد که سخنانم را نمیفهمد.

بالاخره مقصودش از نگاه داشتن من چیست آیامی خواهد بدون مزاحمت خودش را از دستم خلاص کند و آیا در نظر ندارد که دریکی از شبهای ما بباب دریا پرت کند، ولی هرچه بود اینطور احساس میکردم که میخواهد ما شاهد عملیات خود قرار بدهد اگر اینطور نیست میتوانست

مرا نیز مانند سایرین در ساحل رودخانه گذاشته حر کت کند این بهتر بود که بی جهت با غرق کردن من خودش را زحمت بدهد .
در هر حال از جا ببلند شدم و خود را پشت سرش قرار دادم و ایستادم



در گشتی آپووان

اما او بطرف من بر گشت چند لحظه چشم ان خود را نظر من خیره
ساخت پرسیدم شما کاپیان هستید ؟
سکوت تمام از طرف او دیده شد

دو مرتبه ثرسیدم این کشته آپو وانت است .
با زهم بسیوال من پاسخی نداد .

ناچار جلو رفتم و می خواستم بازویش را بگیرم اما او ، بدون شد عمل
مرا از خود دور کرد ولی معلوم بود که طبعاً دارای طبیعی بسیار سرکش
و خشمگین است

دومرت به بطرف اورفتہ گفت :
در باره من چه خیالی دارید .

احساس کردم که نزدیک است چند کلام از بین لبای بسته و خشکن
خارج می شود اما برای اینکه از حرف زدن خود داری کند روی از من
بر گرداند و بعد دست خود را روی فرمان کشته گذاشت .
بللا فاصله موتور ماشین بسرعت بکار افتد .

بسعدت تمام خشم سراپا یم را فرا گرفته بود و چون کسی که اختیار
نفس خودش را در دست ندارد و می خواستم فریاد بکشم و بگویم باشد حرف
نزنید ، سکوت را حفظ کنید امام من میدانم شما کی هستید و خبر دارم این
کشته همان است که در رودخانه های امریکا شناخته شده ، همان دستگاهی
است که روی جاده ها و در سطح آبهای دریا و رودخانه ها و زیر آب حرکت
می کند این کشته هم ، آپو وانت نام دارد و شما فرمانده او هستید این شما هستند
که آن نامه را بدولت نوشته اید ، شما هستید که فکر می کنید میتوانید بدنیا
حکومت کنید ، شما هستید که نام خود را مالک دنیا گذاشته اید .
چگونه میتوانست تمام این مسائل را انکار کند .

خوب شنخانه توانستم جلو احساس خود را نگاه دارم و چون دیدم ببیچوجه
نمی توانم پاسخی از لوبشنوم بروی یکی از نمیکت ها نشستم و ساعتهاي

منمادی درحالیکه بصحنه دریامینگر یستم امیدوار بودم که ازیک طرف ساحل یکی ازبنادر دیده شود .

یعنی منتظر بودم وچاره‌ایغیراز این نداشم فقط دراین فکر بودم بااین سرعتی که پیش میرود شاید تا غروب آفتاب بیکی از سواحل نزدیک برسد .

نیاگارا

بااین حال وقت میگذشت بدون اینکه وضع ماتغیر کند، مامور سکان کشتنی در جای خود نشسته و کاپیتان در داخل کشنی حرکت دستگاه را نظارت میکرد .

باز هم تکرار میکنم وقتی سرعت زیاد بیشد صدای موتور خیلی کمتر و بانظم مخصوص کار میکرد و هر گز یکی از حرکات موتور که باعث چرخاندن سیلندرها می شد ازنظم و ترتیب یکنواخت خود تجاوز نمیکرد و من اینطور نتیجه‌می گرفتم که تغیر شکل دستگاه اپوانت باحر کت همین موتور انجام می کیرد اما این حس بود نمیتوانستم با آنچه فکر میکنم اطمینان داشته باشم .

ازطرف دیگر مشاهده‌می کردم که خطالسیر جهت کشتن تغیری نمی کند و همیشه جهشمال شرقی را داشت که در نتیجه بسوی بوفالو متوجه شده بود .

برای چه کاپیتان از این راه میرفت، گمان نمیکنم که قصد داشته باشد در بندر نزدیک پیاده شود زیرا در این بندر تعداد زیادی قایق‌های صیادی در آمده رفت بودند پس اگر بخواهد از رودخانه اریه، خارج شود قطعاً ازراه نیاگارا نخواهد بود زیرا با وجود داشتن یک چنین

زولورن

دستگاه محکم عبور از و مقابل آبشار کار مشکلی است تنها راه عبور تنکه دترواریور ، است اما اپووانت بطور آشکارا زاین راه دور میشود . سپس این فکر بخاطر م رسید .

شاید کاپیتان منتظر فرا رسیدن شب است تابتواند از یکی از این معبرها عبور کند در آنجا کشته تبدیل به اتوموبیل شده و با سرعت تمام بایالت مجاور برود .

اگر در مدت عبور از روی زمین موفق بفرار نشوم امید آزادی بكلی از دست خواهد رفت .

امر مسلمی است که بالاخره خواهیم دانست این ، آقا د صاحب دنیا ، در کجا منزل دارد مگر اینکه وقتی می خواهد بطرف منزل و پناهگاه خود برود مر الاز کشته پیاده کند .

بارها اتفاق افتاده که از این راه با کشته رفته بودم جاده آنرا خوب می شناختم و میدانستم که ایالت نیویورک بین آلبانی و منطقه بو فالو واقع شده است .

در بسیاری از مأموریت های پلیسی مر تاسر نیا گار ار اطی کرده بودم تمام نقاط آنرا ب لد بودم و میدانستم از چه راهی بحوضه رودخانه های نیا گارا بعد ، به راوی و سپس به ایسلند خواهدرفت .

بنابراین اگر فرصت فرار بدستم بر سد در کشور بیگانه و ناشناس خواهد بود اما آیا این فرصت بدست خواهد آمد و از همه اینها گفته آیا احتیاج خواهم داشت که از فرصت فرار استفاده کنم خوب فکر می کرد میدیدم در این ماجرا آنقدر اسرار حل ناشدنی وجود دارد که غیر از حوادث خوب و بد نمی توان از رامدیگر با آن امیدواری پیدا کرد .

باوصفت این حال امیدوار نبودم که دریکی از سواحل نیاگارا پیاده شویم و مطمئن بودم که اپوواتن بیاحتیاطی نخواهد کرد در چنین تقطه خطرناک بساحل نزدیک شود و اگر قصد کند بیکی از این سواحل برود ناچار تبدیل بزیر دریائی میشود، و پس از عبور از معتبر، دتروا، بشکل اتوموبیل در میآید و راننده او را بکشورهای داخلی امریکا خواهد رساند این افکاری بود در حالیکه نظر هر اباقق دوخته بود از مغز میگذشت و همینکه این سوال را از خود میگردم و بخود میگفتم :

برای چه کاپیتان این نامه تهدید آمیز را بمن نوشته بود بچه قصدی در واشنگتن مراعقب میگرد؟ و بالاخره این مرد اسرار آمیز با کوه غول عظیم چه رابطه‌ای دارد زیر اومیتواند از راه تردداتی زیر دریائی در دریاچه کر دال رفت و آمد کند، بسیار خوب اما معلوم است که هر گز نخواهد توانست از قلب کوهها بگذرد.

خیر دیگر این محال است.

نزدیک چهار ساعت بعد از ظهر با توجه بر عنی که بخود گرفته و راهی را که در پیش داشت می‌بایستی قاعده‌تا در پانزده مایلی بوفالو باشیم و کمی که جلوتر بر ویم سیاهی بنده در جهت شمال شرقی ظاهر^۹ خواهد شد در جریان این راه پیمانی اگر سیاهی بعضی ساختمانها بنظر میرسید بقدرتی دور بود که کاپیتان بادور بین آنجا را نگاه میگرد و معلوم بود که تعمداً این فاصله را بین خودش و ساختمانهای مسکون نگاه میدارد.

از آن گذشته کشته، اپوواتن در سطح آب خوب دیده نمی‌شد و از فاصله هزار مایلی تشخیص دادن آن اشکال داشت.

معهذا نوک ساختمانها و بعضی آبادیها از مسافت دور و منتهی‌الیه
بوفالو نمایان گردید و در همان نقطه بود که آبهای رودخانه‌ها در نیا گارا
سرازیر می‌گردید.

درست راست نقاط سیاهی بطور نیم دایره دیده می شد و در نقاط مختلف شاخه های درخت خود روانشان مداد.

و در فاصله دور مقدار کثیری قایق و کشتی‌های بزرگ بازد گانی
بچشمی خورد و در بعضی نقاط آسمان لکه‌های ابر از اثر دود سیاه کشتی‌ها
پراکنده شده بود .

با خود گفتم:

آیا کاپیتان بچه منتظر باین طرف می‌رود آیا از احتیاط خارج نمود که خود را باید منطقه نزدیک سازد.

هر لحظه منتظر بودم که از آنجا بر گشته وسمت مغرب را پیش
بگیرد مگر اینکه قصد داشته باشد در فرار سیدن شب بزیر در یارفته از آن
منطقه عبور کند.

اما اصراری که داشت مخصوصاً خودش را بمعانه بوفالو نزدیک مسکم دیر ای من تبحث آور بود.

در این اثنا مأمور سکان کشتنی که همیشه نگاهش بطرف شمال شرقی بود اشاره‌ای به مکارش کردو او از جا بلند شد و به طرف حلقه مر کزی جلو آمد و از آنجا داخل اطاق ماشین آمد بلا فاصله کاپیتان بالآمد و بعمامور سکان ملحق گردید و آهسته باهم مشغول صحبت گردیدندو آن دیگری درحالیکه با انگشت خود نقطه مقابل و چند نقطه منحرک را که درینج شش هزار میلی قرار داشت نشان میداد و باهم مشغول

صحبت شدند.

کاپیتان چند لحظه‌ای آن نقطه را نگاه کرد و بعد شانه‌ها را بالا انداخت و بدون اینکه خط‌السیر کشته را عوض کند در کنار او روی چهار پایه‌ای نشست.

یک‌ربع ساعت بعد متوجه شدم که درجهٔ شمال‌شرقی بالارفت و کم کم شکل چیزی از دور نماین گردید.

آنها دو کشتی بزرگ تجارتی بودند که از بندر بوفالو خارج شده و با سرعت تمام بما نزدیک میشدند.

ناگهان فکری بخاطرم رسید که شاید این همان دو کشتی است که آقای وارد بمن گفته بود و ماموریت دارند دردهانه این رودخانه بمرأقبت باستد همان کشتی‌هایی که اگر نزدیک میشدند میتوانستم کمک بگیرم.

این دو کشتی بزرگ که بطرز جدیدی ساخته شده بود بین سایر کشتی‌های امریکا امتیاز خاصی داشت بمناسبت‌داشتن موتورهای بسیار قوی بطوریکه می‌گفتند رکورد ۲۷ هزار مایل در ساعت را از لحاظ سرعت شکسته بود.

مسلم بود که اپووانت مجهز بمotor نیرومندی بود و اگر این دو کشتی اورا در محاصره تنک قرار میدادند فرار او کار مشکلی بود فقط میتوانست در آنحال بزیر دریا رفته و خودش را از خطر نجات بدهد. اگر این دو کشتی مانند اپووانت زیردریائی بودند امکان داشت که در نبرد پیروز شوند ولی در این حال امید آنرا نداشم که آنها بتوانند کاری صورت بدهند.

تهاچیزی که در آن تردید نداشتم این بود که این دو کشتنی از قبل بوسیله پلیس در جریان واقع شده و قطعاً میدانستند که کشتنی اپووانت ممکن است از این راه بجواهد وارد دریا شود مسلم بود که چون دکل اپووانت را از دور دیده‌اند با سرعت تمام باستیقالش آمده بودند با این حال کاپیتان بدون اینکه باین موضوع توجه کند با سرعت تمام بسوی نیاگارا پیش میرفت.

آیا کشتنی‌های دولتی چه نقشه‌ای داشتند؟ مسلم‌آکاری خواهند کرد که اپووانت مجبور شود بزاویه مدخل اریه پیش برود برای اینکه میدانستند اونمی توانند از دماغه نیاگارا بگذرد.

کاپیتان‌سکان را در دست داشت یکی از همستان جلو او و دیگری در اطاق ماشین کارمی کرد.

تعجب در این بود که بمن فرمان نمیدادند داخل کاپیسن خودم بشوم خوشبختانه کسی مزاحم من نبود و برای اینکه همه چیز را بگویم هیچگس بمن توجه نداشت‌مگر اینکه اساساً در داخل کشتنی نیستم. من با وجود و مسرتی زیاد نزدیک شدن کشتنی‌ها را نظاره می‌کردم در فاصله دوهزار میلی طوری قرار گرفته بود که میتوانست کشتنی اپووانت را گلوله باران کنند.

اما آقای مالک‌دنبا در قیافه‌اش اثری از منتهای خشم و نفرت دیده می‌شد.

آیا یقین داشت که این دو کشتنی کاری بر علیه او نمی‌توانند انجام دهند؟ گرمی خواست اشاره‌ای کند میتوانست هزارها مایل با آن سرعتی که دار امیباشد از کشتنی‌ها فاصله بگیرد تغیر دادن با چرخاندن ماشین خود

را از تیرس تو په خلاص میکرد و در این صورت ممکن نبود که گلو لهادر اعماق آب باو صدمه‌ای بزنند.

ده دقیقه بعد بفاصله هزار میلی مایل میرسیدند.

کاپیتان باز هم صبر کرد تا نزدیکتر شوند سپس بروی پله‌ای که در جلو داشت خم شد و ناگهان اپو وانت در تحت تأثیر فعالیت درونی بطرف رودخانه یک جهش ارتفاعی نمود او با این عمل کشته‌ها را بیازی گرفته بود و بجای اینکه عقب نشینی کند بسرعت تمام بطرف جلو میرفت. کسی چه میداند جسارت آنرا نداشت که خود را بواسطه دو کشته اندادخته و آنها را بدنبال خود بکشاند و با سرعت تمام پیش برود و وقتی هوا کاملاً تاریک شد ناپدید نگردد.

کم کم شهر بو فالو در منتها ایله رودخانه اریه نمایان شد و از دور سیاهی ساختمانها و ناقوسهای کلیسا بنظر میرسید. و کمی در سمت شمال غربی در فاصله چهار پنج هزار مایلی دهانه نیا گارا دیده می‌شد.

در این شرایط احتمالی آنکه کلف من چه بود؟

چون اطمینان از شناگری خود داشتم آیا بهتر نبود در لحظه‌ای که کشته‌های نزدیک میشدنند مابین دو کشته واقع شده خود را بآب بیندازم و اگر بآب فرورفتم شاید توانائی آنرا داشته باشم که از دستشان بگریزم بالاخره وقتی بآب افقادم کاپیتان یکی از دو کشته مرا خواهد دید. شاید فرماندهان کشته بوسیله آقای ولس خبر نداده اند که من در کشته اپو وانت خواهم بود.

در هر حال اگر اپو وانت بین دو کشته واقع شود شانس

پیروزی من بیشتر خواهد شد و در ارتفاع جزیره ماویا خواهم توانست بیکی از سرزمین‌ها که در آنجا آشنائی دارم پیاده شوم اما مگر اینکه ممکن بود اپووانت با بی احتیاطی تمام خود را در کام آبهای سنگین دچار کند بنظرم عجیب و باور نکردنی می‌آمد.

در هر حال باید صبر کنم جلو بیانند و هنگامیکه وقتی رسد، بالاخره تصمیم خود را خواهم گرفت.

زیرا هر چه کوشیدم نمی‌توانستم در این موضوع تصمیم قطعی بگیرم خیر قادر نبودم خود را راضی کنم که بدون دست یافتن با سرار این کشتی اقدام بفرار نمایم غریزه پلیسی من بطوری بود که بخود اجازه نمیدادم در موقعی که جنایتکاران در دو قدمی من ایستاده اند میدان را خالی کرده بفرار متول شوم، خیر هر گز از اینجا نخواهم رفت و اگر بی جهت فرصتی از دست بدhem دست باین کار نخواهم زد در حالیکه میدانستم اکر در اینجا بمانم سرنوشت من در کشتی چه خواهد بود معهداً تصمیم داشتم در مقابل هر خطر مقاومت نمایم.

ساعت شش و یکربع بود کشتی‌ها با سرعت پیش می‌امدند و در هر دفعه ماهی‌گیرها کمتر می‌شدند و اپووانت هم بدون اینکه بسرعت خود بیفزاید با این ترتیب که پیش میرفت در وسط دو کشتی دشمن قرار می‌گرفت.

هنوز جای خود را ترک نکرده بودم و یکی از مردان کشتی جلو من ایستاده بود کاپیتان در مقابل سکان با چشم‌مانی مشتعل و حشتناک بی حرکت ایستاده و شاید منتظر فرصتی بود که بازی خود را شروع کند. ناگهان صدای خلی شدن تیری از کشتی دولتی سمت چپ

بگوش رسید یک خمپاره جرقه دار بجلوی اپوانت انداخته شد و در امواج فرورفت.

من در جای خود نیم خیزشدم و آن مرد که در کنارم ایستاده بود منتظر فرمان کاپیتان بود.

اما کاپیتان حتی روی خود را برنگرداند بر استی که هر گز اثر تحقیر و بی عنای و حشتناکی را که در قیافه اش دیده بود فراموش نمیکنم در همان لحظه حرکتی در کشتنی اپوانت مشاهده شد و بطرف حلقه ای که نزدیک کابین خودم قرار داشت رانده شدم و بلا فاصله سایر حلقه بروی هم خوابید و هنوز یک دقیقه نگذشته بود که کشتنی ما بصورت زیر دریائی درآمد و در اعماق آب از نظر ناپدید گردید.

کلولهای دیگر پشت سر هم خالی شد بطوریکه صدای مبهم آن در اعماق آب بگوش رسید بعد سکوت مطلق همه جا را فرا گرفت و روشنایی غمیقی بداخل کابین من نقوذ کرد و دستگاه عظیم زیر دریائی بدون هیچ خطر در زیر آبهای رودخانه اریه، بنای پیشروی گذاشت. با این ترتیب ملاحظه میکنید که با چه سرعت سراسام آوردی این هیکل عظیم بصورت زیر دریائی درآمد و راه خود را چنان پیش گرفت که گوئی نقشه قبلی آن بامهارت طرح شده است.

اکنون این آقای، مالک دنیا چه میخواست بکند.

مسلماً خط السیر خود را تغییر خواهد داد مگر اینکه اپوانت و قنی بخاک بر سر بشکل اتوموبیل راه خود را دنبال نماید.

اما بعد از فکر زیاد اینطور بنظرم رسید که اپوانت و قنی از دسترس کشتنی ها دور شد خط السیر خود را بسوی مغرب تغییر داده و راه دماغه،

دتروا، را پیش خواهد گرفت.

طولی نکشید که این نقشه اجرا شد و فرار سیدن شب هم با او
کمک میکرد و میتوانست بر احتی بر نامه اش را دنبال کند اما اینطور
نشد هنوز ده دقیقه نگذشته بود که ناگهان تکان و حرکت جدیدی در
کشتی احساس شد و سخنانی که در اطاق ماشین خانه رد و بدل می شد
بگوش رسید و در ضمن صحبت صدای کار کردن موتور شنیده می شد
بنظرم اینطور رسید که در اثریک خرابی موقع کشتی میخواهد دومرتبه
بروی آب بیاید

اشتباه نکرده بودم و دریک لحظه کوتاه نیمه تاریکی کابین من
تبديل بروشانی شد و اپووانت بروی آب آمد.

صدای پاها را در بالای کشتی شنیدم حلقه های کروی شکل ازهم
باز شده بود.

کاپیتان طبق معمول جلو سکان نشست در حالیکه آن دونفر دیگر
در داخل کشتی مشغول کار بودند.

نگاهی بخارج انداختم به بینم آیا کشتی های دولتی دیده میشوند
بلی اما در فاصله بسیار نزدیک و چون زیر دریائی دومرتبه روی آب ظاهر
شد آنها دنبالش کردند اما این دفعه کشتی اپووانت بسمت نیاگارا پیش
میرفت.

از این مانور جدید سر در نمی آوردم اگر اپووانت با این ترتیب جلو
میرفت کشتی ها جلو اورامی گرفتند و دیگر نمیتوانست عقب نشینی کند.
آیا با این مانور میخواست بصورت اتوموبیل در آمده برای خلاص
از دست کشتی جاده خشکی را پیش بگیرد اگر این کار رامی کرد برای

او فرقی نداشت و میتوانست از جاده نیویورک یا کانادا فرار کند.

با این حال اپوانت هنوز پانصد مایل فاصله داشت و کشته‌ها با سرعت دیوانهواری او را دنبال میکردند و میخواستند با فشار گلو له‌ها او را مجبور بتوقف میازند اما اپوانت سرعتی داشت که همیشه این فاصله را حفظ می‌کرد با اینکه میتوانست آنرا زیادتر کند و چون تاریکی‌ها زیاد شد خود را بسمت مغرب بکشاند.

در این حال سیاهی بوفالو از سمت مشرق ناپدید شده بود و تقریباً چند دقیقه بعد از ساعت هفت دماغه نیاگارا نمایان شد اگر کاپیتان داخل این دماغه می‌شد با اینکه میدانست راه برگشت ندارد براستی که عقل خود را از دست داده بود در عمل هم از یک دیوانه چیزی کم نداشت که باقدرت خود میخواست خویشن را صاحب دنیا بنامد.

اورا در جای خود آرام و بی حرکت می‌بینید و بقدری خونسردی و بی‌اعتنایی داشت که حتی روی خود را برای دیدن کشته‌ها بر نمیگرداند از آن گذشته این قسمت از دریا کاملاً خلوت بود کشته‌ها بقصد شهرهای واقع در سواحل نیاگارا بسیار کم بود و هیچ‌کدام جرات نمی‌کردند از این راه پیش بینند و حتی یک قایق ماهیگیری ممکن نبود بین راه اپوانت واقع شود و در هر حال اگر آن دو کشته هم اورا تعقیبی کردند ناچار می‌شدند توقف نمایند گفته بود که رودخانه نیاگارا بین ساحل امریکا و کانادا واقع شده یک طرف آن بوفالو و سمت دیگر شد و میگذرد از این عرض آن در حدود هفت مایل است که در حدود آبشار این عرض کمتر می‌شود

درازی از این تا لو تاریو بیش پانزده فرسنگ است و این جریان

واین جریان قسمت شمالی است که در حدود رودهای سویریور و میشیگان و هور تون اریه و انتریو اختلافی در حدود سیصد پا وجود دارد و سقوط آشارهم پیش از یکصد و پنجاه متر نیست که آنرا آشاره نعلی می‌نامند برای اینکه در حال سقوط شکل یک نعل اسب را بخود گرفته و هندیها نام آن را گرش آب گذاشته‌اند (۱) و در حقیقت مانند غرش طوفانهای است که پشت سرهم سقوط می‌کند و صدای ریزش آب تا چند مایلی آشاره شنیده می‌شد.

بین بوفالو و حومه آشار نیاگارا دو جزیره یکی جزیره ناوی و دیگری ایسلند جریان آب رودخانه را بدوقسمت آمریکا و کانادا مجزا می‌سازد و از سقوط خود گودالی ایجاد می‌سازد که بسیار تماشانی است. دو شهر نیویورک در طراف نیاگارا قابل توجه است یکی ناحیه شلوغ‌ندر ساحل راست و دیگری سینیپوا، و در ساحل سمت چپ و بعلت سقوط آشار در فاصله یکصد و پنجاه متری است که آنرا از نظر پرآبی در جهان مشهور ساخته است.

کشتی اپوانت از دماغه اریه گذشته بود آفتاب درست مغرب در سرحد کانادا در حال غروب کردن بود و ماه بحالت بدراز زیرابهای جنوب غربی خارج می‌شد و تایکساعت دیگر همه جا را تاریکی شب فرامیگرفت.

کشتی‌های دولتی با خالی کردن توپهای بی دربی در فاصله هزار مایلی اورادنیال می‌کردند بدون اینکه بتوانند باو بررسند این دو کشتی

از کنار ردیف درختها که در ساحل دیده می شد با سرعتی زیاد جلو می آمدند
بطور مسلم کشته اپو وانت دیگر نمی توانست بعقب بر گردد و اگر
چنین کاری می کرد کشته های دولتی بدون هیچ تردید میتوانستند او را
غرق کنند.

معلوم بود که فرماندهان این دو کشته آنچه را که من میدانستم
نمیدانستند و خبر نداشتند که در اثر خرابی مختصری که در میکانیسم
کشته ایجاد شده اپو وانت مجبور شده بود که بسطح آب بالا باید
وبرای او غیر ممکن بود که بتواند مانند دفعه اول بزیر آب ببرود.
معهذا کشته ها پیش آمدن خود ادامه می دادند و تا آخرین لحظه
حاضر نبودند نبرد را رها کنند.

اگر چه من نمیدانشم پایان جنگ و گریز بکجا میرسید ولی
در عین حال یقین داشتم که اپو وانت پیروز خواهد شد اما از یک طرف
مطمئن بودم با این سرعت که پیش میرود تا یک ساعت دیگر سقوط آبشر
جلو او را خواهد گرفت.

این دستگاه هر چه قوی و کامل باشد نمی تواند از دهانه نعل اسبی
آبشر کدر کند و اگر سقوط آبشر اورا غرق کند دریک گودال
یکصد و پنجاه پائی بکلی نابود خواهد شد شاید وقتی که به
نزدیکی ساحل برسد بتواند با یک مانور فنی تبدیل باتومبیل شده با
سرعت دویست و پنجاه مایلی فرار اختیار نماید.

اکنون تکلیف من چه بود آیا صلاح در این بود در نزدیکی
سواحل ناوی خود را با آب انداخته بکنار برسم اگر از این فرصت
استفاده نمی کردم بنابر آنچه میدانstem دیگر هر گز موفق بفرار نمیشدم

و چون اسرار آنها میدانستم ممکن نبود مالک دنبا بازادی من موافقت کند.

اما اینبار ملاحظه کردم که فرار از همه طرف روی من بستمده است زیرا اگر دریک کاین حبس نشده بودم آنها از هر طرف مراقب من بودند.

در حالیکه کاپیتان جلو سکان نشسته بود و رفیق پهلو دستی او را از نظر دور نمیداشت و در مقابل دومین حرکت مرآ دستگیر و در اطاق ذندانی می‌ساختند.

بنابراین در آنحال سرنوشت من بسته برسنوشت کشته‌ها بهان حال باقی بود علت آنرا نمیدانستم شاید موتور کشته‌ی در اثر خرابی قادر نبود سرعت بیشتری بگیرد و باین حال کاپیتان کاملاً ساکت بود و ناراحتی و نگرانی نداشت و قصد نداشت که از قدرت خود برای پهلو گرفتن استفاده نماید.

در بین این سروصداها مدت‌های بی‌دریپی کشته‌های دولتی را که با سرعت تمام پیش می‌آمدند بگوش میرسید در همین حال صدای نالو غرش آبشار هم که بما نزدیک شده بود شنیده می‌شد.

اپوانت از سمت چپ رودخانه بسوی جزیره ناوی پیش میرفت یک‌ربع ساعت دیگر درختهای ایسلند نمایان می‌شد.

جریان آب لحظه بلحظه شدیدتر می‌شد و اگر اپوانت در نظر نمی‌گرفت که توقف کند کشته‌های دولتی هرگز جرات دنبال کردن اورانداشند باین معنی اگر کاپیتان دیوانه مست می‌خواست در گردباد این گودال خود را نابود سازد و کشته‌های احتیاطی خود را دچار

خطر نمی‌کردد.

در حقیقت صدای سوت کشته‌ها از فاصله نزدیک بگوش میرسید و کشته‌ها نا ناچار در صدقه‌ی آبشار مجبور به توقف شدن سپس صدای خالی شدن توپهای پی در پی آغاز گردید و چندین خمپاره نزدیک اپوانت رها شد بدون ایکه کوچکترین صدمه‌ای باوبرید.

آفتاب غروب کرده بود و در مغارن تاریکی غروب آفتاب عاه نور خود را درست شمال پراکنده می‌ساخت.

سرعت اپوانت دو برابر سرعت جریان آب بود و تا یکدیج ساعت دیگر بدون تردید در کام سهمگین آبشار که صدای اورا می‌شنیدیم گرفتار خواهیم شد.

من با وحشت تمام قیافه خشن او را می‌نگریستم و در راس آن جزیره کوچک، سه خواهران، در پرو ریزش آب بنظر میرسید از جا بلند شدم می‌خواستم خود را با آب انداخته باشنا کردن به جزیره برسم ناگهان صدای کار کردن موتور که در داخل کشته مشغول فعالیت بود بگوش رسید و لبه‌های کنار کشته مانند یال از دو طرف گشوده شدو در همان لحظه که کشته اپوانت بطرف آبشار کشیده می‌شد در فضای بلند شد از بالای ارتفاعات آبشار گذشت و در وسط یک ابر تیره که از ریزش آب حاصل شده بود کم کم رو به آسمان اوچ گرفت.

آشینانه هفتاب

فردا صبح پس اینکه از یک خواب سنگین برخاستم دستگاه موتوری
ما دیگر هیچ حرکتی نداشت و زود فهمیدم که روی زمین نمی‌چرخید
و در دریا راه نمیرفت و در زیر آب نبود یعنی می‌خواهم نتیجه بگیرم که
مخترع عجیب به پناهگاه همیشگی خود که تا آن روز قدم هیچ انسانی
با آنجا راه نیافته بود رسیده بود واکنون که او می‌خواست خودش را
ازدست من خلاص کند بدون هیچ تردید اسرار او یک روز بدست من
خواهد افتاد.

شاید تعجب کنید که بچه علت من در طول این مسافت هوائی
خواهید بودم البته من خودم هم تعجب می‌کردم واژ خود می‌پرسیدم ایا
احتمال داشت که مخترع دستگاه چون نمی‌خواست من پی بمحل و
اقامتگاه او برم در آخرین غذای من چیزی مخلوط کرده که این چند
ساعت بخواب عمیق فرو رفتم.

اما تنها چیزی را که می‌خواهم اعتراف کنم این است وقتی دیدم
این دستگاه عجیب بجای اینکه در گرداب آبشر نیاگارا نابود شود مانند

یک مرغ شکاری درهوا بنای پرواز کردن گذاشت نتوانستم از تعجب وحیرت خودداری نمایم و دیدن برای من زیاد وحشت آور بود بنا بر این دستگاه صاحبدنیا دارای چهار امتیاز بزرگ بود او در عین هم‌اتوموبیل بود هم کشته و هم زیردریائی، هم‌این که دستگاه عظیمی بود که درهوا



پرواز میکرد و در واقع زمین و آب و هوای سه عامل مهم حرکت این ماشین

بشمار بیاید آنهم باچه نیروی عجیب و سرعت فوق العاده که تصور آن در مفرز آدمی محال بنظر میرسید و یا یک وحـر کـت دست میتوانست این تحول عظیم و می سابقه را بوجود بیاورد و لو کوموتیو یـک کـار چهار دستگاه بزرگ را نجـام مـیداد من خـودم شـایـد اـین معـجزـه عـظـیـم و در آـن عـیـچـتـر دـیدـی نـداـشـت.

اما چیزی که نمیدانستم و شاید بعدها کشف می کردم این بود که آیا چه نوع انرژی در این دستگاه کار میکند و مختصر پراز نبوغ داشتند او این دستگاه چه کسی بود که بعد از ساختن آن میتواند با چنان گستاخی و مهارت آنرا هدایت کند.

در لحظه‌ای که، اپووانـت در دهـانـه آـبـشارـکـانـادـا قـرـار گـرفـتـ منـ هـنـوزـ درـ کـنـارـ کـاـبـینـ خـودـنـشـتـهـ بـوـدـ وـ روـشـنـیـ مـاهـ اـجـازـهـ مـیدـادـ کـهـ بـتوـانـ اـمـنـدـادـ خـطـالـسـيرـ کـشـتـیـ اـزـرـوـیـ اـمـواـجـ روـدـخـانـهـ گـذـشتـ وـ خـودـ رـاـ بـهـرـ مـیـلـیـ دـهـانـهـ نـعـلـ اـسـبـیـ رـسانـدـ.

در اینجا بود که غرش گرداب نیاگارا آغاز میشد و از آنجا برودخانه او تاریومی پیوست از این لحظه بنظرم میآمد که دستگاه بطرف مشرق میرفت و کاپیتان بجای خود نشسته و تا آن دقیقه هم با او حرف نزد بودم زیرا میدانستم هیچ پاسخی نخواهم شنید.

چیزی را که متوجه بودم این بود که اپووانـت با سهـولـتـ تمامـ هـدـایـتـ مـیـ شـدـ.

بطور قطع جاده‌های هوائی راهم بخوبی میشناخت و میتوانست مانند روی زمین بسهولت در آن پرواز کند.

در مقابل یک چنین تیجه بزرگ آیا باید گفت که جسارت و گستاخی

این آقای دنیا هم در آن دخالت داشت.

اویقین داشت دستگاه عظیمی را در اختیار دارد که بالاتر و مجهز تر از دستگاه‌هایی است که تاکنون بدست بشر رسیده و هیچ نیروی قابل نبود در مقابل آن مقاومت نماید.

حقیقت هم همین بود برای چه چنین دستگاه عظیمی را بفروشد و بچه دلیل پولی را که با پیشنهاد میکرددند قبول کند.

آری تمام اینها پاسخ‌گوی اعتمادو اطمینان کاملی بود که این مرد در خودش داشت و معلوم نیست جاه طلبی او تا بکجا کشیده خواهد شد مگر اینکه یک‌روز این قدرت عظیم اورا تامراحله جنون بکشاند.

یک‌ربع ساعت پس از اینکه اپوواتر در فضا بنای پرواز را گذاشت بدون اینکه احساس کنم در کجا هستم در خوابی عمیق فرورفتم و باز تکرار میکنم که این حالت در نتیجه این بود که داروی خواب آور خورانده بودند و بدون تردید کاپیتان نمی‌خواست که من بدانم او از کدام طرف و در چه امتدادی حرکت میکند.

با این توصیف خلبان اپوواتر آیا در فضا پرواز کرده آیا در روی دریاچه به دریای عظیمی دریا نوردی کرده و آیا در جاده‌های زمینی پیشرفته این مطلبی است که نمیدانم زیرا برای من هیچ خاطره‌ای در شب ۳۱ ژوئیه باقی نمانده است.

اکنون هم معلوم نبود دناله این ماجرا بکجا منتهی خواهد شد و بالاخره نتیجه آن چه می‌شود.

گفته بودم در لحظه‌ای که دچار آن خواب عجیب شدم بنظر ممیر سید که دستگاه اپوواتر کاملاً بی‌حرکت بود در این قسمت اشتباه نمیکردم

او بهر حال تی در آمده بود اگر حرکتی داشت میفهمیدم.



وقتی بیدار شدم در کابین خودم بودم و در آنجا بدون آنکه خودم در کم مرد زندانی ساخته بودند همانطور که در شب اول دوم بداخل اپووانت چیزی در کنکردم اصل مسئله بر سراین بود اکنون که دستگاه بزمین نشسته اجازه خواهم داشت از کابین خود خارج شوم

سی کردم از جا بلند شوم اما متأسفانه دستگیره در حرج کت نکرد بخود گفتم بسیار خوب شاید تا وقتی که اپووانت در دریا یاد ر هوامیباشد یمن آزاری نخواهد داد و این دو شرف در آن حال برای من امکان نداشت معلوم است که از داشتن این موضوع در چه آتش بیصری و اضطراب می سوختم.

در اینوقت صدای حر کت میله ها بگوشم رسید از طرف خارج میله ها از جا حر کت کرد و بطور ناگهان روشنائی هوا داخل کابین من شد. با یک حر کت سریع از کابین خارج شده در جای همیشگی خود قرار گرفتم.

چشم انم در لحظه کوتاه افق مقابل را از نظر گذاشت. کشنی اپووانت همانطور که حدس زده بودم روی زمین در نقطه ای کروی شکل که بطور تقریب ۵۰۰ تا ۱۸۰۰ پا محیط آن بود قرار داشت و چیزی سبز نک شبیه گیاه سرتاسر آنرا پوشانده بود.

این محوطه بیضی شکل منظم مانند اینکه بطور عمد برای جاده ادن کشته کنده شده چون یک قالب اندازه کشته را در بر گرفته بود اطراف آنرا با ارتفاع نسبتاً زیادی سنگ چین کرده و چون یک حوض لبه دار بالا آورده بودند.

در بالای سرما را ابری سیاه قرار گرفته بود بطوریکه نور آفتاب نمی توانست از آن عبور کند و چیزی شبیه یک بخار غلیظ سر ترا این قسمت را گرفته و شاید اول صبح بود و پس از طلوع آفتاب ابرها و بخارات غلیظ از بین میرفت با اینکه در اوائل ماه اوت بودیم اینطور احساس می کردم یک نوع سرمای زننده در اطراف محاکم فرما بود و چون نمی توانستم دد

در کنم این محل در کجا واقع شده فکر کردم که ممکن است در یکی از نقاط شمالی اروپا فرود آمده باشیم اما در کجا ؟ برای من غیر ممکن بود در این زمینه حدس بزنم . در هر حال هواییمای ماهر چه سرعت داشته باشد فکر نمیکردم که خلبان شجاع ولی ساخت توانسته باشد در این فرصت کوتاه از اقیانوس اطلس و کبیر گذشته باشد در حالی که یقین داشتم از ساعتی که از حدود نیاگارا حرکت کرده بودیم پیش از دوازده ساعت نگذشته است .

در این اثنا کاپیتان از بکی از سوراخهای سنگ چین شده که بنظرم شکل غار متروکی داشت که در دل یک کوه کنده شده بیرون آمد گاهی از اوقات از حلالی ابرها و بخارات غلیظ گرومی از پرندگان خارج میشد که صدای جیرجیر آنها سکوت مرگ با این منطقه را بهم میزد و کسی چه میداند این پرندگان ییگانه از مشاهده این هیکل عظیم که مانند خودشان شکل یک پرنده افسانه‌ای را داشت وحشت نمی‌کردند .

در هر حال این تصور برای من مسلم بود که این محل پناهگاه و منزل همیشگی این آقای دنیا است و هر وقت که از مسافرت‌های عجیب خود بر می‌گشت در اینجا استراحت می‌کند .

اینجا مرکز و جایگاه اتوموبیل و بند کشتنی و آشیانه دستگاه عظیم هوانوردی او بود و با چشم خود میدیدم که اپوانت بعد از این مسافت طولانی در اعمق این گودال کروی شگل استراحت نموده است . بالاخره تصمیم گرفتم که برای تمایش اوجلو بروم زیرا تصور نمی‌کردم که کسی مانع این کار بشود .

حقیقت این بود که کایتان بطور کلی بوجود من در آنجا کوچکترین اهمیت نمیداد و تا آن دوزختی برای یکبار بمن نگاه نکرده بود دو همکارش نیز به نزد او آمدند و شاید پس از مدتی که با هم صحبت کردند هرسه بدون همان غار که گفته بود مراجعت خواهد کرد.

با این ترتیب میتوانستم با فراقت تمام دستگاه را بازدید کنم و شاید هم جرات میکردم داخل آنرا تماشا کنم گرچه ممکن بود از تاسیسات داخلی آن چیزی سردنیاوردم ولی در هر حال تماشای آن برای من جالب خواهد بود.

در حقیقت غیراز کابین من که در پیکر نداشت منزل یا اگر بگویم غار آنها درسته بود و امکان نداشت که بتوانم بداخل غار راه پیدا کنم و در هر حال اگر میتوانستم موتور این کشنی عظیم را تماشا کنم پیروزی بزرگی بشمار میآمد.

از داخل کابین خود بزمین پریدم و با خیال فارغ توانستم بتماشای دستگاه بپردازم.

دستگاه موتور مخصوصی داشت جلو آن بسیار باریک شو بر نفع تراز عقب بود و دم آنهم از جنس آلومینیوم و بالهای آن از جنس مخصوص که من نتوانستم ماده آنرا تشخیص بدهم.

این هیکل عظیم روی چهار چرخ بشعاع دوپا استوار شده و لاستیکهای نرمی داشت که باسانی میتوانست روی زمین چرخ بخورد. اما این چرخها ارتباطی بموتور آن نداشت و موتور آن از دو توربین بزرگ تشغیل میشد که بطور افقی در دو طرف کشنی نصب گردیده بود اما نمیدانستم این موتور چگونه ساخته شده است که در آب و در هوای اختلافی

که آبوهوا از لحاظ فشار نسبت بیکدیگر دارند کارمی کند و در هر حال اگر این دستگاه میتوانست در هوا حرکت کند هرچه بوداین امتیاز در بالهای او وجود داشت.

اما ماده‌ای که میتوانست این موتور عظیم را حرکت دهد بنظرم اینطور میرسید که غیر از الکتریسیته چیز دیگر نمی‌تواند باشد اما اکومولاتورهای آن از چه راه میتوانست این انرژی را تحمل کند. آیا دریک نقطه کارخانه مولد الکتریک داشته که از آن استفاده می‌کردند؟ آیا دینامهای آن با طریق خاصی تولید حرارت می‌نمود که از نظر پوشیده بود.

از آزمایش‌های خود اینطور نتیجه گرفتم که اگر این دستگاه عظیم از چرخهای اتوربین بالهای خود نیرو می‌گرفت امامن چون وارد مکانیک نبودم یعنی ترانس‌ازمکانیک و ماده مولد آن سردریاورد ولی در هر حال فایده اش چه بود که چیزی از آن کشف کنم زیرا با آنچه تا بهار و ز گذشته بود فکر نمی‌کرم که آقای صاحب دنیا با آزادی من موافقت نماید. چیزی که برای من مهم بود امکان فرار بود و میدانستم هرگز چنین فرصتی بدهست نخواهد آمد و چون در جریان مسافت این توفیق برای من دست نداد مسلم بود که در این زندان همیشگی امکان قرار محال بنتظر میرسید.

در هر حال اولین مسلمه دو مرتبه مرا بخود جلب نمود و از خود پرسیدم این پناهگاه در کجا واقع شده است و این محل با کدام قسمت از زمین ارتباط دارد زیرا هرچه من با طراف نگاه می‌کرم آنجا محوطه درسته‌ای بود که هیچ چاره نداشت

آیا برای بالارفتن از این دیوارهای بلند غیر از پرواز از چدراه داخل آن شد و بالاخره این نقطه در کدام قسمت امریکا است.

بطور قطع میدانستم دستگاه آناهارچه سرعت داشته باشد ممکن نیست توانسته باشد از امریکا خارج شده و دو نقطه‌ای از سایر قطعات بزمین نشسته باشد.

شاید این مکان واشینگتن دور نباشد و در چند کیلومتری یکی از آپارتمانهای پایتحت واقع شده باشد.

درین این فرضیات مستلف گاهی فکری بخاطرم میرسید که لازم بود درباره آن یک آزمایش بعمل بیاورم.

گاهی از خود می‌یرسیدم برای چه کشتنی اپوانت بجای اینکه بنقاط پر از خطربرود کوه غول عظیم را برای پناهگاه و منزل خویش انتخاب نکرده است.

آیا این دستگاه که در هوای پرواز می‌کند نمی‌تواند با آسانی و سهولت بر فراز کوه غول عظیم فرود بیاید البته کاری را که لاشخورها یا عقابها با بال و پر خود انجام میدهد یک دستگاه مجهز پرنده با آسانی از عهده آن بر می‌اید.

غیر این نباید یاشد زیرا در این نقطه است که آقای دنیاتا امروز توانسته است از دستبرد پلیس در امان باشد و بهمین دلیل است که خود را مافوق قوای آنها میداند از آن گذشته فاصله بین آبشار نیاگارا و سلسه جبال آئی بیش از چهارصد و پنجاه هزار مایل نیست و در این دوازده ساعت اپوانت با آسانی توانسته است خود را باینجا برساند آری فرضیه در خلال تفکر است در مفزم قوت میگر نامه هائی که صاحب دنیا نوشته

وسرو صدائی که در اطراف این کوه بلند شده بود بخوبی این نظریه را تقویت می کرد اطراف خود را تشخیص بدhem شاید این فرضیه با حقیقت وقف داشته باشد.

معهذا چون برای آمد و رفت در این محل آزادی کامل داشتم و کاپیتان ورفاش من مزاحم نمی شدند در نظر گرفتم در اطراف این حصار گردش بکنم.

در این لحظه هرسه آنها داخل غار بودند که در جبهه شمالی غربی قرار داشت و قسمت جنوب این محوطه در قلمرو من بود و میتوانستم با آزمایش بپردازم.

چون به پشت دیوار رسیدم چند یارانه جاهای کنده شده خود را بالا کشیدم و در بالای دیوار تخته سنگ های عظیمی که در تمام کوه های امکانی دیده می شد وجود داشت.

این سنگ ها درجه ارتفاعی قرار داشت حدس زدن آن کار مشکلی بود باید صبر کرد تا این ابرو مه غلیظ پراکنده شود تا بتوان بارتفاع آن پی برد.

در اطراف این دیوار عظیم غیر از تخته سنگ های بزرگ و در بعضی جاهات تودهای علف خشک شده چیزی دیده نمی شد پس از اینکه باز دید اطراف حصار با نجام رسید بمرا کز محوطه آمدم در بعضی قسمت های تودهای از خاکستر خاموش که برابر مرور زمان سفید شده و قطعاتی از تیر های چوب و تخته ها و نقااطی که معلوم بود آتش در آن افروخته بودند دیده می شد.

بطور مسلم در زمانی بسیار نزدیک در این محل حریقی اتفاق افتد که نوع آن شاید انفعجاراتی آتش‌شانی یا تعمدی بوده است بنابراین می‌توان بین این بقا‌یای سوخته و آتش‌شانی‌ای که از بالای کوه غول عظیم دیده می‌شد رابطه‌ای وجود داشته باشد.

این شعله‌هائی که بر فراز کوه دیده می‌شد و این سرو صداها که در فضای بگوش میرسید و باعث وحشت و ترس اهالی و ساکنین محل شده بود را انفعجاراتی که در نزدیکی پلیزنت کاردن و مور کانتون دیده می‌شد نشانه‌ای از همین خاکسترهاست سوخته است.

اما این مواد سوخته شده از چه موادی بهتر می‌شد و کاپیتان بچه منتظر این آتش سوزیها را برآه می‌انداخت در این لحظه نسیم خنکی از طرف مشرق بنای وزیدن گذاشت و بلا فاصله ابرها از صفحه آسمان بر طرف شد و در اثر تابش آفتاب آن محوطه وسیع غرق در روشنایی گردید ناگهان فریادی از تعجب برآورد.

قله سنگها آشکار شد و ارتفاع آن بقدر بیست پا بود و از طرف مشرق شکل و قیافه سنگهای کوه آبی وجود داشت از نظر گذشت. همان سنگها و خاکهایی بود که من والیاس اسمیت در روزی که از کوه بالا می‌امدیم دیده بودیم.

دیگر تردیدی باقی نبود و شب گذشته خلبان اپووانت توانسته بود فاصله بین رودخانه اریه و کارولین شمالی را به پیماید و دستگاه خود را بر فراز آن کوه فرود آورد.

پس دستگاه معجز آسای این آقای دنیا از قله این کوه بلند می‌شد

واین مخترع گستاخ پس از اختراع ماشین خوداین آشیانه را برای خود انتخاب کرده بود.

کسی چه میداند که این موجود عجیب و پرقدت از درون کوه توانسته باشد يك راه زیر زمینی بخارج پیدا کند و شروعت کمیخواست بدون استفاده از اپووانت از آن راه بخارج آمدورفت می نمود.

تمام این کشفیات در مغز من مرکز شد و هر چه لازم بود دانستم و اگر مادر آن روز موفق می شدیم بداخل این غار راه پیدا کنیم دیگر آن آقای دنیا نمی توانست با قدرت خود دنیا ای را مورد تهدید قرار دهد.. مدتی در آنجا بیحر کت مانده با چشم اندازی حیرت زده به تخته سنگ هانگاه می کرد و وحشتی سخت سرا پایم را فرا گرفته بود و گاهی این خیال انفزم خطود می کرد آیا اکنون که بی با سر از آنها برده و همه چیز را دانسته ام و در مقابل يك امر محال بهتر نبود دستگله جهنمی را خراب کرده و رابطه این مرد جهنمی را با خارج نمیم.

در این وقت از پشت سر خود صدای پائی شنیدم و روی خود را گرداندم.

کاپیتان بطرف من جلو میمدم و در دومنtri من ایستاد و بنای نگاه کردن گذاشت.

از دیدن او نتوانستم خود را نگاه دارم و این کلمات بطور ناگهان از دهانم خارج شد و گفتم :

کوه غول عظیم .. کوه غول عظیم .

گفت بلی آقای استرک

– وشما هم مالک دنیا هستید .

– بلی آقای دنیا من هستم که خود را مقنند میدانم .

بابهت وتعجب تمام گفتم شما که هستید .

درحالیکه غیورانه قدخدود را برافراشته بود گفت :

– من رایورد .. رایورد فاتح هستم .

رایور فاتح

اومردی بود کوتاه قد اما با قیافه‌ای خشن وزنده که شانه‌های
گسترده و سینه فراخوچشمان آتشین و پرازشعله‌اش بیننده را دچار ترس
و وحشت زیاد می‌کرد.

این قیafe ترسناک با آن گردن محکم بایک سربزرگ مربع شکل
و چشمانی که دیدن آن غیرازخوف و وحشت چیزی نداشت و عضلاتی بهم
فسرده که گوئی سالها مشکلترين کارهای بدنه را انجام داده باموهای
کوتاه و تقریباً مجعد چون یك ستون آهن در مقابل من ایستاده بود
گوئی خدا من بود که از آسمان فرود آمده و قدرتی بود که برای
ترساندن مردم خلق شده است.

این همان مرد فوق العاده و گستاخی بود که تمام روزنامه‌های
ایالات متحده امریکا در فردای روزی که برای اولین بار در واشینگتن
ظاهر شده بود در باره او مطالبی زیاد نوشته بودند.

این همان رایور فاتح بود که بانهایت صراحة وجودش را بمن
معرفی می‌کرد و با چشمان شربار و آتشین خود در بالای کوه‌غول عظیم

مرا تحت تهدید قرارداده بود.

در اینجا ضرورت دارد اعمالی را که باین مرد خارق العاده نسبت میدادند یاد آور شویم زیرا این مرد خارق العاده در نتیجه اعمال درخشنانی که انجام داده بود قبل از این سروصدایها بلند شود توجه محافل سیاسی را بخود جلب کرده بود.

روز ۱۲ ژوئن سال ۱۸۰۰ در شهر فیلادلفی در ولدون استیو جلسه‌ای تشکیل شده بود که ریاست آن بهده آنکل پروردنت یکی از شخصیت‌های معروف پایتخت پنسیلوانیا و دبیر کل آن فیلوان نام داشت که او هم از شخصیت‌های معروف این ایالت بشمار می‌آمد.

در این جلسه درباره اختراع بالونهای دیرترایل بخاری که از مهم‌ترین اختراعات آن روز صحبت می‌کردند و با همکاری هیئت رئیسه این کنگره فرودگاه بزرگی برای این دیرترایل تازه ساخته بودند و برای حمل و نقل این دیرترایل به فرودگاه جدید اظهار نظر می‌کردند و قرار شد که با تشریفات خاصی این عمل در حضور شخصیت‌های مهم کشور انجام شود و بعضی‌ها عقیده داشتند که باید یک چرخ و دسته دیگر می‌گفتند دو چرخ در طرفین این دیرترایل ساخته شود تا بتواند در موقع فرود آمدن روی زمین راه برود این موضوع هنوز بین اعضای جلسه حل نشده بود و قرار بود که در اطراف آن در این جلسه صحبت شود بحث بر سر این مسئله خیلی طولانی شد و هیچ‌کدام نتوانستند عقیده خود را مکرسی بنشانند و در این وقت بود که پیشخدمت وارد شد و اجازه خواست که کسی برای شرکت در این مذاکره وارد سالون جلسه شود این شخص خود را بنام رایور معرفی نمود و پس از اینکه اجازه صحبت گرفت شروع

تولوی و دند

بسخن رانی کرد و در ابتدامطالیبی سودمند در باده دیر ترا ایل‌های اختراعی ایراد کرد که تا اندازه‌ای در نظر آنها جنبه علمی داشت. و در ضمن صحبت‌های خود میگفت اکنون که انسان توانسته است با ساختن کشتی‌ها صاحب دریا شود بایستی دستگاهی اختراع کند که از لحاظ قانون فیزیکی سنگین‌تر از هوا باشد تا بتواند در هوای زمانند دریا بمحل خود پرواز نماید سخنان او مورد تمسخر قرار گرفت و خلبانهای بالونهای اختراعی عقیده راشتند که چنین چیزی امکان پذیر نخواهد بود زیرا بالونهای آنها سبک‌تر از هوا است و میتوانند در هوا حرکت کند و چون سخنان رایور خارج از منطق علمی بود او را بطور مسخره رایور فاتح نام نهادند و رایور بدون اخذ نتیجه از سالون بیرون آمد.

بعد از حارج شدن این شخص عجیب جلسه بهم خود دلیل دو ساعت بعد جبر رسید که رئیس جلسه بامنشی او بوسیله اشخاصی ناشناس ربوود شده‌اند.

قضیه از این قرار بود در حالیکه این دونفر از خیابان فلرمانی پارک عبور میکردند چند قرار از تاریکی خارج شده و خود را بروی این دونفر انداخته دست و پایشان را بسته دهان بندی پدهاش گذاشته سپس با وجودیکه آنها مقاومتی سخت از خود نشان میدادند آنها را از خیابانی خلوت و تاریک عبور داده و در یک دستگاه عجیبی که در گوشه میدانی خلوت قرار داشت جای دادند.

وقتی روز روشن شد آنها خود را زندانی همان رایور فاتح دیدند و این دستگاه بزرگ بر فراز شهر و خارج شهر بنای پرواز گذاشت.

آنکل پروردنت و منشی او فیلوان دانستند که ناطق شب گذشته

با آنها دروغ نگفته بود و در حقیقت ماشین و دستگاهی در اختیار دارند که براساس قانون فیزیکی سنگین‌تر از هوا میتوانند مسافت‌های زیاد در هوا پرواز نمایند و ساختمان آن بطوری بود که روی دومحور افقی و عمودی حرکت می‌کردا گراین محور افقی بکار می‌افتد دستگاه فضائی بطور افقی پیش میرفت و بر عکس در موقع حرکت محور عمودی رو ببالا ارتفاع می‌گرفت و در واقع مانند یک هلی کوپتر ساده بود که با محور عمودی خود بطرف بالا صعودی نمود.

این بالون که آلبانوس نام داشت بدرازی سی‌متر ساخته شده و دارای دوموتور متحرک یکی در جلو و دیگری در عقب بود و با چرخیده دنده‌ها که در هر طرف تعداد آن ۳۷ دنده بود دستگاه فضانورد بچیپ و راست یا بالا و پائین رانده می‌شد.

اما ماده‌ای که این دستگاه عظیم را حرکت میدادند تجار آب فشرده شده بود که در آن روز برای حرکت بالونها بکار می‌بردند و نه روغن یا گازهای دیگر بود وهم چنین از ماده انفجار کنده‌ای که رایور در سخن رانی‌های خود گفته بود انرژی نمی‌گرفت بلکه ماده‌ای بود که در آن روزها بناهای عامل الکتریسته برای حرکت ماشین‌ها شناخته بودند اما مخترع این ماشین از کجا و چه نوع میتوانست این منبع الکتریسته را فراهم کند تا بتواند در موقع حرکت از آن استفاده نماید بطور مسلم این یکی از اسرار مخترع بود که نخواست بکسی بگوید شاید و در ظاهر اینطور بنتظر میرسید که ممکن است نیروی الکتریسته خود را از هوا گرفته یا از یک ماده سیال یا از آب جوشان محتوی در رادیاتور بگیرد.

باید گفت که رازبزرگ این اختراع عجیب روی همین موضوع قرارداشت والکل پرودنت یا اینکه خودش از شخصیت‌های علمی بود در مدت این مسافت طولانی که ازیک طرف به طرف دیگر می‌کردند نتوانست آنرا کشف نماید.

مهند رایور که نمیخواست رازاختراع خودرا در اختیار کسی بگذارد باو گفته بود بطوری که مشاهده می‌کنید من بادوستیار خود این دستگاه عظیم را اداره می‌کنم و تا امروز توانسته‌ام مسافت‌های بعدی را از روی اقیانوس اطلس و اقیانوس کبیر بر فراز آسمان استرالیا و امریکا و اروپا و آسیا پیمایم و قدرت آن در دست خودم است و آنرا در اختیار هیچکس نمی‌گذارم مپس این دستگاه عظیم فضانوردی خودرا ادامه داد و بر فراز امریکا پرواز نمود.

الکل پرودنت آنچه سعی کرد که بتواند با مهندس رایور کنار بیاید تمام پیشنهادات او رد شد و دلیل ومنطق رایور این بود که می‌گفت خود من باید صاحب این قدرت باشد و تمام مردم در برابر شرتسیلیم فرود بیاورند.

بالون آلبانوس (این نامی بود که رایور بآن داده بود) از فراز کوه‌های بلند و مسلسله جیال رشوز و دشت‌های کالیفرنیا گذشت بعد در حالیکه ساقر انسیسکو را پشت سر گذاشته بود خودرا بحلقه اقیانوس کبیر رساند و تا حدود کامجات‌کا در منتها ایله شمالی پرواز نمود و مسافرین با دوربین‌های خود می‌توانستند کشورهای آسیا و چین و تبت را تماشا کنند.

بعد از آنجا اوچ گرفت و تا حدود کوه‌های هیمالیا رسید و قله‌های

سفید و مستور از برف این رشته جبال مرتفع از فاصله زیاد دیده می شد . پس از پیمودن راه های دراز و طولانی سر زمین ایران و بحر خزر نمایان شده از سرحدار و پا گذشت بعد اسویت های رو سیمه شهر سن بطرز بورک و ساختمانهای کشور فنلاند از فراز حلقه بالکان را زیر پا گذاشت از سوئد و نروژ و از شهرهای استکهلم و کریستیانا عبور کرد خود را بس رزمین فرانسه و بالاخره کشور ایتالیا و فلورانس و روم و ناپل و دریای مدیترانه را با اوچ بسیار زیاد پشت سر گذاشت و از آنجا بقله های عظیم افریقا که از دماغه مرکش تامصر کشیده شده بود و از فراز الجزیره و تونس و تربولی و سودان و از آنجا سطح اقیانوس اطلس دیده شد^۱

با نیجهت طریق خط السیر جنوب غربی را پیش گرفت و هیچ چیز در این فضای بیکران جلو اوزا نمی گرفت و حتی طوفانها که در بعضی نقاط شدت زیاد داشتند نمی توانست مانع پیشروی او بشود و خلبان شجاع با یک خوش روی، مخصوص مانند گلو لهای فضارا می شکافت و بدون مانع جلو میرفت تا خود را بس حدات امریکا رساند .

هنگامیکه از دور زمین بچشم خورد آنجا منطقه ماذلان بود و آلبانوس این قسمت را از شمال به جنوب پیمود و بقسمتهای ساحلی اقیانوس کبیر رسید .

دایور مدتی بر فراز جزایر و ناقاطی که در آن روزناشناس بود پیش

۱- شاید برای خواننده مسافت در فضای بیکران جهان زیاد تعجب آور نباشد زیرا امروز هوای پیماها و جت های چهار موتوره این عمل را انجام می دهد اما باید در نظر داشت که ژول ورن در اوائل قرن نوزدهم این تئوری را را کشف کرده بود .

ژولورد

رفت و چند ساعتی هم در نزدیکی های قطب جلو رفت و در اثر طوفانهای شدید بسمت دیگر رانده شد و با مهارت و تردستی تمام خود را از خطرهای احتمالی نجات داد با الآخره در او اخر ماه ژوئیه پس از اینکه بطرف اقیانوس کبیر کشیده شده بود ب مر فرازیکی از جزایر ناشناس اقیانوس هند توقف نمود جزیره ای که آنکل پروردنت و همراهش فرود آمده بودند جزیره شاتام در مشرق زلاند جدید واقع شده بود اما رایور نمی توانست در یک زمین صاف فرود آید چون در اثر عبور از بین طوفانهای شدید ماشین او احتیاج بیک تعمیر کلی داشت و بدون این تعمیر قادر نبود ب سر منزل و فرود گاه خود که در دوهزار میلی این نقطه قرار داشت فرود بیاید.

آنکل پروردنت و همراهش میدانست که رایور مجبور است برای تعمیر ماشین خود را این نقطه فرود آید و البته بعد از اینکه ماشین خود را تعمیر کرده و مرتبه مسافت هوایی خود را از سرخواه گرفت پس لازم بود که در ساعتی که آنها مشغول تعمیر هستند وسائل فرار خود را فراهم سازد.

لوهای که در انتهای آن برای زمین شستن قرار داشت بدرازی یک صد و پنجاه پا بود و در وقت شستن ممکن بود از روی آن خود را بلغرازند و بدون رحمت بزمین برسند ولی اگر می خواستند از این راه فرار کنند امکان داشت دستگیر شوند و چون هوا روشن میشد این کار امکان داشت و از آن گذشته چون راه را بلد نبودند بدون تردید گرفتار می شدند.

چون وضعیت بین قرار شد تصمیم خطرناکی گرفتند و این تصمیم عبارت از این بود که یکی از دینامیتها که در آنجا دیده می شد استفاده نموده دستگاه را با مختار ع آن با انفجار شدید نابود سازند و آنها پیش

خود اینطور حساب کردند در مدتی که دینامیت منفجر شد بسهولت
میتوانستند از همان راه لوله احتیاط خودرا نجات دهند

آنچه را که تصمیم داشتند انجام دادند وقتی فنیله دینامیت روش
شد آنکل با تفاوت منشی و پیشخدمت خوداز روی آن لوله بطرف زمین
لغزیدند ولی در همین حال فرارشان کشف شد و تیرهای پی دربی از
داخل هوایپما بطرف آنها رها شد اما هیچکدام اصابت نکرد والکل
هر دوست خودرا بطرف لوله انداخت و آنرا از جا کند در همان لحظه
انجباری شدید حاصل شد و هیکل عظیم دستگاه ببوا پرت و قطعات آن
در آبهای رودخانه پراکنده گردید این حادثه را کسی فراموش نمیکرد
ودر همان شب ۱۳ زوئن بود که وقتی الکل پروردنت و رفقایش از جلسه
خارج می شدند بدست افرادی ناشناس دستگیر و ربوده شده بودند .
بعداز این حادثه دیگر کسی اطلاع از آنها نداشت و هیچ کس
نمی توانست فکر کند چه برس آنها آمده و حتی کسی خبر نداشت که
بین ناپدید شدن این سه نفر و انجبار هوایپما رابطه ای وجود داشته و
چون از ماجرا اطلاع نداشتند مردم از اظهار نظرهم خودداری نمودند
اما رفای الکل از ناپدید شدن او نگران شدند برای یافتن
آنها بجستجو افتدند ، پلیس در این کار دخالت کرد و سیم های تلگراف
در آمریکا و اروپا بکار افتاد شاید از یک طرف خبری از این سه گمشده
بدست بیاورند .

نتیجه تمام این فعالیتها صفر بود حتی جایزه ای در حدود پنج
هزار دلار تعیین کردند اگر کسی بتواند کوچکترین خبری از گمشده ها
پیدا کند ولی هیچ کس موفق نشد سرنوشت آنان را بداند و جایزه

هنگفت هم در صندوق شرکت باقی ماند.

حادثه از این قرار بود مردم اتاژونی از پیش آمد این حادثه سخت در اضطراب بودند من خوب بخاطرداشت که برای پیدا کردن این اشخاص چقدر حمت کشیدم اما کوچکترین اطراف این سه نفر بدست نیامد اما در تاریخ بیسم سپتامبر خبر تازی ابتدا از فیلادلفیا پخش شده بلا فاصله بسایر کشورها نیز رسید و همان روز بعد از ظهر انکلپرودنت و فیلوان بمنزل خود در واشنگتن مراجعت نمودند همان شب از طرف شرکت در جلسه‌ای که بطور فوق العاده تشکیل شده بود احضار گردیدند واعضای جلسه با شوق و اشتیاق تمام از همکاران گمشده خود استقبال نمودند در برابر پرسشهایی که از آنها شد با نهایت سرسرخی در ادای پاسخ صریح خودداری نمودند اما بعد از آنچه درباره این حادثه انتشار یافت بقرار ذیل بود.

پس از ناپدید شدن کشتی اقیانوس آنکل پرودنت و همراهان در صدد برآمدند که یک وسیله از این جزیره دور دست خارج شدند، در ساحل غربی این جزیره یک قبیله بوهی برخوردند که خوشبختانه پذیرائی دوستانه‌ای در مسافرین ناشناس بعمل آورده بودند اما چون آمد و رفت در این جزیره بسیار کم بود گاهی از اوقات اتفاق میافتد که یک کشتی از آنجا حرکت کند ناچار بودند صبر کنند و سه هفته بعد بود که بالاخره توانستند بقصد آمریکا سوار کشتبند شوند.

اما کسی ندانست بعد از مراجعت آنکلپرودنت و همراهان بچه کاری سرگرم بودند بر حسب ظاهر کارهای معمولی خود را از سر گرفته و برای ساختن فرودگاهی که در نظرداشتن دست بکارشدن اما در باطن

در فکر این بودند که بتوانند دستگاهی شبیه آنچه دیده بودند بسازند و در فضای پرواز کنند.

در تاریخ بیستم آوریل سال بعد دستگاهی را که ساخته بودند آماده حرکت شد و آنکل پرودنت و منشی او عقیده داشتند که این دستگاه هوایی میتواند مسافت بسیار کمی را به پیماید.

باید اضافه کنیم که بعداز آن تاریخ کسی از رایور اطلاعی نداشت و شاید نمیدانستند که چنین شخصی وجود داشته است و دلیلی هم در دست نبود که اقدام عجیب و اختراع بی سابقه اش خاتمه یافته و بعداز غرق شدن در اقیانوس کبیر توانسته باشد کارهای خود را از سر برگیرد زیرا از این موضوع فقط آن دونفر اطلاع داشته و مطمئن بودند که رایور در این انفجار شدید ازین رفته است.

اختراعی آنکل فرارسید من با هزاران تماساچی در پارک فیرمند بودم آنها اختراع خود را مرغ آسمانی نام نهاده بودند و اینطور گفته میشد که مرغ هوایی با هیکل عظیم خود میتواند در فضای پرواز کند.

باید گفته شود که سیستم عقب یا جلو رفتن دستگاه تا آن روز حل نشده بود یک چرخ در حلقه . کی در عقب گذاشته شده بود و نیروی برق باستی با نیروی زیادی این چرخها را حرکت بدهد اتفاقاً در آن روز هوا بسیار صاف بود ولکهای از ابر در آسمان دیده نمی شد.

آلکل پرودنت فریاد کشید : حرکت .

هوایما یا چیزی که مانند فضایما ساخته شده بود آهسته در هوا بلند شد سپس حرکت افقی آغاز گردید و این عملی بود که در آن روز اهمیت زیاد داشت زیرا بالونهای دیرزايل فقط ارتفاع می گرفت

و می‌توانست در فضای خود را جا بجا کند.

ناگهان صدایی در فضای منظر شد ، صدایی که از حلقوم ده هزار تماشاجی خارج شده بود.

در همان لحظه در سمت شمال غربی چیز سیاهی در آسمان بنظر رسید که با سرعت تمام بطرف این فضا پیما می‌آمد.

این همان دستگاه عجیب و حولناکی بود که یکسال پیش پس از اینکه آنکل پروردنت و رفقا را ربوده بود او را بر فراز اروپا و آفریقا و آسیا و آمریکا و مناطق قطبی گردش داده بود.

همه گفتند : اقیانوس .. اقیانوس ..

بلی خودش بود و تردیدی نداشت که کسی دیگر نباید فرمانده این هوایپما باشد ، رایور فاتح بود.

تعجب و حیرت آنکل پروردنت و فیلون چقدر زیاد شد وقتی اورا دیدند در حالیکه فکر میکردن او نابود شده است ، اشتباه کرده بودند دستگاه آنها در اثر انفجار نابود گردید و قطعات خورد شده اش در اقیانوس کمتر پراکنده شد و مهندس رایورهم بدريما افتاد اما در همان لحظه يك کشته که در آنجا انتظارش را داشت اورا گرفت و از همان راه با استراليا رفتند و چندی بعد بهمان جزیره گمنام بر گشتند . رایور هیچ فکری جز انتقام نداشت و یک دستگاه کاملتری از آن ساخت بعد چون دانست که رئیس و معاون ، و لیون انسنیو ، يك فضانورد بنام مرغ آسمان ساخته اند با آمریکا آمدند و در همان روز و همان ساعت آنجا حاضر شدند . آیا این حیوان شکاری مهیب میخواست مرغ آسمان را نابود سازد و آیا این مرد بزرگ در ضمن انتقام میخواست نشان بدهد که

دستگاه اختراعی او بزر گترو نیر و مندتر از سایر هوایی‌های ویرژابل است . آنکل پرودنت و معاونش در داخل هوایی‌خود خطر را حدس زد و انسنست چدرس نوشت خطرناکی در انتظارش است پس باید بهرو سیله‌ای شده فرار کنند اما نه فرار واقعی باشد بلکه قصد کردن بارتفاعات بالاتر بروند و در این صورت خواهند توانست از خطر رهائی یابند .

مرغ آسمان تا بارتفاع پنج هزار متری بالا رفت ؟ آلبانوس هم ارتفاع گرفت و اورا مورد تعقیب قرارداد و بطوطریکه روزنامه‌ها نوشتندو در خاطرم مانده است از پهلو بخود فشار آورد که بالاتر بروند و بالآخره بجایی رسید که شعاع آفتاب بطرف او کمتر شد .

آیا در این حال آلباس اورا نابود نخواهد ساخت ؟

اما در این فضای کمتر بود مرغ آسمان قسمتی از وزن خود را از داده هزار هزار متر دیگر بالا رفت و آلبانوس هم همانطور اورا دنبال کرده بود .

ناگهان انفجاری در هوا شنیده شد و چون در این فضای کم هوا انبساط بخار بیشتر شده بود معنی آن ترکید و بسرعت بطرف زمین سقوط نمود در این وقت بود که آلبانوس خود را بطرف او کشاند اما نه برای اینکه کارش را تمام کند بلکه قصدش کمل کردن باوبود .

بلی رایورفاتح در آن حال انتقام خود را از یاد برد و خود را بمرغ آسمان رساند و هر اهان او آنکل پرودنت و معاونش را قاپیده و بسکوی هوایی خود رساند بعد بالون آنها که کاملاً خالی شده بود سبک شد و بروی درختان زمین‌های فلرمن پاک افتاد .

مردم از شدت وحشت و اضطراب فریاد می‌کشیدند .

اکنون که مهندس آنکل پرودنت و معاونش گرفتار رایور شده بود چه واقع می‌شد آیا می‌خواست اورا همیشه با خود همراه ببرد؟
همه این عقیده را داشتند اما آلبانوس پس از این پنج شش دقیقه در ارتفاع چند هزار متری باقی‌ماند کم کم مثل اینکه می‌خواست بزمین بنشیند پائین آمد معهداً معلوم بود اگر بیشتر پائین باید مردم وحشت زده قبل از اینکه بتوانند بزمین برسد اورا می‌گرفتند و هر گز این فرصت را برای دستگیری رایور فاتح از دست نمیدادند آلبانوس بتذریج پائین می‌آمد اما وقتی بچند قسمی رسید در حالیکه چرخها او کارمی کرد دایستاد. جمعیت مردم چنان تحریک شده بودند که نزدیک بود اورا در بقایند اما در این اثنا صدای رایور بلند شد و این مطالب از دهان او خارج گردید:

همشهریهای ایالات متحده امریکا · رئیس و معاون ولدون استیو ودو مرتبه در اختیار من قرار گرفتند و اگر بخواهم آنها را نزد خود نگاهدارم از حق قانونی خود استفاده می‌کنم امامن باین مطلب متوجه شدم که هنوز مردم امریکا آمادگی ندارند که بتوانند مانند دریاها در فضای آسمان حکومت کنند من با میل و اراده خود آنکل پرودنت و فیلوان را آزادی می‌بخشم.

در این حال آنکل پرودنت و معاونش بروی زمین جستن نمودند و آلبانوس چندین متر ارتفاع گرفت بطوریکه دیگر در دسترس مردم نبود و رایور بدنبال سخنان خود گفت:

همشهریهای ایالات متحده امریکا
من آزمایش خود را بعمل آوردم اما هنوز وقت آن نرسیده است

که این اختراع بزرگ در اختیار مردم باشد بنابراین میروم و راز این اختراع را با خود همراه خواهم برداشت این راز بزرگ از اختیار انسانیت خارج نخواهد شد و روزی که بتواند از روی عقل از آن استفاده کند در اختیار جهانیان قرار خواهد گرفت خدا حافظ همشریهای اتابوونی .

بعد چرخهای آلباس سرعت بیشتر گرفت و در مجموعه هورا و سروصدای مردم از سمت مشرق ناپدید گردید .

من این صحنه را بطور تفصیل بیان کردم تاشما بدانید ابن مرد عجیب فوق العاده چه موجود خطرناکی بود .

اونمی خواست عداوت و دشمنی خود را با عالم انسانیت نشان بدهد بلکه می خواست برای آینده دنیا این پیروزی بزرگ را مخصوص خویش سازد و در حالات و رفتار اوچنان ظاهری از اعتماد و اطمینان وجود داشت که خود را یک نابغه بزرگ و مظہری از کبر و نجوت و قدرتش را مافوق انسانی میدانست .

معلوم است که این احساسات بتدریج چنان در روح و فکر شرسوخ پیدا کرده بود که فکر می کرد دنیا بهتری بایستی در خدمتگذاری او آماده شوند بطوریکه این احساسات خدائی را در نامه های تهدید آمیز خود نشان داده بود .

شاید همین افکار و تخیلات فرعونی در اوچنان زیاد شده بود که هیچ قدرتی را شایسته مقابله و پایداری با خود نمیدانست .

اما آنچه که بعداز ناپدید شدن آلبانوس واقع شد هیچ کس نمیدانست این مختصر عجیب و خارق العاده بساختن یک دستگاه فضا نورد قناعت نکرد بعدها افکاری دیگر بمغزش راه یافت که بتواند

ژولورن

دستگاه دیگری بسازد که در روی زمین و دریا و هوا حرکت کند و بطور مسلم در همان جزیره ناشناس موفق شد این راز را در نزد خود نگاه دارد و کار او بجایی رسید که بالاخره موفق شد این دستگاه عظیم را بسیستم مختلف اختراع کند سپس آلبانوس دوم را خراب کرد و البته در همین محوطه کوه غول عظیم که کسی راهی با آنها نداشت اپو و انت ساخته شد و در جاده‌ها و دریاها و فضای امریکا بنای آمد و رفت گذاشت.

واکنون خوانندگان میدانند که این ماجرا پایانش بکجا رسید و پس از اینکه در دریای اریه مورد تعقیب کشته‌های دولتی واقع گردید از راه فضا خود را نجات داد و بیالای کوه غول عظیم آمد در حالیکه این بار مرا با خود همراه آورده بود.

بنام قانون

پایان این ماجرای عجیب بکجا میرسید ؟ و چگونه میتوانستم باوجودتمام این مشکلات نجات پیدا کنم .

من در اختیار رایور و کمان او بودم و هیچ قدرتی نمی توانستم از چنگ اخلاص کند و اگر در آن روزها آنکل پروردنت و معاونش را آزادی داده بود معلوم نبود چه وقت بخواهد بمن آزادی بدهد صبر کنم و بینم پایان این ماجرا بکجا خواهد رسید .

درواقع بعداز اینکه کنجکاوی من اقناع شد تازه بجایی نرسیده بودم و همیقدار میدانستم که بر فراز کوه غول عظیم اقامت دارم و چون تمام اطراف این محوطه را بار دید نمودم علت آن شعله های آتش و سرو صد هائی را که در مرور کانتون دیده بودند میدانستم و یقین داشتم که ساکنین مور کانتون و پلیزنز کارون از فکر آتش نشانی کوه بیرون رفته و کسی گمان نداشت که عامل این زمین لرزه ها و آتش شناسی هارایور فاتح بوده است اما این مرد بزرگ در حالیکه مردم در خواب غفلت فرو رفته بودند دریکی از مسافرت های فضایی خود این کوه غیر قابل عبور را

و با خیال راحت در آنجا زندگی می کند و اطمینان دارد اگر سالها بگذرد
دست قدرت هیچ بشری موفق نخواهد شد این آشیانه عقاب را کشف کند
اما این راز برای من کشف شده بود و طریقه کار کردن این ماشین
را میدانستم اما تمام این معلومات بچه دردم می خورد .

اگر اینطور باشد که این دستگاه‌های عظیم بوسیله الکتریک
حرکت می کند و این نیروی الکتریسته را از آب یا ازهوا می گیرد
دانستن این موضوع چه مشکلی را برای من حل می کرد زیرا یقین
داشتم که آنها جازه نخواهند داد بیش از این دراعماق راز آنان فروبروم
اگر روزی آنها حاضر بشوند بمن آزادی به بخشند چه پیروزی بزرگ
بود و در این باره بخود می گفتم :

بطور مسلم رایور می خواهد برای همیشه ناشناس بماند اما با این
دستگاه چه میتواند بگذرد و با درنظر گرفتن تهدیداتی که کرده بود اگر
با او کاری نداشته باشد قصد ندارد بکسی صدمه برساند .
اما از طرف دیگر فکر میکرم اگر تابامروز خواسته است ناشناس
بماند شاید در آینده اینطور نباشد .

تنها کسی که میتواند راز این آقای دنیا را کشف کند من هستم ،
من که زندانی او هستم و حق دارم اورا توقيف کنم و من هستم که میتوانم
دست روی شانه او گذاشته و بگویم :

بحکم قانون ترا توقيف می کنم .

از طرف دیگر چگونه میتوانم با منتظر یک کمک خارجی بمانم ،
البته که خیر این منتظر بیهوده است ؟ البته اولیای دولت از آنچه که
بر فراز این کوه گنشته بی خبر نیستند و حوادثی هم که در بلاتک بروک

گنست بنظرشان رسیده و مامورین من ، جون هارت و نابوالکر تامروز
بایستی با تفاوت ولس بموشنگتن رفته و جریان را گذارش داده اند .

آقای وارد اکنون همه چیز را میداند و نمی تواند درباره زندگی

من بی اعتنا باشد و مسئله را نزد خود طرح کرده می گوید :
وقتی اپو وانت از ساحل دریا حرکت کرده را با خودش همراه بردا
شاید که در آبهای دریا ریه غرق شده است یا آقای دنیامردا بداخل کشته
خود برده واکنون من در اختیار آنها هستم .

در حالت اولیه اسما سوگواری جون استرک اولین باز پرس اداره
پلیس واشنگتن را بر گزار خواهد کرد و در حالت دوم چه امید خواهیم داشت
که او بتواند خود را بمن بر ساند .

بطوریکه اشاره شد بعداز آن روز کشته اپو وانت در دریای اریه
راه می پیمود و در ساعت چهار بعداز ظهر هنگامیکه به بندر بو فالو نزدیک
گردیدند پرونداز کشی های دولتی اورادنیال نمودند و کشته اپو وانت
با سرعتی که داشت و در ضمن اینکه مقداری از راه را در زیر آب پیمود
توانست خود را نجات بدهد .

اما وقتی در آبهای نیا گارا اورا مورد تعقیب قراردادند چون
به نزدیکی محوطه آ بشار رسیدند مجبور بتوقف شدند .

چون فرارسیده بود و چیزی دیده نمی شد چه فکری جزا اینکه
اپو وانت در امواج دریا غرق شده بمعزشان خواهد رسید .

از آن گذشته چون تاریکی شب فرارسیده بود گمان نمی رفت که
آنها هواییما را در فضای دیده باشند و یا اینکه کسی توانسته باشد اورا تا
حدود کوه غول عظیم تعقیب نمایند .

اما بعد از آن روز هم چندبار بفکر م رسید درباره بعضی چیزها از رایور توضیح بخواهم ولی از کجا معلوم بود که بمن جواب بدهد اگر هم نامش را ازدهان خارج کنم خود را ناچار بجواب دادن نخواهد دید آن روز بدون اینکه کوچکترین تغییری داده شود گذشت رایور و همکارانش شب و روز مشغول تعمیر ماشین بودند و اینطور نتیجه گرفتم که در آینده‌ای نزدیک دو مرتبه بسفر خواهند رفت و البته من هم همراه آنها خواهم بود و امکان هم داشت که مرا در اینجا بگذارند و بروند زیرا یقین داشتند راه فراری ندارم و از آن گذشته غذا و وسائل زندگی برای من در اینجا فراهم است.

اما چیزی که بیشتر توجهم جلب می‌نموداین بود که حالت ظاهری رایور را در منتهای خشم و ناراحتی میدیدم آیا او در این موقع بحرانی بچه چیز فکر می‌کرد

چه نقشه‌ای در سرداشت؟ بکدام طرف می‌خواست برود؟ آیا تهدیدی را که در نامه‌ها اشاره کرده بود بموقع اجرا می‌گذاشت؟ تهدیدات دیوانه وار.

شب آینده آن روز چون هوا خوب بود روی تودهای از گاه که در یکی از غارها ریخته بودند خوايدم وهمه نوع غذا در اختیارم بود و در این دو سه روز هر سه نفر بقدرتی کارداشتند که کمتر اتفاق میافتد با هم یک کلام سخن بگویند و شاید در مدتی که من آنها را نمیدیدم برای تهیه غذا رفته بودند و کسی چه میداند که کاپیتان در نظر نداشت این دفعه مسافت خود را بقسمتهای دیگر جهان و در جاهای دیگر ادامه بدهد. گاهی او را می‌بینیدم که من فکرانه در آن محوطه قدم میزد، و

زمانی می‌بایستاد و بازوan خودرا بسوی آسمان برمی‌افراشت و شاید در آن حال می‌خواست باخدائی که در آسمانها است و در قدرت خدائی بالاوشهیم شده به نبرد برخیزد و کبر نخوت خدائی او را بدیوانگی می‌کشاند آنهم یک نوع خدائی نامحدودی که همکارانش هم نمی‌توانستند تحمل کنند آیا در نظر داشت بکدام حادثه خطرناک دست بزنند.

آیا خود را از عوامل طبیعت پرقدرت تر نمیدانست؟ در حال حاضر زمین و دریا و آسمان در اختیارش بود، فرودگاه او فضای عظیم آسمان بشمار می‌آمد، یک فضای پایان ناپذیر که هیچ قدرتی در این جهان تاب برابری با او را نداشت.

لازم بود که از آینده‌ای خطرناک و پراز حادثه بترسم و اگر هم می‌خواستم قبل از پیش آمدن این مسافت خود را از آنجا خلاص کنم برای من امری محال و غیرممکن بود وقتی که اپو وانت در فضا یاد در راه میرفت چگونه می‌توانستم نجات یابم مگراینکه در بعضی جاده‌های روی زمین با سرعت کمتری راه بروم. امیدواری بسیار ضعیفی که امکان تحقق نداشت.

بطوریکه اشاره کردم از ساعتی که وارد این محوطه در بسته شده بودم چند بار سعی کردم بارایور هم صحبت شوم اما بی فایده بود و آن روز بکار دیگر دست زدم.

مقارن بعد از ظهر جلو غار بزرگ بنای قدم زدن گذاشتم؟ رایور ناچشم‌مان مخصوصی بمن نگاه می‌کرد.

آیا می‌خواست با من حرف بزنند؟
باونزدیک شدم و گفتم:

کاپیتان من از شما سؤالی کردم اما حاضر نشدید پاسخ بدھید این سؤال را دو مرتبه تجدید میکنم . درباره من چه تصمیمی دارید .

ما هر دو رو بروی هم در دو قدمی ایستاده بودیم او دستها را به بغل گذاشته بمن نگاه میکرد بطوریکه از نگاه کردن بچشم انداش وحشت می کردم .

وحشت ، این برای خود کلامی بود ، نگاه او شباخت بمردی نداشت که عقل و ادراک درستی داشته باشد ، نگاهی که حالت غیر انسانی و وحشیانه داشت .

سؤال خود را کمی تندتر و آمرانه تر تکرار نمودم
یک لحظه بفکرم رسید که رایور می خواست از حال بهم رفتگی خارج شود دو مرتبه پرسیدم :

درباره من چه قصد دارید ؟ بمن آزادی خواهید داد ؟

محققاً رایور در بحران بسیار شدیدی دست و پا میزد حرکتی را در موقع قدم زدن در او دیده بودم ، این حرکت را در مقابل من تکرار نمود و دستش را بسوی افق آسمان دراز کرد مانند این بود که قدرتی مقاومت ناپذیر او را بسوی ارتفاعات آسمان می کشاند و آرزو داشت بداند در آنجا چه خبر است در آنجا که از زمین دور بود ، در مناطق جو آسمان چه کسی حکومت میکند بدون اینکه بمن پاسخ بدهد و یا ظاهر کند که سخن مرا شنیده است داخل غار مخصوص خودش شد و معاون او هم بدن بالش رفت .

آیا چه مدت دیگر اپوانت در این کوه میماند ؟ نمیدانستم .

معهذاً متوجه شدم که بعد از ظهر روز سوم اوت عملیات تعمیر و تجدیدنظر های ضروری پایان یافت و مخزن های اپووانت را مملواز ابر زیهای لازم نمودند.

بعد معاون و همکار دیگر لوازم ضروری از قبیل صندوقهای خالی و بقایای تخته ها و قطعات چوب را در انبار جابجا نمودند در زیر این اثاثه تودهای از علف خشک انباشته شده بود بنظرم رسید که رایور قصد داشت از این جا کوچ کند و دیگر باینجا مراجعت نخواهد کرد.

بطور قطع او میدانست که توجیم درم باین کوه جلب شده و ممکن است برای دست یافتن بآنجا دست باقدامات جدی بزنند آیا فکر نمیکرد که احتمال دارد یک روز اقدامی را که برای بالا آمدن از این کوه کرده اند تجدید نمایند و پناهگاهش را کشف کنند پس لازم بود کوچکترین آثار را در این محل محو کند.

در این وقت آفتاب در پشت کوهها از نظر ناپدید شده بود و آخرین شعاع طلائی آفتاب قله کوهه بلکه بیوم را که در سمت شمال شرقی واقع بود روشن میساخت.

بطور مسلم اپووانت انتظار فرار سیدن شب را داشت که پرواز خود را آغاز کند و هیچکس نمیدانست که این دستگاه عظیم از اتوموبیل به کشتن و از کشتن به هوای پما تغییر شکل پیدا میکند.

تا امروز هیچکس اورا در فضای آسمان ندیده بود و تارویزی که این آقای دنیا قصد نمی کرد که تهدیدات خود را بموضع اجرا بگذارد نبایستی کسی بداند که زبر دریائی به هوای پما تبدیل شده است.

نزدیک ساعت نه تاریکی غلیظی سرتاسر محوطه را احاطه کرده

بود، یک ستاره غیر از ابرهای سیاه دیده نمی شد که گوئی از طرف معاشری در اثر روزش باد پراکنده و در این محیط توده شده است و تاریکی در آن حال بطوری بود که سطح دریا و ساختمانهای شهرها دیده نمی شد در این اثنا معاون بتوده تخته ها و علف ها خشک که در وسط محوطه انباشته شده نزدیک گردید و آتشی در وسط آن گذاشت و دور شد.

در یک لحظه تمام آن توده آتش گرفت و در بجوحه دو سیاه و تاریک جرقه هایی بار تقاعات بالا صعود می کرد.

یکبار دیگر ساکنین مور گانتون و پلیز نت کاردن تصور نمودند که قلمعای آتش فشان کوه مشتعل شده و خود را در خانه یک رمین لرزه و آتشنشانی مجدد یافتد.

من با نظری حیرت زده باین حریق تماشا می کردم جرقه ها و صدای آنرا می شنیدم. رایور که روی پل اپو وانت ایستاده بود به جرقه ها تماشا می کرد و آن دو همکار آنچه که مواد قابل اشتعال بود در وسط آتش میانداختند.

کم کم شعله های آتش رو به نقصان گذاشت و مقداری خاکستر و تخته های سوخته و سکوت مغض در آن فضای وسیع بر جای ماند ناگهان احساس نمودم که کسی بازویم را گرفت، معاون مرا بطرف دستگاه فضا نورد کشاند، مقاومت بی نتیجه بود و از آن گذشته می فهمیدم رفتن با آنها بهتر از این محوطه خلوت بدون وسیله زندگی باقی بمانم به محض اینکه به پل کشی رسیدم معاون و همکارش نیز سوار شدند یکی از آنها در جلو و خودش با طاقه های ماشین شد که بوسیله چراغ های بوق روشن نمود و نور آن بخارج نفوذی کرد وارد شد من چاره ای تداشتم

جز اینکه در ته کابین خودم بمانم زیرا آنها در را بروی من بسته بودند
در حالیکه در دفعه سانه وقتی که از نیا گارمی‌آمدیم درب باز بود و میتوانستم
همه جارا ببینم با این حال اگر چه نمیدانستم در داخل کشته چه -
میگذارد لاقل صدای ماشین را میشنید.

احساس نمودم که دستگاه آهسته از زمین بلند شد و تماس خود را
با زمین قطع کرد، ابتدا تکان‌های مختصری داده شد سپس با حرکت
تودینهای تھتانی سرعت بیشتری گرفت در حالیکه بالهای بزرگ و
بلندش بنای حرکت گذاشت.

با این ترتیب، اپوانت قله کوه، غول عظیم را ترک گفت و خود
را در اختیار فضانداخت و مانند مرغی سبکی بال بر فراز رشته جبال کوه
آبی و آلگانی بنای پرواز گذاشت مناطق و ارتفاعات جو را ترک
نخواهد کرد.

ولی بدایم طرف میرفت؟

آیا در پرواز خود بر فراز کارولین شمالی واقیانوس اطلس خواهد
رفت، یا بر عکس قصد او بسمت مغرب واقیانوس کبیر خواهد بود؛ آیا
بسی جنوب و خلیج مکنیک سفر نخواهد کرد؟

نمیدانم وقتی روز فرا بر سر دار کدام نقطه و بر فراز کدام اقیانوس
خواهم بود چندین ساعت گذشت و این ساعت چقدر بنظرم طولانی آمد
بطوریکه در خواب هم نمی‌توانstem این ساعت انتظار را ازیاد ببرم زیرا
خواب هم برای من یک نوع التهاب بود که سراسر وجودم را فرامیگرفت
احساس می‌کرد در دنیائی غیر حقیقی و برپشت یک حیوان آسمانی سوار
شده ام و نمیدانستم با این سرعتی که پیش می‌رود تا فردا صبح بدایم نقطه

از کشور پهناور امریکا برسد.

بیاد مسافرت تاریخی و باور نکردنی، آلبانوس، میافنادم که ولدون انسنیو، ماجراجای آنرا از روی خاطرات آنکل پروردنت در جراید کشور انتشار داده بود بطور مسلم آنچه را که رایورفاتح با آن دستگاه ناقص خود در فضای انجام داده بود با این خلبان نیرومند و دستگاهی که بمراتب از آن کاملتر ساخته شده بود کسی که خود را صاحب و مالک دریاها و فضای میدانست انجام میداد.

بالاخره اولین نور آفتاب کابین مرا روشن ساخت آیا اکنون که روزفرار سیده بعن اجازه خواهند داد از کابین خود خارشده و مانند روزهای پیش جای همیشگی خود را اشغال ننمایم.

در را فشار دادم، گشوده شد.

از جا بلند شدم، در اطراف اپو وانت دنیائی از دریا بود، از فراز اقیانوسی پرواز می کرد، ارتفاع آن شاید در حدود صد و دوازده هزار مایل بود.

رایور در اطاق ماشین ها کار می کرد، معاونش در سکان و دیگری در دل کل انجام وظیفه می کرد.

بمحض اینکه بالای پل آمدم آنچه را که در جریان مسافرت هوائی از نیا گاراتا کوه غول عظیم که در اطراف بهمی خورد و تور بین ها با کمک سیلندر پهلوها را حر کت میداد تماشای جالبی بود.

از وضع گردش آفتاب در چند درجه بالای افق اینطور بنظر مرسید که بطرف جنوب می رویم و اگر این خط السیر همانطور که بیش گرفته بود تغییر پیدا نکند چند ساعت بعد بمناطق خلیج مکزیک خواهیم رسید.

روز بسیار گرمی در زیر ابرهای سیاه که از سمت مغرب می‌امد شروع شده بود مثل اینکه احتمال طوفان شدید هوا از نظر رایور هم دور نماند زیرا در حدود ساعت هشت و نیم که بروی پل آمد بجای معاون نسبت و فرمان را بدمست گرفت.

شاید بیادش می‌اید که در همین نقاط بود که آقیانوس دچار طوفان شد و نزدیک بود سرنگون شود و اگر در آن روز مهارت لازم بخراج نداده بود خطر شدیدی مواجه می‌شد.

مسلم بود کاری را که آقیانوس نمی‌توانست انجام داد این هوای پیما از عهده اش بر می‌آمد و مجبور بود پر و از در ارتفاعات زیاد را که ناچار می‌شد باعوامل آن نبرد کند ترک کند و در سطح دریا پائین خواهد آمد و بطور مسلم در ارتفاعات کمتر بهتر می‌توانست تعادل خود را در مقابل طوفانهای شدید حفظ کند.

از آن گذشته در اثر بعضی علامات که شاید بكمک دستگاه تعیین درجه هوا برای او ممکن بود رایور دانست که تا چند لحظه دیگر با طوفان شدیدی روبرو خواهد شد.

بنابراین فرمان پرواز را خودش بدست گرفت و در بعد از ظهر آن روز چون پیش‌بینی طوفان را نموده بود بسطح دریا نشست و بصورت زیر دریائی در آمد و در آن واحد وضع خود را بطوری تغییر داد که توانست از خطر نجات پیدا کند.

محیط آب کاملاً ساکت و خلوت بود و تا چشم کار می‌کرد از دور هیچ نوع کشتنی یا قایق ماهی گیری بنظر نمیرسید.

شاید در مدتی که در هوا پرواز کرده بود کسی اورا ندید، بعد از

ظرفم حادثه‌ای پیش نیامد و اپووانت تا سرعت کمتری روی آب راه میرفت.

نمیدانم قصد کاپتان کجا بود، حس زدن آن امکان نداشت در حال عبور این خط السیر سواحل آنتیل بزرگ بعد کناره های ونزوئلا کلچی را میدیدم اما شاید فرد اش برای گذاشتن از تنگه گواتمالا و نیاگار مجبور شود که بازهم راه هوائی را پیش بگیرد تابتواند بآن جزیره ناشناس همیشگی برود.

هنگام عصر آفتاب درافق سرخ رنگی درحال غروب بود دریا با امواج خود میدرخشید و اپووانت ناچار بود با سرعت بیشتری این مسافت را طی کند.

چند لحظه بعد شاید بنا بدستور رایور بود که مرا دو مرتبه بداخل کابین کشاندند و در را برویم بستند و دقیقه‌ای بعد از حرکتی که بینده دستگاه داده شد دانستم که قصد دارد زیر آب برود و در حقیقت حس من درست بود و دقیقه‌ای نگذاشت که خود را در اعماق دریا مشاهده نمودم چون خیلی خسته شده بودم برای خوابیدن روی تخت دراز کشیدم و این واقعه خوابی آرام بدون اینکه با اشباح و خیالات درهم باشد مرا فراگرفت.

چون بیدار شدم ، البته نمیدانستم چند ساعت گذشته است ، کشی اپووانت هنوز بروی آب نیامده بود.

این مانور بزودی تغییر یافت روشانی روز همه جارا فراگرفت و صدای مخلفتی بگوشم رسید که در خلال سروصداهای آب و کار کردن ماشین شنیده می شد .

از کابین خارج شده و باطراف دریا خیره شدم ، طوفان شدیدی از طرف شمال خرمن آغاز شده بود ابرهای سنگین و سیاه بالا میآمد و بین آن گاهی روشنائی‌های برق فضارا روشن میکرد رعدوبرق باشد تمام از دور بگوش میرسید و کمی وحشت زده شده بودم و فکر نمیکردم این طوفان شدید با چنین سرعتی از افق دورست پیش بباید و حملات آن بقدرتی شدید و طاقت فرسا بود که گمان نمیرفت کشتنی ما بتواند مقاومت نماید ناگهان بادی شدید فضارا از هم شکافت مانند این بود که با فشار خود توانسته است بخارات و ابرهای آسمان را متفرق سازد اما لحظه‌ای بعد اثر بادر آب دریا تاثیر نمود و امواج آنرا بشدت تمام حرکت داد و این امواج گاهی چنان وسیع بود که در خطالسیر اپووانت بگذشت و اورا چون گلو له توپ باطراف عیناً نداشت. فقط یک راه برای آنها باقی بود که دستگاه خود را دو مرتبه بنزیر دریائی تبدیل نماید و مستقیماً در چند متری زیر آب آرامش بیشتری بدست میآوردند مقابله با یک چنین طوفان شدید از حزم و احتیاط خارج بود و خطر نابودی داشت .

رایور در بالای کشتنی جلو فرمان ایستاده بود منهم منتظر بودم که فرمان بدنه‌ند داخل کابین شدم .

اما این فرمان داده نشد و حتی برای فرورفتن در آب احترامی بجا نیاورند .

کاپیتان با چشمهاش مشتعل و غیر طبیعی در برابر طوفان ایستاده و با نظری حاکی از بی اعتمادی چون کسی که میداند در این نبرد پیروز

خواهد شد بحر کت و پیشروی طوفان نگاه می کرد .
لازم بود که بدون فوت وقت بزیر آب ببرود اما رایور حاضر نشد
این فرمان را بدهد .

خیر او همانطور حالت نخوت و خودبینی خود را حفظ کرده و
مانند موجود توانا و پرقدرتی بود که تصور میکرد قدرت او مافوق
تمام عوامل طبیعت است .

چون من اورا باین حالت میدیدم باوحشتنی زایدالوصف از خود
میپرسیدم آیا این مرد یکی از موجودات خارق العاده ای هست که از
دنیاهای دیگر آمده است .

این کلماتی بود که در آن حال ازدهانش خارج می شد و در خلال
طوفان بگوش همه میرسید و می گفت :
من رایور هستم .. رایور صاحب و مالک دنیا .

حر کتی بخود داد تا معاون و همکارانش معنی آنرا دانستند ،
فرمانی بود که همکاران دیوانه اش ناچار باجرای آن بودند .
بالهای بزرگ از هم باز شد و دستگاه عظیم مانند آن روز که
می خواست از حمله آ بشار نیا گارا نجات یابد بهوا پرواز نمود اما این
باد برخلاف دفعه اول ناچار بود در مقابل این طوفان شدید در فضای
پرواز کند .

هوای پما از وسط هزاران رعد و برق و در خلال سروصداهای آن
پیش میرفت ، در آسمانی که برق شدید آنرا روشن و سرخ کرده بود
و با سرعتی عجیب در جلو رعد و برق که هر آن ممکن بود اورا خاکستر

نماید حرکت می کرد .

حالت ظاهر رایور کوچکترین تغییری نکرده بود در حالیکه فرمان را بیکدست و میله رگولاتور دردست دیگرش بود بال هواپیما بشدت تمام بهم می خورد و دستگاه را باقدرتی عجیب از بین طوفان بجلو می کشید در حالیکه تخلیه نیروی الکتریسته برق از نقطه ای بنقطه دیگر انجام می گرفت لازم بود که این رعدوبرق برسرش فرود آید ومانع شود از اینکه دیوانه زنجیری هم را در کام رعد و برق نابود سازد لازم بود اورا مجبور بپائین آمدن کنند تا در زیر آب بتوانند ساعتی چند آرامشی را که در روی آب یا در فضای بیکران وجود ندارد بدست بیاورد .

در آنجا در زیر آب میتوانست آنقدر صبر کندا این رعد و برق واين طوفان شدید پایان بپذیرد .

اما او نمیخواست این کار را انجام دهد در این وقت بود که تمام قوایم در مغز جمع شد . آری این دیوانگی محض بود که در یک چنین موقع خطرناک از اعمال مرد خطرناکی که خود را بالاتراز همه میدانست و قانون اورا مردی خارج از قانون تشخیص داده بود جلوگیری بعمل نماید لازم بود من که پلیس هستم این وظیفه بزرگ را انجام دهم و مانع شوم که این مرد خطرناک دنیائی را با آتش بکشد .

بدون اینکه فکر کنم آنها سه نفرند من یک نفر و برفراز اقیانوس عظیم قرار دارم با حرکتی سریع بطرف اورفت و فریاد کشیدم .
بنام قانون ترا

ژولورن

اما ناگهان دراین لحظه اپووانت مانند اینکه تحت جریان برق شدید قرار گرفته تکان سختی خورد تمام قسمت بدنهاش چون آدمی که روی تخته برسطح امواج آب تکان میخورد بذریزش درآمد و دستگاه هوایما از هر طرف مورد تصادم طوفان قرار گرفت.

اپووانت با ضربات پی در پی گرفتار صاعقه شد بالهایش از دو طرف گسیخته و بدنش بچندین قطعه شده در اعماق خلیج سرنگون گردید

آخرین گلام‌گارد خدمتکار

بعد از اینکه مدتی بیهوش بود، و بحال آمدم، مسلمان نمیدانستم
چند ساعت در این حال بوده‌ام، جمعی از ملاحان را دیدم که در درون
بلک کشتی ازمن پرستاری می‌کنند.
در بالای سرم یک افسر دریائی ازمن سوال می‌کرد.

همه را برای شرح دادم و مسلمان کسانیکه این سخنان را ازمن
می‌شنیدند شاید گمان می‌کردند که سروکارشان با کسی افتد که در
اثر سقوط از آسمان هنوز عقل و احساس درستی ندارد.

من در ساحل کشتی، او تاوا بودم که در خلیج مکزیک آمده و
رفت می‌کردند و از خلیج مکزیک عازم ارلان جدید بودند و بطوریکه
برای من بیان کردند وقتی گرفتار طوفان دریا شدند متوجه سقوط
هوایپماشده و تو انسه بودند مرادرحال بیهوشی بکشتی خود حمل نمایند.
من نجات یافته بودم اما رایور و همکارانش حوادث و عملیات خود

را در اعماق دریا برای همیشه نابود ساختند .
 صاحب و مالک دنیا در این حادثه طوفانی در حالیکه خود را مافوق تمام دنیا میدانست از بین رفت و اسرار ساختمان و اختراع عجیب حریق را برای همیشه در اعماق دریا مدفون ساخت .
 پنج روز بعد کشته او تاوا بسواحل لویزیان رسید و صبح روز دهم اوت در ساحل بندر یهلو گرفت .

پس از اینکه از افسر و کارکنان کشته خدا حافظی نمودم سوار قطاری که عازم واشنگتن بود شدم که هر چند زودتر خود را با آنجا برسانم .
 بعداز ورود ابتدا بداره پلیس رفتم و می خواستم قبل از دیدن هر کس رئیس خود را ملاقات کنم .

به محض اینکه در بازشد نمی توانم بگویم که حیرت و تعجب آقای وارد از دیدن من چقدر بود او هر گز نمی توانست باور کند بعداز گزارش که مأمورین گفته و اطمینان داشته از بین رفته ام خود من زنده ام از روزیکه از اینجا حرکت نمودم آنچه بر من گذشته و شاهد آن بودم برای اوتعریف کردم ، تعقیب کشته ها در دریا ، پرواز اپو و انت از فراز آشیار عظیم نیاگارا و توقف چند روزه در قله کوه غول عظیم و حادثه طوفان ورعد و برق هوا در آسمان خلیج مکزیک و در پایان تمام این ماجراها دانست که دستگاه اختراعی رایوز همانطور که میتوانست در روی آب وزیر دریا حرکت کند در فضای لایتناهی هم چون یک مرغ سبکبال پرواز می کند .

در واقع کسی که توانسته است یک هنین اختراع بزرگ بکند

آیا استحقاق آنرا نداشت که خود را صاحب و مالک دنیا بداند ولی از طرف دیگر جان تمام مردم روی زمین در معرض خطر قرار دارد هر لحظه دیوانگی او میتوانست باعث مخاطره شدید بشود .

همان کبر و نخوت که در وجود این مرد میدیدم اورا بر آن داشت که در نهایت خودخواهی که در فضای وسیع آسمان بر علیه خطرناکترین عوامل طبیعت به نیرد برخیزد و این خود یکی از معجزات بزرگ بود که توانستم زنده و سالم از چنین خطری که جان همه را در مخاطره افکنده بود نجات بایم .

آقای وارد بزم حمت میتوانست سخنان مرا باور کند ،
بنم گفت :

بالاخره استرک عزیز بحمد الله سلامت بر گشتد و این خیلی مهم است کسی که با رایور فاتح دریک جازندگی کرده باشد بعنوان قهرمان روز شناخته خواهد شد اما خدا کند که مشاهده این عجایب مانند آن دیوانه ، مغز ترا خراب نکرده باشد .

جواب دادم خیر آقای وارد ، ولی باور کنید که هیچکس ماند من نمی توانست با این کنجکاوی اسراری بزرگ را کشف نماید .
— استورک منم قبول دارم ، اسرار قله کوه غول عظیم و تغییر شکل یافتن کشته اپوانت همه اینها را شما کشف کردید اما افسوس که اسرار این آقای دنیا برای همیشه با خودش از بین رفت .

همان روز عصر روزنامه های ایالات متحده امریکا حادثه مسافت مر را که به حقیقت بستگی داشت انتشار دادند و بطور یکه آقای وارد می گفت من بنام قهرمان روز شناخته شدم .

یکی از آنها می گفت :

بوسیله آقای استرک بازرس اداره پلیس گشور امریکا رکورد پلیس‌های دنیا را شکسته و درحالیکه درسایر کشورهای جهان دزدان را در زمین و دریا تعقیب می کنند استرک بازرنگی و مهارت خود توانسته است در سطح دریا و زیر دریاها و در فضای آسمان هاجنایتکاران را دنبال نماید کاری را که من انجام داده بودم امری فوق العاده بود و شاید در قرن‌های آینده پلیس‌های دیگر این قبیل پشت‌کار و سرختنی را برنامه کار خود قرار دهد.

دیگر معلوم است وقتی که منزل خود واقع در کوچه لویک استریف رفتم در آنجا خدمتکار سالخورده ام چه پذیرائی شایان از من بعمل آورد زن و فادر از دیدن من چنان بہت زده شده بود که از شدت شادی و شف سر از پانمی شناخت و پس از اینکه داستانم را شنید درحالیکه اشک در چشم‌اش پرشده بود شکر خدار ابجا آورد که با مرحمت خود مرا از چنین خطر بزرگ نجات داده است.

می گفت دیدید حق بامن بود و راست می گفتم :
 - آری از اینکه می گفتید قله کوه غول عظیم پناهگاه شیاطین است
 - مگر رایور شیطان نبود آری غیر از این نمی تواند باشد رایور یک شیطان واقعی بود .

پایان